

زرتشت چه می گوید

هومر آبرامیان

زرتشت چه می گوید؟

پژوهشگر - هومر آبرامیان

بنیاد فرهنگ ایران پیشکش می کند:

# زرتشت چه می گوید؟

پژوهشی در گاتهای زرتشت

پژوهشگر: هومر آبرامیان

## از نوشته ها و پراکنش های

## بنیاد فرهنگ ایران - استرالیا

[www.farhangiran.org](http://www.farhangiran.org)

روی جلد: سهراب  
آرایش برگ ها: ح-ک  
چاپ تورنتو- کانادا  
در سه هزار نسخه  
در چاپخانه نایز  
NISE Printing

تمام نام دانشی (حقوق) بخش یا کلی از این نوشتار ویژه نویسنده و ناشر می باشد  
هرگونه چاپ و برداشت با اجازه نویسنده و ناشر پروانه انتشار خواهد داشت

فروردین ۲۵۴۷ - آپریل ۲۰۰۸

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

## نامکانه



پرویز اسفندیار جمشیدی

و پیسکش به مادر او که چهره‌ای از بهترین

مادر

را بنمایش گذاشت

## برک شناسی

۱	سر سخن
۱۱	زرتشت زاده آذرآبادگان یا خراسان
۲۰	زمان زرتشت
۴۳	گاتها چیستند و چرا آنها را سرود های مینوی مینامند
۵۲	واژه های بنیادین در گاتهای زرتشت
۹۱	گاه شمار ۳۰ روزه ایران
۹۳	زرتشت پیامبر است یا فیلسوف؟
۱۷۹	نمونه ای از کردار های پیامبران همانندی های میان یهوه، الله و نا همسانی آنها
۱۸۳	با اهورا مزدای زرتشت
۱۸۴	یهوه دشمنان ابراهیم را لعنت می کند
۱۸۵	الله دشمنان محمد را لعنت می کند
	درفر هنگ ایران آنکه جان را می آزارد اهریمن
۱۹۱	است نه خدا
۲۰۲	دوآلیسم زرتشتی و یا آئین دو خدائی؟
۲۰۹	پاسخی به آنها که می گویند

## نوبت کهنه فروشان درگذشت نوفروشایم و این بازار ماست

(مولوی)

### سرخن

با نگاهی به رویکرد ایرانیان به شناسه ملی خود، سده بیست و یکم را باید دوران رستاخیز دوباره آیین زرتشت به شمار آورد.

پس از یورش تازیان بیابانگرد به نیابوم اهورایی ما، همه دارشها و ارزشهای فرهنگی ایرانیان لگد کوب تازیان گردید و آیین جهان آرای زرتشت از گستره فراخدامن آن خاک خوب برچیده شد.

« تازیان به تیسفون درآمدند و غارت و کشتن پیش گرفتند... بدین گونه بود که تیسفون با کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصد ساله خاندان ساسانی به دست عربان افتاد و کسانی که نمک را از کافور نمی شناختند و توفیر بهای سیم و زر را نمی دانستند از آن قصرهای افسانه آمیز جز ویرانی هیچ برجای نهندند.

سعد فرمان داد تا در شهر کهنه مسجدی بسازند و از آن پس به جای آتشگاه و باژ و برسم و زمزمه در این شهر بزرگی که سالها مرکز موبدان و مغان بود جز بانگ اذان

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و تهلیل و تسبیح چیزی شنیده نمی‌شد و دیگر هر گز در آن حدود رسم و آیین مغان و موبدان تجدید نشد»<sup>۱</sup>.

ولی این تنها آتشگاههای تیسفون نبودند که جای خود را به مسجد سپردند، این سراسر خاک ایرانزمین بود که به خون آزادگان آغشته گردید و در آن جز بانگ اذان و تهلیل و تسبیح آوایی شنیده نشد. در گستره فراخدا من آن پشته ای که ایرانش می‌نامیم، هر کجا که آتشکده ای بود بدست تازیان و تازی پرستان با خاک یکسان گردید تا زمینه برای رویش و بالاش امام زاده‌ها و نیایشگاههای مسلمانان فراهم گردد، هر کجا که آوای اوستا خوانی به گوش رسید، تازیان و تازی پرستان به خاموش کردندش برخاستند و نغمه‌های دل‌انگیز یسنا را در گلوی یسنا خوان خاموش کردند.

با اندوه بسیار باید گفت که برخی از ایرانیانی که به اسلام روی آورده بودند در خوار شماری و آزار رسانی به هم میهنان خود از تازیان نیز پیشی گرفتند و هم میهنان زرتشتی خود را «گیر» و «آتش پرست» و «دشمن خدا» به شمار آوردند.

دامنه این خود زنی فرهنگی تا بدانجا کشیده شد که فرزانه بزرگی چون سعدی نیز در سرآغاز گلستانش سرود:

ای کریمی کز خزان غیب کبر و ترسا و طیفه خورداری

دوستان را کجا کنی محروم، تو که بادشمن این نظر داری

<sup>۱</sup> - عبدالحسین زرین کوب - دو قرن سکوت - چاپ انتشارات سخن - رویه ۶۹.



و بدین ترتیب مسلمانان را «دوستان!» و هم میهنان زرتشتی خود را «دشمنان» خدا (و سد البته بسیار سزاور کشته شدن!) به شمار آورد.

زنده یاد علی دشتی در بخش پایانی «بیست و سال» با اندوه بسیار به فرومایگی برخی از ایرانیان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«... برخی از ایرانیان در مقام نزدیک شدن به قوم فاتح بر آمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند، هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود گذاشتند، زبان آنها را آموختند و آداب آنها را فرا گرفتند، لغات قوم فاتح را تدوین و صرف نحو آن را درست کردند و برای اینکه فاتحان آنان را بیبازی بگیرند از هیچ گونه اظهار انقیاد و فروتنی خود داری نکردند. در مسلمانی از خود عربها پیشی گرفتند و حتی در مقام تحقیر دین و عادات گذشته خود بر آمدند و به همان نسبت در بالا بردن شان عربها و بزرگان عرب تلاتش کردند و اصل شرف و جوانمردی و مایه سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند، هر شعر بدوی و هر مثل جاهلانه و هر جمله بی سر و ته اعراب جاهلیت نمونه حکمت و چکیده معرفت و اصل زندگانی شناخته گردید. به اینکه مولای فلان قبیله و کاسه لیس سفره فلان امیر باشند اکتفا کردند. افتخار می‌کردند که عرب دخترشان را بگیرد و مباحثات می‌کردند که نام عربی بر خود بگذارند! فکر و معرفت آنان در فقه و حدیث و کلام و ادب عرب بکار افتاد و هفتاد در صد معارف اسلامی را بیار آورد.

در بادی امر از ترس مسلمان شدند ولی پس از دو سه نسل در مسلمانی از عربها نیز جلو افتادند.

برای تقرب به دستگاه حاکمه بنای چاپلوسی و مداهنه را گذاشتند به حدی که وزیر بی نظیر آنها در آینه نگاه نمی‌کرد که مبادا صورت یک عجمی را در آینه ببیند!! برای اینکه حاکم و امیر شوند نخست بنده فرمانبردار امرای عرب شدند تا از آن خوان یغما نصیبی ببرند ولی رفته رفته امر بر خود آنها نیز مشتبہ شد بطوریکه در قرن سوم و چهارم، ایرانی دیگر خود را صفر، و حجاز را منشاء تمام انعام خداوندی تصور می‌کرد.

<sup>۲</sup> - بیست و سه سال - رویه ۳۳۵

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و بدین ترتیب آنچه که رستم فرخزاد در نامه ای به برادرش نوشته بود جامه کردار پوشید:

همه نام بویگر و عمرشود  
گرامی شود کژی و کاستی  
ز نفرین ندانند باز آفرین  
دل مردمان سنگ خارا شود  
پسر همچنین بر پدر چاره گر  
روان و زیانها شود پر جفا  
نژادی پدید آید اندر میان  
سخنهای بکردار بازی بود  
بمیرند و کشور بدشمن دهند  
که رامش به هنگام بهرام گور  
بکوشش زهر گونه سازند دام  
بجویند و دین اندر آرند پیش  
شود روزگار بد آراسته  
دهان خشک و لبها پر از آه سرد

چو با تخت منبر برابر شود  
ز پیمان بگردند و از راستی  
ریاید همی این از آن از این  
نهانی بتر ز آشکارا شود  
بد اندیش گردد پدر بر پسر  
بگیتی نماید کسی را وفا  
از ایران و از ترک و از تازیان  
نه ترک و نه دهقان نه تازی بود  
همه گنجها زیر دامن نهند  
چنان فاش گردد غم و رنج و شور  
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام  
زیان کسان از پی سود خویش  
بریزند خون از پی خواسته  
دل من پر از خون شد و روی زرد

زنده یاد محمد قزوینی چیرگی تازیان و بتاراج رفتن زبان پارسی را پیامد فرومایگیهای برخی از ایرانیان پشت به میهن کرده می‌داند و می‌نویسد: «... اگر تقصیری در تاراج زبان عربی بر زبان فارسی بر کسی متوجه است می‌دانید به گردن کیست؟ اول به گردن خلیفهء ثانی، عمر ابن خطاب است که قشون عرب را به طرف ایران سوق داد... و سپس به گردن بعضی ایرانیان خائن و عرب مآبان آن وقت (شبیبه به فرنگی مآبان و روس و انگلیس پرستان امروزه که پلاشک نسبت اینها به خط مستقیم به آنها منتهی می‌شود) از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که به محض اینکه حس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دو سه واقعه از قشون عرب شکست خورده اند، خود را فوراً به دامن عربها انداختند و نه فقط آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنها نمودند، بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب به آنجا حمله نکرده بود، دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دو دستی تسلیم آنها نمودند، به شرط آنکه عربها آنها را به حکومت آن نواحی باقی بگذارند. کتب تواریخ بخصوص فتوح البلدان بلاذری، از اسامی شوم آنها پر است و یکی از معروفترین آنها (ماهوویه سوری) مرزبان مرو، قاتل یزدگرد است

که بعد ها در زمان خلافت علی به کوفه آمد و حضرت امیر به دهاقین و اساوره خراسان حکمی نوشت که همگی باید جزیه و مالیات قلمرو خود را به او بپردازند.

همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که برای تقرب به حجاج ابن یوسف (خونریز ترین دشمن ایران) دواوین ادارات حکومتی را که تا آن وقت به فارسی (یعنی به پهلوی) بود به عربی تبدیل کرد، یا مثل «خواجه بزرگ شیخ جنیل شمس اکفات» احمد ابن الحسن المیمندی وزیر سلطان محمود که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب در خراسان و نواحی شرقی ایران چنان اقدامی کرد. تازه آقای کافی الکفات از جمله کفایت هایی که به خرج داد یکی این بود که دواوین ادارات دولت غزنوی را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل ابن احمد اسفراینی به فارسی تبدیل نموده بود دو باره به عربی تحویل کرد.

فی الواقع پاره ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دینی هم ندارد منسوخ می شوند، قتیبه ابن مسلم باهلی سردار معروف حجاج که چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراء النهر کشتار کرد و در یکی از جنگها به سبب سوگندی که خورده بود آنقدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته تناول نمود و زنها و دخترهای ایرانیان را در حضور آنها به لشگر عرب قسمت کرد، ایرانیان قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همه برای تقرب به خدا و قضای حاجات «تربیت آن شهید را!» زیارت کردند ولی بزرگترین شاعر ایران و بانی رفیعترین بنای مجد و شرف ملی ایران، یعنی فردوسی توسی را پس از وفات، به عوض اینکه قبه و بارگاهی بر سر قبر او بنا کنند، معاصرین قدر شناس! او حتی جسدش را نگذاردند در گورستان مسلمانان دفن کنند، مقتدای آنان شیخ ابوالقاسم گرکانی (که خود ایرانی تبار بود) گفت: او ستایشگر گبران و کافران بوده است.<sup>۳</sup>

با چنین خوی و منش برخی از پشت به میهن کرده های فرو مایه بود که روزگار زرتشتیان از مرز سیاهیها گذشت و به سرخی خون نشست.

<sup>۳</sup>- برداشت از: مرتضی راوندی - تاریخ اجتماعی ایران - پوشنه دوم رویه ۵۴.

کسانی که دارندگان و کدیوران آن سرزمین بودند، اینک می‌بایست میان مرگ به شمشیر یا زندگی زیر بار پیمان ننگین «ذمه» یکی را برگزینند. بر پایه این پیمان:

- زرتشتیان می‌بایست افزون بر مالیات سرانه مالیات دیگری بنام «جزیه» به حکومت اسلامی می‌پرداختند و هر گونه خوار شماری را بر خود روا می‌داشتند.
- «جزیه» می‌بایست همراه با زدن پس گردنی و دیگر رفتارهای خوار شمارنده ای می‌بود تا «اهل ذمه» خود را پست و فرودست مسلمانان ببینند.
- از آنجایی که زرتشتیان «نجس!» شمرده می‌شدند در روزهای بارانی نمی‌بایست از خانه بیرون می‌آمدند تا آبی که از پیکر آنان بر زمین ریخته می‌شد زمین را «ناپاک» نسازد!
- زرتشتیان نمی‌بایست خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان بنا می‌کردند.
- زرتشتیان نمی‌بایست آتشکده تازه ای می‌ساختند.
- مسلمانان هر زمان اراده می‌کردند می‌توانستند نیایشگاههای بجا مانده زرتشتیان را ویران کنند.
- زرتشتیان نمی‌بایست در همبودگاههای همگانی و در برابر دید دیگران آیین‌های خود را بجا می‌آوردند.
- زرتشتیان نمی‌بایست از مسلمان شدن فرزندان خود جلو گیری می‌کردند.
- شکافتن آرامگاه یا (نیش قبر) زرتشتیان شایسته پیگرد نبود و مسلمانان می‌توانستند هر زمان که بخواهند آرامگاه زرتشتیان را زیر و زبر کنند.
- زرتشتیان اگر «پیمان ذمه» را نادیده گرفته و یا از آن سر پیچی می‌کردند «کافر حربی» شمرده شده و آبرو و جان و مال و ناموسشان را در گذرگاه باد می‌گذاشتند و به زبان فقهی «مهدورالدم - مهدورالمال - و مهدورالعرض» می‌شدند، اگر کسی مالشان را می‌برد و یا به زنان و دخترانشان دستیزی می‌کرد و یا جانشان را می‌گرفت سزاوار پیگرد دانسته نمی‌شد!!
- زرتشتیان آزاد نبودند که فرزندان خود را بگونه ای بار آورند که پیرو دین پدرانشان باشند، بنا براین نمی‌بایست فرزندان خود را از رفتن به کاتونهای اسلامی باز می‌داشتند، اگر چنین می‌کردند نه تنها فرزند از آنان گرفته می‌شد بلکه جان خود را نیز از دست می‌دادند.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

- زرتشتیان آزاد نبودند در باره دین خود تبلیغ کنند، از همین رو در هزار و چهارصد سال گذشته این مردم هرگز دلیری نکرده اند که از آیین ورجاوند بنیاد خود با دیگر هم میهنانشان سخنی بمیان آورند.
- زرتشتیان نمی‌بایست از اسلام و آموزه های آن خرده می گرفتند وگرنه «کافر» حربی شمرده شده و ریختن خونشان پاداش اینجهانی و آنجهانی برای کشنده در پی داشت.
- زرتشتیان نمی‌بایست بجز اسلام دین دیگری برمی‌گزیدند، اگر می‌خواستند دینی بجز دین خود برگزینند می‌بایست تنها اسلام را بر می‌گزیدند!!
- همه ماندمانهای پدر و مادر زرتشتی به فرزندی می‌رسید که به اسلام گرویده باشد و یا چنین وانمود کند، فرزندان دیگر کمترین بهره ای از ماندمانهای پدر و مادر نمی‌بردند. شوربختانه این شیوه بدهنچار هنوز هم در جمهوری اسلامی اجرا می‌شود.

اینها زیانهایی بودند که هم میهنان زرتشتی ما در راه پاسداری از آیین ورجاوندشان بر خود هموار کردند و بر باورهای خود استوار ماندند.

چنین روزگار بدهنچاری در «بهمن یشت» پیش بینی شده بود:  
«... و چون اهریمن چیره گردد، سد گونه، هزار گونه، ده هزار گونه دیوان، از تخمه خشم و کین بر ایرانشهر فرمان برانند، همه چیز را بسوزانند و نابود کنند، آزادگی - مردانگی - بزرگ منشی - به کیشی - خوشی - آسایش - شادمانی - و همکارهای نیک اهورایی را به تباهی کشانند، و آنگاه با درندگی و ستمگری فرمانروایی کنند.»

«زرتشت بهرام پور پژدو» سخنسرای نامدار ایرانی که همدورهسعدی و پیرو کیش زرتشت بود این پیش بینی را چنین به چامه کشید:

دگرگون شود کار و شکل بهین  
که دین بهی را زند بر زمین  
از آن دیو بی رحمت تنگ چشم  
فتد پادشاهی به بد گوهران  
بجای طرب رنج و ماتم شود  
فزونی کند رنج و درد و گداز  
که ویرانی آرد به هر شهر و مرز؛

هزاره سرآید به ایران زمین  
رسد پادشاهی به یک دیو کین  
برآید همه کامهجو و خشم  
ز ایرانزمین و ز نام آوران  
همه خطه پارس پر غم شود  
شود چیره بر خلق آرز و نیاز  
بسی اوفتد در زمین بوم و برز

<sup>۴</sup> - (برز = کشتزار)

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

به بیداد کوشند یک بارگی  
کسی را بود نزدشان قدر و جاه  
ز مردم هر آنکس بود بدتر  
نیایی در آن بد کسان یک هنر  
نبینی در آن قوم رای و مراد  
نه نان و نمک را بود حرمتی  
جز آز و نیاز و بد و خشم و کین  
بسی گنج و نعمت ز زیر زمین  
چو باشند بی دین و بی زینهار  
نه نوروز دانند و نه مهرگان  
بسی نعمت و مال گرد آورند  
گنه کار باشند از کار خویش  
ز مردم در آن روزگاران بد  
بسی نامداران و آزادگان  
ردائی که در بوم ایران بوند  
شود جفت آن قوم بی اصل و بن  
نیامد کسی را چنان رنج و تاب  
نیارد پدر یاد فرزندان خویش

نرانند جز بر جفا بارگی  
که جز سوی کژی نباشدش راه  
بُود هر زمان کار او خوبتر  
مگر کینه و فتنه و شور و شر  
نباشد به گفتارشان اعتماد  
نه پیرانشان را بود حشمتی  
نبینی تو با خلق روی زمین  
بر آرند آن قوم ناپاک دین  
ز پیمان شکستن ندارند عار  
نه جشن و نه رامش نه فروردگان  
مر آن را به زیر زمین گسترند  
نرنجند از شرم کردار خویش  
ز سد یک نبینی که دارد خرد!!  
که آواره گردند از خان و مان  
به فرمان ایشان گروگان بوند  
بسی دخت آزاده پاک تن  
به هنگام ضحاک و افراسیاب!!  
از آن رنج و سختی که آید به پیش

با روی کار آمدن خاندان پهلوی و دگرگون شدن ارزشها، زرتشتیان نیز تا اندازه ای از زیر بار ستم هزار و چهارصد ساله رستند و توانستند با هراس کمتری به میدان زندگانی درآیند. ولی شوربختانه این روزگار بهی دیر زمانی نپایید. بلای خانمانسوزی که هزار و چهارصد سال پیش بدست دیوان بیابانگرد بر نیابوم اهورایی ما فرود آمده بود در سال ۱۳۵۷ کوچی یکبار دیگر رخ نشان داد، ولی این بار این تازیان بیابانگرد نبودند که با خون ایرانیان آسیابها چرخاندند، این تازی پرستان بودند که با همازوری مارکسیست های اسلامی و حزب توده و «بعضی ایرانیان خائن و روس و انگلیس پرستانی که از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی منسلخ بودند!» میهن خود را به آتش کشیدند تا مشتی آخوند تبهکار را بر سر کار آورند و جان و مال و ناموس خود و هم میهنانشان

° - (بارگی = اسب)

را در زیر نعلین آخوند بگذارند. ایرانیان اگرچه برایبه اصطلاح انقلاب ایران ستیزانه خود توانی بسیار سنگین پرداختند ولی همین شورش اسلامی بود که پرده از روی زشتیها برداشت و همای ایران را به رستاخیزی دوباره برانگیخت.

ایرانیان که بیارمندی ملایان از خواب ۱۴۰۰ ساله برانگیخته شده و خود را فریب خورده می‌دیدند به جستجوی بیخ و بن فرهنگ خود برخاستند و برآن شدند تا بجای خوردن پس مانده های دل آشوب تازیان، بر سر سفره نیاکان خود بنشینند و تن و جان خود را توانی دوباره بخشند. چنین شد که رویکرد شور انگیز مردم به سوی فرهنگ ایران و آیین زرتشت آغاز گردید و فروهر ایرانی بر سینه هر زن و مرد ایرانی درخشیدن گرفت.

درآغاز انجمن های زرتشتی کوشیدند تا درها را بروی خود ببندند و کاری به کار این روی آوردگان به «خانه پدر» نداشته باشند، ولی فشار روی آوردگان به اندازه ای بود که نه تنها درها گشوده بلکه دیوارها نیز فرو ریختند و راه برای پیوستن نو زرتشتیان به جامعه کوچک زرتشتی هموار گردید. برخی آرمارگران شمار نو به دینان را در پایان سال ۲۰۰۶ ترسایى نزدیک به سه میلیون تن برآورد کرده اند، اگر نیمی از این آمار هم درست باشد بازهم می‌توان آن را یکی از شگفت انگیز ترین رویداد های تاریخی در دهه نخست سده بیست و یکم به شمار آورد.

این دفتر ارمغانی است به آن دسته از فرزندان خوب ایرانزمین که به خانه پدر برگشته اند به امید اینکه بتواند پاسخگوی پرسشهایی باشد که می‌پرسند.

زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

---

به خانه پدر خوش آمدید

روزگارتان خوش و آیین زرتشت به کامتان گوارا باد

سرپرست بنیاد آموزشهای زرتشت - هومر آبرامیان



## زرتشت زاده آذرآبادگان است یا خراسان؟

این جستاری است که هنوز هم گفتگوهای بسیار بر سر آن در میان است. برخی او را برآمده از «ماد» و از سرزمین آذرآبادگان دانسته و در این زمینه داستان سراییهای بسیار کرده و گفته اند که اشو زرتشت در سن سی سالگی بر بالای کوه سبلان به پیامبری برگزیده شد و از آنجا خود را به دربار شاه گشتاسب در بلخ رسانید و با انجام کارهای شگفت انگیز و باور نکرنی نگاه گشتاسب و درباریان را بسوی خود کشانید.

زنده یاد **عماد الدین دولتشاهی** که خود از فرزندان رشید گُرد و زاده کرمانشاه بود، سالهای بسیاری را در شناخت بیخ و بن زبان اوستایی سپری کرد و همانندیهای بسیاری میان زبان گُردی و اوستایی بدست آورد.

نخستین دستاورد پژوهشهای او بکوشش استاد فریدون جُنیدی در شماره های ششم و هفتم گرامی نامه **فَرَوَهَر** (آبان و آذرماه ۱۳۶۲) بچاپ رسیدند، و در پی آن کتابی بنام **(جغرافیای غرب ایران یا کوههای نا شناخته اوستا)** که برگردان بخشی از زامیاد یشت می باشد باز هم بکوشش استاد فریدون جُنیدی بزیور چاپ آراسته گردید.

عمادالدین دولتشاهی نه تنها اشو زرتشت را «گُرد» می شمارد، بلکه رستم را نیز زاده گُردستان می داند و شهرسمنگان را که رستم و تهمنه در آنجا پیمان زناشوی بستند در باختر ایران و در همسایگی کوه بیستون بشمار می آورد.

این پژوهشگر نستوه در بخشی زیر نام **(زرتشت گُرد)** می نویسد:

«در چندین هزار سال پیش در کنار دریاچه (اورامیه Uramih) که امروزه بنا درست (ارومیه) می‌خوانند و آن را در پیوند با رومیان می‌شمارند، مردمی از تیره مادها زندگی می‌کردند که تاریخ آنان را بنام (اورامها) می‌شناسد، و ما امروز آنان را (اورامانیها) می‌نامیم، این مردم که کارشان بیشتر گله‌داری و گوسفند چرانی بود، گله‌های اسب و قاطر و شتر و گاویشان را در پیرامون این دریاچه به چرا می‌بردند.

بواسطه هم مرز بودن با مردمان ساکن کناره دجله و فرات که کشورهای بنام آشوریان و بابلیان و طوایف دیگر را تشکیل داده بودند بر سر منابع کشاورزی و گوسفند چرانی با همسایگان اختلاف‌هایی داشتند که منجر به زدو خورد می‌گردید، این طایفه گله‌دار مردانی سرسخت و مقاوم در برابر عوامل طبیعی، بویژه برف و باران و سرما بودند، و بواسطه منافع مشترکی که با همسایگان خود داشتند پاره‌ای از آداب و سنن آن مردمان را جزو آداب ملی خود پذیرفته و دسته‌ای از خدایان آن مردم را که بیشتر عوامل طبیعی مانند ماه و خورشید و ستارگان و باد و باران بودند ستایش می‌کردند، از تاریخ زندگی این مردم بجز روایات سینه‌به‌سینه چیز زیادی بدست نیامده و باستان‌شناسان به پژوهش خود برای شناخت بیشتر آنان ادامه می‌دهند.

این مردم گوسفند چران را بزبان آنروزی (میه دار) یعنی گوسفند چران می‌نامیدند. این نام هنوز هم برای شناسایی طوایف مختلفه گاو دار بکار برده می‌شود.

در بین اورامانیها در یکی از کناره‌های این دریاچه بزرگ مردی از مادری بنام «دُوغده Dwghda» که اهل ری بوده و آن را بزبان آنروز (ریه که Rihka) می‌نامیدند، و از پدری بنام (پوروشاسب Purvashasb) زاده می‌شود.

روایات زرتشتی نشان می‌دهند که نام خانوادگی او (سپیت مان Spitman) به معنی سپید نژاد بوده و این نام نشان می‌دهد که با مردمان کناره‌های دجله و فرات که بواسطه تابش مستقیم نور خورشید سیاه‌رنگ و یا متمایل به سبزه‌پر رنگ بودند تفاوت داشته است، این خانواده که در کوهستانهای سرد سیر ماد شرقی پرورش یافته بودند رنگشان به سپیدی می‌گراییده و خود را جدا از سایر مردمان سیاه پوست می‌شمرده‌اند، نام (سپیدمان) برای آنها نام شناسایی بوده است.

نام این نوزاد را در اوستا (زرتاوشتره آیی Zarathushtra) نوشته‌اند که در سنت زرتشتیان بمعنی: (دارنده شتر زرین) دانسته شده است، ولی در گویش کردی

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

هورامی نام این شخص را: ( ای کسی که مانند تابش زرین خورشید می تابی و می باری) می نامند که گویا لقبی است که سپس تر به این مرد داده شده است. گزارش (زرتاشترآیی) در گویش کردی هورامی چنین است: (Zara) یعنی ای که همانند پرتو زرین خورشید، (تاو Tav) به معنی تابیدن است، (شتر Shatara) بمعنی بارندگی است، (آیی Ai) بمعنی آمده ای، یا (می آیی) می باشد، همین واژه (شتر) اسباب گمراهی معتقدان زرتشتی گردیده و او را (دارنده شتر زرین) پنداشته اند.

این شخص که نام حقیقی او را در جایی ننوشته اند با همان لقبی که به او داده بودند و رفته رفته در لهجه عوامانه بنام «زرتشت» معرفی شده است در تواریخ ثبت گردیده و فعلاً نام او است و بهمین نام نامیده می شود.

زرتشت تا چهل سالگی به گوسفند چرانی در میان طایفه اورامانها پرداخت و دارای زن و فرزندی گردید. دختر بزرگش را ( فری نی Freni) و دختر دوم را (تربتیتی Thriti) و سومین دختر خود را (پوروچیستا Pouruchista) که بمعنی «پراز دانش» است نامگذاری کرد که به همسری جاماسب وزیر کی گشتاسب درآمد.<sup>۶</sup> این تنها عمادالدین دولتشاهی نیست که اشو زرتشت را زاده باختر ایران می داند، بسیاری دیگر از دانشمندان نیز این دیدگاه را پشتیبانی می کنند. در زیر به چند نمونه از این دیدگاه نگاه می کنیم:

پارتولمه زادگاه زرتشت را شمال باختری ایران می داند و بر این باور است که زرتشت بنیاد کار خود را در آذربادگان پی گذاشته و سپس به خراسان رفته است.

پرفسور گلدنر K. Geldner و پرفسور هرتسفلد Ernest Herzfeld نیز همانند پارتولمه زادگاه زرتشت را آذربادگان می دانند.

هرتسفلد Ernest Herzfeld خاور شناس آلمانی زرتشت را از خاندان پادشاهی مادها دانسته و زادگاه او را در باختر ایران گمان برده است.

<sup>۶</sup> - عمادالدین دولتشاهی - ترجمه ای بر فروزدین پشت اوستا رویه چهارده

## زرتشت چه می گوید؟

## پژوهشگر - هومر آبرامیان

هرتل پدر داریوش را همان ویشناسب گاتها دانسته و براین باور است که زرتشت در بخش باختری ایران زاده شده و بالیده و سپس به سرزمینهای خاوری رفته و در دربار ویشناسب پدر داریوش از پشتیبانی های کار ساز او برخوردار گردیده است.

گروهی دیگر از دانشمندان زرتشت را برآمده از خراسان بشمار آورده اند:

نیبرگ که از دانشمندان نامدار در زمینه اوستا شناسی است زادگاه زرتشت را خوارزم بر شمرده و بر این باور است که گاتها در شهر ری یا «راگا» نوشته شده اند. او می گوید زرتشت نخست در کرانه های رود سیحون می زیسته و سپس به شهر ری روی آورده است.

لومل خوارزم یا خيوه را که در افغانستان کنونی است زادگاه زرتشت می داند و می گوید:

«...اینکه برخی از پژوهشگران به اشتباه خاستگاه زرتشت را سرزمین های باختری ایران گمان برده اند از آن رو است که ری یا (راگا) و آذربادگان از کانونهای بزرگ دین زرتشت در دوران باستان به شمار می رفته اند، ولی این سرزمینها به هیچ روی با داده های گاتها سر برابری ندارند. مغان و کیش بانان آیین زرتشت در دوره های پس از او از باختر ایرانزمین و از میان مردم ماد برخاستند آیین زرتشت نیز بدستگیری همین مغان مادی گسترش یافت بویژه آنکه آذربادگان کانون گرامیداشت آتش بوده و نام آن سرزمین نیز از «آتر» به چم آتش سرچشمه گرفته است.»

هنینگ Henning خاورشناس نامدار آلمانی هم شمال شرق ایران را زادگاه زرتشت می داند.

کریستن سن Chrritensen دانشمند بزرگ دانمارکی نیز خاور ایران را پیشنهاد می کند.

هومباخ H. Humbach زبانشناس و خاور شناس نامی هم با کریستن سن و هنینگ هم باور است و انگشت اشاره بسوی خاور دراز می کند.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوهشگر - هومر آبرامیان

شاید خاستگاه زرتشت را شمال خاوری کرانه های ایران و در ترکستان خاوری نزدیکیهای دریاچه آرال می‌داند و براین باور است که زرتشت هرگز به ایران کنونی پانگذاشته و داستانهایی که در باره کردو کار او در باختر ایران بر سر زبانها است به هیچ روی بنیاد تاریخی ندارند. او می‌گوید مغان و کیش بانان آیین زرتشت پس از او به باختر ایران سفر کردند و آیین زرتشت را به آذربادگان و دیگر کرانه های باختری ایران بردند.

ویدگرن دانشمند دیگر اوستا شناس می‌نویسد: بنمایه هایی در دست است که زادگاه زرتشت را در پیرامون خوارزم - باکتريا و سُغدانيا در پیرامون دریاچه آرال نشان می‌دهند.

مری بویس **Marry Boyce** اوستا شناس نامدار انگلیسی، شمال شرقی ایران و کرانه های خوارزم که سرزمینهای سُغد - باختر - فرگانه - و پارت را در بر می‌گیرد و امروز جمهوری های ازبکستان - قرقیزستان - تاجیکستان و ترکمنستان هستند را زادگاه زرتشت می‌داند و بر این باور است که زبان گاتها گویش خاوری است که حتی تا سده دوم ترسایی نیز در خوارزم بکار می‌رفته است.

هیننس زرتشت را برآمده و بالیده در باکتريا می‌داند. کیگر خاستگاه زرتشت را سرزمین اسکیت ها یا ساک ها که همان سیستان یا سَکستان است می‌داند.

میلز بیشتر به شمال شرقی ایران نگاه می‌کند و آن سرزمین را زادگاه زرتشت می‌داند.

زهner **Zaehner** پژوهشگر فرانسوی زادگاه زرتشت را خاور افغانستان و در میان مردمی که سرزمین فراخی از جنوب روسیه را فراگرفته بودند گمان می‌برد. او بر این باور است که از میان همین مردم تبارهای ماد -

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوهشگر - هومر آبرامیان

پارس - باکتريا - سُغدانيا - خوارزمی و پارتی پدید آمدند و سپس تر از هم جدا شدند.

پروفسور دوشن گیمن Duschene Guillemin پژوهشگر، زبانشناس و استاد نامدار زبانهای کهن ایرانی می نویسد:

«... بارتولمه و گلندر و برخی دیگر از خاورشناسان کوشیدند تا داستانهای گفته شده در باره

زرتشت را در هم آمیخته و بگویند که وی در میان ماد ها زاده شد ولی ناچار به باختر یا سیستان گریخت، ولی نیبرگ نشان داد که همه داستانها در باره زاده شدن زرتشت در سرزمین ماد و پیوند دادن دگرگونیهای دینی به باختر ایران از آنجا سرچشمه گرفته است که در زمان ساسانیان مرکز دستگاه ساسانی در باختر ایران بوده و کوشش دستگاه ساسانی براین بود تا همگان بیاورند که از همان آغاز نیز چنین بوده است».

و باز می نویسد:

«... در باره تعیین مکان زرتشت می توان به داده های سنتی استناد کرد که آن را در ایران خاوری قرار می دهند. آریانم و یجه (ایرانویج) «جایگاه آریایی ها» که در اوستا گهواره کیش زرتشتی شناخته شده، بی شک یک نامگذاری اسطوره ای است. با وجود این از آنجا که این نام در صدر فهرست محل هایی قرار دارد که از شمال به جنوب جلو می رود، می توان جای آن را در شمال دو ناحیه ای که به دنبال آن برده شده، یعنی سغد و مرو، قرار داد. بنا براین همان طور که مارکوارت (Markwart) از سال ۱۹۰۰ و بدنبال او بنونیست، نیبرگ و هنینگ تایید کرده اند، این محل همان خوارزم است. درستی این استنتاج با کشفیات اخیر زبانشناختی که هنینگ روشنگر آن بوده تایید شده است. هنینگ تذکر می دهد که عبارت خوارزم در این مورد باید در معنایی گسترده ملاحظه شود.»<sup>۷</sup>

<sup>۷</sup> - ژ. دوشن گیمن - اورمزد و اهریمن - برگردان عباس باقری - رویه ۱۰

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوهشگر - هومر آبرامیان

پرفسور لنتس W. Lenz پژوهشگر و خاورشناس آلمانی نیز خاور ایران را زادگاه زرتشت می‌داند.

رودلف K. Rudolf پژوهشگر نامدار آلمانی می‌نویسد: بررسیهای ژرف زبان شناسی زادگاه زرتشت را در شمال خاوری ایران نشان می‌دهند و جای چون و چرا بجا نمی‌گذارند.

ایلرس W. Eilers دانشمند آلمانی که دارای پژوهشهای ارزشمندی در زمینه زرتشت شناسی است بر شمال شرقی بودن خاستگاه زرتشت پافشاری می‌کند.

ژولستر Fr. Zolzer خاورشناس آلمانی در بررسیهایی که در سال ۱۹۷۹ انجام داده می‌نویسد:

تا سده بیستم دیدگاهی که در زمان ساسانیان و از سوی کیش بانان زرتشتی گفته شده و زرتشت را برخاسته از آذربادگان نشان می‌داد از سوی بسیاری از پژوهندگان پذیرفته شده بود ولی امروز ما به روشنی می‌دانیم که این پندار بافی‌ها بر هیچ بنیاد تاریخی استوار نیستند، بررسیهای زبان شناسی نوین نشان می‌دهند که زبان گاتها وابسته به خاور ایرانزمین است نه باختر ایران.

پژوهشگران امروز زرتشت را بی‌هیچ‌چون چرا برخاسته از خوارزم یا خراسان سده‌های میانی می‌دانند که در برگیرنده هرات - مرو - و توس بوده است. از سرودهای گاتها چنین دانسته می‌شود که زرتشت هنگامی که زادگاه خود را پشت سر گذاشت زیاد از آنجا دور نشده است، جایگاه ویشتاسب باید جایی در باکتریا و یا کرانه‌های بلخ کنونی بوده باشد.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

نویسندگان تاریخ دوران اوستا، کسانی مانند کیگر - اشپیگل - ویندشمان F.Windischmahn می‌نویسند که بیشترین تاریخ نگاران رومی مانند سین سلوس Syncellus و پانودوروس Panodours زرتشت را برخاسته از بلخ دانسته‌اند.

تاریخ نگار رومی مارسلینوس Marcellinus در سده چهاردهم پیش از عیسا نیز زادگاه زرتشت را باکتیریا گفته که در خاور ایران است.<sup>۸</sup>

استاد علی اکبر جعفری که خود از برجسته‌ترین گات شناسان ایرانی است در نوشته ارجمندی بنام؛ «پیام زرتشت» می‌نویسد:

«... لهجه گاتها خراسانی است، هجای گاتها هجای ریگ ویدی (rig veda) است که در آن زمان در باختر رود سند روا بود...  
اشو زرتشت در سرود های خود از خاندان هایی نام می‌برد که بستگی به خراسان و سرزمینهای سند و پنجاب دارند. پندارهایی که زرتشت با آنها می‌جنگد پندارهای ریگ ویدی است. زمان ریگ وید زمانی است که هنوز تیره های آریایی به باختر ایران سرآزیر نشده و برای خود میهنی تازه نساخته بودند...  
زرتشت در محیطی بوده که ویژه آریاییان بود و هیچ گونه گفتگو از بیگانگان نا آریا در میان نیست در جایی که در آن زمان زمینهای میانه و باختری ایران امروزی پر از بیگانگان بود که باید گفت بیگانه نبودند؛ بومی بودند.

در گاتها کوچکترین اشاره ای به هیچ کشوری یا سرزمینی نشده و تنها نامی که برده شده «بوم» یا «کشور هفتم است» که همان «ایرانویج airyanam vaeja» اوستایی است و آن همان سرزمینی است که امروز بخشهایی از خراسان و افغانستان و آسیای مرکزی را در بر دارد.

آگاهیهای جغرافیایی اوستا از «ری ragha» که کمابیش همین تهران و پیرامونش است نمی‌گذرد. گفتگوهای اوستا همه اش از خراسان زمین است. شاه گشتاسب را

<sup>۸</sup> - برگرفته از جلال الدین آشتیانی: مزدیسنا و حکومت از رویه های ۵۴ تا ۵۷



نیز بلخی نوشته اند، همه اینها نشان می‌دهد که زرتشت از شرق بود و در همان شرق به کار خود پرداخت.<sup>۹</sup>

سال ۲۰۰۳ بنا به پیشنهاد رییس جمهور تاجیکستان از سوی سازمان یونسکو «سال گرامیداشت سومین هزاره آموزشهای زرتشت» نام گرفت.

در راستای گرامیداشت این رخداد تاریخی، بنیاد فرهنگ ایران همایش بزرگی در دانشگاه (مکواری Macquarie) در سیدنی برگزار کرد و ۲۲ تن از ایرانشناسان و اوستا شناسان نامی را از کشورهای گوناگون به این همایش فراخواند.

یکی از فرزندگان میهمان بانوی دانشمندی بود بنام: **Dr. Alison Betts** استاد کرسی باستانشناسی دانشگاه سیدنی. این بانوی فرهیخته که در پایگاه:

**Senior Lecturer in West Asian archaeology at the University of Sydney.** جادارد برای پیگیری برخی کند و کاو های باستانشناسی به تاجیکستان رفته و همان روزها از سفر چندین ماهه خود به سیدنی برگشته بود، با نشان دادن سد ها اسلاید و بن مایه های دیگر از ماندمانهای دوران زرتشت در تاجیکستان نشان داد که زادگاه زرتشت نمی تواند جای دیگری بجز کرانه های دریاچه آرال بوده باشد.

ما نیز با تکیه بر سدها بن مایه بدست آمده از داده های باستانشناسی و زبانشناسی زادگاه زرتشت را خراسان می دانیم نه آذربادگان یا کردستان.

<sup>۹</sup> - علی اکبر جعفری - پیام زرتشت رویه ۱۶

## زمان زرتشت

پژوهندگان و اوستا شناسان نامی جهان در باره زمان زرتشت نیز همانند زادگاه او سخنان بسیار ناهمگون گفته و نوشته اند، برخی او را شش سده پیش از عیسی و برخی هزار سال و گروهی تا ۶۰۰۰ سال پیش از افلاتون فرا برده اند.

شادروان ابراهیم پورداود می نویسد:

« در سنت زرتشتیان زمان پیغمبر ایران در سنوات ۶۶۰- ۵۸۳ پیش از مسیح دانسته شده است این سنت در کتب پهلوی با اندک تفاوت از همدیگر محفوظ مانده است، در ارداویرافنامه در آغاز فصل اول مندرج است:

"زرتشت دینی که از اهورامزدا پذیرفت در جهان روا کرد و تا پایان سیصد سال بهمین پاکی بماند و مردم بیگمان بودند، در انجام اهریمن گجستک ناپاک از برای اینکه مردم را بگمان اندازد، اسکندر گجستک رومی را که در مصر به سر می برد بر آن داشت که با ستیزه گران و نیرد و ویرانی بایران شهر تازد، او شهریار ایران بکشت و پایتخت ویران کرد."

زاداسپرم (در حدود سال ۲۵۰ یزدگردی مطابق ۲۶۸ هجری)، در زرتشت نامه خود، در فصل ۲۳ فقره ۱۲ از ظهور دین زرتشت تا آسیب یافتن آن و برباد رفتن پادشاهی ایران سیصد سال فاصله قرار داده است، شکی نیست که مقصود زاداسپرم از منقرض شدن سلطنت ایران همان استیلای اسکندر مقدونی است اسکندر در سال ۳۳۱ بایران هجوم آورد داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی در ماه ژوئیه یا اوت ۳۳۰ پیش از مسیح کشته شد.

از مندرجات بندهش در فصل ۳۴ در فقرات ۷-۸ راجع بمدت سلطنت پادشاهان کیانی تا مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ بر میآید که از ظهور زرتشت تا مرگ اسکندر ۲۷۲ سال فاصله باشد بنا براین زرتشت در سال ۵۹۵ پیش از مسیح مبعوث گردید، بگفته بندهش اسکندر چهارده سال پادشاهی کرد در صورتی که ظهور زرتشت را تا آغاز پادشاهی اسکندر بحساب آوریم بین این دو واقعه فقط ۲۵۲ سال فاصله می باشد اما بحساب بندهش ۲۵۸ سال فاصله است در کتب مورخین ایرانی و عرب نیز مقارن همین اوقات زرتشت دانسته شده است از آنجمله مسعودی که در حدود سال ۳۴۵ هجری در گذشت در مروج الذهب می نویسد: بزعم مجوسان از زمان زراتشت ابن اسپبیمان، پیغمبرشان تا اسکندر دویست و پنجاه و هشت سال می باشد. در جای دیگر ۲۸۰ سال نوشته، باز همین مولف در کتاب دیگرش التنبیه و الاشراف می نویسد: زرادشت پسر بورشسف در ایستا کتابی که به او الهام شده خبر داده که پس از سیصد سال به مملکت ایران آشوب بزرگی روی خواهد داد، بدون اینکه دین آن منهدم شود اما در انجام سال هزارم مملکت و دین هر دو ویران شوند بنا براین میان زرتشت و اسکندر سیصد سال فاصله است زیرا زرتشت در زمان کی گشتاسب پسر کی لهراسب ظهور نمود.

ابورحان بیرونی در آثارالباقیه می نویسد: بزعم مجوسان ظهور زرادشت پیغمبرشان تا اول تاریخ اسکندر دویست و پنجاه و هشت سال (۲۵۸) است.

غالباً در سنت زرتشتیان از زمان رسالت زرتشت تا استیلای اسکندر سیصد سال قرار داده شده است چنانکه در رساله علمای اسلام و در منظومه ای موسوم به قصه سلطان محمود غزنوی که انوشیروان پسر مرزبان کرمان در سال ۱۶۲۰ سراییده است در سنت زرتشت معاصر کی گشتاسب پسر کی لهراسب بوده که در مشرق ایران در زمین بلخ سلطنت داشت پیغمبر ایران چهار بار در گاتها در سرودهای مقدس خود از این شهریار که دوست و حامی دین وی بود نام برده است بطوری که ابداً شکی نمی ماند که در عهد زرتشت ایرانیان در ایران زمین شرقی سلطنت داشتند بنا به سنت که در کتب پهلوی و کتب مورخین ایرانی و عرب محفوظ مانده سال سی ام پادشاهی کی گشتاسب بود که زرتشت دین خود بدو نمود برخی از مستشرقین می خواهند که این کی گشتاسب را با گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی یکی بدانند، تقریباً در هزار و چهارصد سال پیش از این آگاسیاس Agathias تردید داشته از اینکه این گشتاسب همان پدر داریوش است یا گشتاسب دیگر، امروزه شکی نداریم که زمان این دو گشتاسب چندین صد سال از همدیگر فاصله داشته است چنانکه دیدیم مغان که پیروان آیین زرتشت بودند پیش از عهد داریوش بزرگ پسر گشتاسب وجود داشته اند و دیگر اینکه چگونه ممکن است فیلسوفهای یونانی قرن چهارم پیش از

میلاد مانند ارسطاطالیس Aristoteles و اِدکسوس Edoxus و هرمدروس Hermodorus زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از مرگ افلاتون یا پنج هزار سال پیش از جنگ تروا Troia بنویسند در صورتی که میان آنان و گشتاسب پدر داریوش بزرگ (۴۸۵-۵۲۱) اندکی بیش از یک قرن فاصله است، هرودت که در عهد اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ پیش از مسیح) در ایران سفر کرده از زرتشت بهیچوجه اسم نبرده در صورتی که از پادشاهان سلسله هخامنشی تا بعهد خود مفصلاً صحبت می‌دارد، اگر ظهور زرتشت در عهد داریوش یا پدرش گشتاسب بوده قهراً در مندرجات هرودت لااقل اشاره ای به این واقعه می‌شده است این سکوت را نیز منفیاً می‌توان دلیل دانست که در عهد هرودت دین زرتشت آیین کهن ایران بوده و در حدود نیم قرن پیش از او بوجود نیامده بوده است.

در میان دانشمندان و مستشرقین معروف از آنجمله جکسن Jackson و وست West که طرفدار تاریخ سنتی هستند ارتباطی میان کی گشتاسب پادشاه بلخ و گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی قائل نشده اند، بزعم بیشتر دانشمندان موثق امروزه، دین ایران پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده پیش از میلاد تشکیل یافته، بوجود آمده است.

تاریخ سنتی ملی بی اعتبار و بر خلاف اسناد لغوی و تاریخی است چون در موارد دیگر مکرراً از این مسئله بحث شده در اینجا فقط یادآور می‌شویم که زبان گاتها سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت قدیم تر از قرن هفتم پیش از مسیح است و در خطوط میخی که از پادشاه آشور سارگن Sargon از قرن هشتم پیش از مسیح مانده و اسامی چند تن از سران قبایل ایرانی که با وی در زدوخورد بوده در آنها یاد گردیده دلیل زرتشتی بودن آنان است. در میان اخبار مورخین قدیم یونان و روم خبر خساتوس Xantus راجع به زمان زرتشت قابل اعتماد و می‌توان ظهور زرتشت را در حدود هزار و هشتاد سال پیش از مسیح دانست.<sup>۱۰</sup>

برپایه یکی از گاهشمارهای یاد شده در «مجله التواریخ» زرتشت هفتاد و دو سال پس از بُخْتُ النَّصْر پادشاه بابل که اورشلیم را ویران و یهودیان را به اسارت بابل برد یا به هستی گذاشته است. این زمان کم و بیش برابر می‌شود با گشودن بابل بدست کوروش بزرگ.

<sup>۱۰</sup> - ابراهیم پورداود - یسنا - پوشنه ی یکم - رویه ۱۱۰

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

تئودور بارکونی Theodor BarQoni نویسنده نامدار سریانی سال زرتشت را ۶۲۸ پیش از عیسی دانسته است.

ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» زمان زرتشت را نزدیک به دوران کیقباد می‌داند و فردوسی زمان کیقباد را در شاهنامه هزار سال پیش از هرمز پدر خسرو پرویز به شمار آورده است:

## کراز کیقباد اندر آری شمار بدین تخمه بر سالیان شد هزار

مهرداد بهار در گزارش «فرنیغ دادگی - بُندَه‌ش» آورده است:

«چنین گوید به دین که سه هزار سال هستی میثوی بود که آفرینش بی اندیشه و بی جنبش و نابسودنی بود (که) هزاره‌ خدایی بره و گاو و دو پیکر بود. سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی‌پتیاره بود (که) هزاره‌ خدایی خرچنگ و شیر و خوشه بود که (روی هم) شش هزار سال بود و چون هزاره‌ خدایی به ترازو آمد، اهریمن در تاخت، کیومرث در (دوران) تازش اهریمن سی سال بزیست. پس (از) چهل سال مشی و مشیانه فراز رُستندو پنجاه سال آن بود که ایشان را زناشویی نبود. نود و سه سال و شش ماه با هم زن و شوی بودند تا آنکه هوشنگ به برنایی در آمد. هوشنگ چهل سال، تهمورث سی سال - جم - تا فره از او بشد شش سد و شانزده سال و شش ماه. پس از آن یک سد سال در گریز بود (که) هفت سد و شانزده سال و شش ماه بود. پس هزاره‌ خدایی به کژدم آمد. ضحاک یکهزار سال شاهی کرد، پس هزاره‌ خدایی نیم اسب آمد. فریدون پانصد سال شاهی کرد. در همین پانصد سال فریدون، ایرج دوازده سال (شاهی کرد، پس) منوچهر یک سد و بیست سال (شاهی کرد) در این سال منوچهر، هنگامی که به پتیشخوارگر بود افراسیاب دوازده سال (شاهی کرد). زاب پسر تهماسب سه سال - کیقباد پانزده سال شاهی (کردند). سام در آن (زمانه) زاب و قباد و منوچهر بود. کیکاوس تا رفتن به آسمان هفتاد و پنجسال و پس از آن هفتاد و پنجسال، رویهم یک سد و پنجاه سال، کیخسرو شست سال، کی لهراسب یک سد و بیست سال، کی گشتاسب تا آمدن دین، سی سال (شاهی کردند)، شمار یکهزار سال است. پس، هزاره‌ خدایی به بُز آمد. زرتشت اسپیتمان به پیامبری از دادار

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

هرمزد به گشتاسب شاه آمد. گشتاسب شاه پس (از) پذیرفتن دین نود سال، بهمن پسر اسفندیار یک سد و دوازده سال. همای بهمن- دخت سی سال، اسکندر رومی چهارده سال، اشکانیان (که) به شاهی پرهیزگاران نام دارند دویست و اندی سال، اردشیر بابکان و ساسانیان (به) آمار، چهارسد و شست سال (شاهی کردند)، تا تازیان به سال چهارسد و چهل و هفت پارسی جای (ایشان) گرفتند. اکنون پنج (سد) و بیست و هفت پارسی است.»<sup>۱۱</sup>

زنده یاد شاپور علیرضا شهبازی بر خلاف «هنینگ» و «هرتسفلد» و دیگران، بر آن است که تاریخ ۲۵۸ سال فاصله واقعی میان زرتشت و اسکندر نیست. به نظر او در واقع این رقم مبین فاصله زمانی دو حادثه مهم تاریخی است که بعداً میان پادشاهان ایران از گشتاسب تا (دارای سوم) تقسیم شده است.

وی بر آن است که تاریخ ۲۲۸ سال پیش از اسکندر (یعنی سال به پیامبری رسیدن زرتشت) را دانشمندان زرتشتی از بابلیان شنیده بودند، و این تاریخ مبین فاصله زمانی میان فتح بابل به دست کوروش در سال ۵۳۹ پ.م. و تاریخ فتح این شهر بدست سلوکس در ۳۱۱ پ.م است که مبداء تاریخ سلوکی به شمار می رود. رواج تاریخ سلوکی در اوایل دوره ساسانی موجب شد که زرتشتیان معتقد شوند که آغاز هزاره زرتشت با آغاز تقویم سلوکی یکی بوده است و پیروزی بزرگ ایرانیان یعنی فتح بابل را بدست کوروش همان ظهور زرتشت بدانند و در نتیجه تولد او را ۵۲۸ سال پیش از اسکندر (یعنی تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی) به شمار آورند.

**نیولی G.Gnoli** این نظر شهبازی را نمی پذیرد و برای توجیه تاریخ سنتی به روایت دیگری که در «ارداویرافنامه» آمده استناد می کند. از این روایت و نیز از گفته مسعودی بر می آید که میان زرتشت و اسکندر ۳۰۰ سال فاصله بوده است. به نظر نیولی رقم ۲۵۸ از کاهش ۴۲ از عدد ۳۰۰

۱- مهرداد بهار فرنیغ دادگی رویه ۱۵۶

به دست آمده، زیرا زرتشت بر حسب روایت های دینی در سن ۴۲ سالگی گشتاسب را به دین خوانده است...

نظریه دیگری که آنهم مبتنی بر ارقام و اعداد است، نظر «کلیمما O.Klima» می باشد. وی حدس می زند که مانی خود را جانشین زرتشت و به منزله هوشیدر (نخستین منجی زرتشتی) می دانسته که بایستی هزار سال پس از زرتشت ظهور کرده باشد. چون زرتشت در سی سالگی از اورمزد وحی دریافت کرده است بنا براین مانی بایستی ۹۳۰ سال پس از زرتشت بوده باشد. وی تاریخ تولد زرتشت را ۷۸۴ و تاریخ درگذشت او را در ۷۰۷ پ.م می داند.<sup>۱۲</sup>

پرفسور دوشن گیمن می نویسد:

«... اگر گفته هکاتیوس Hecatee de Milet و هرودت را بپذیریم، در زمان زرتشت، یعنی اندکی پس از یکپارچگی ایران توسط کوروش، خوارزمیان بخش بزرگی از ایران خاوری را زیر سلطه داشته اند. همانطور که هنینگ توجه کرده، برای آنکه کوروش بتواند تمام این نواحی را یکجا به فرمانبرداری از خود وابدارد باید آنها، از پیش از لحاظ سیاسی متحد می بوده باشند، زیرا اگر چنین نبود لازم می آمد که کوروش زمان زیادی صرف کند تا آنها را یک به یک مسخر سازد. بنا براین هیچ مانعی وجود ندارد که بپذیریم ویشتاسب که زرتشت از پشتیبانی و همراهی او بهره مند شد، رییس این امپراتوری گونه بوده است. افزون برآنکه همین ویشتاسب که به موجب سنت دارای پدر و اجدادی در آن منصب بوده، خود جانشینی نداشته است. اینها همه حکایت از آن دارد که گویا فتح کوروش به کشور پادشاهی او (خوارزم بزرگ) که زرتشت کیش خود را در آن پایه گذاشته بود پایان بخشید.»

فرزانه امید عطایی در نوشته ارجمندی بنام «پیامبر آریایی» آورده است:

<sup>۱۲</sup> - اسطوره زندگی زرتشت ۱۵ تا ۱۸

«...کسانی چون «هنینگ» و «دوشن گیمن» با پذیرفتن تاریخ سنتی ناچار شده‌اند که استدلال از طریق زبان شناسی تطبیقی را برای تعیین تقریبی زمان زرتشت بی حاصل و بی اعتبار بشمارند...»

زبان گاتها نه تنها از «پارسی باستان» بلکه در برخی موارد حتی از زبان ودایی نیز کهن تر و به زبان مشترک و مفروض هند و ایرانی نزدیک تر است. به هیچ دلیل معقول نمی‌توان گفت که پارسی باستان در غرب ایران و زبان ودایی در شرق ایران، هر دو به سرعت تحول یافته و در قرون ششم و پنجم قبل از میلاد به صورتهایی که در سنگ نبشته های هخامنشی و در آثار «سانسکریت» و «پالی» دیده می‌شوند در آمده‌اند، ولی زبان اوستایی که در میان این دو ناحیه رواج داشته در طی قرون از تغییر و تحول طبیعی بازمانده و در قرن ششم پیش از میلاد بیش از هزار سال از خواهران خود واپس بوده است. حتی اگر این نظر را بپذیریم که زبان اوستایی در درازای زمان بسیار کند دگرگون شده است باز گواه دیگری بدست می‌آوریم که بر کهنگی روزگار زرتشت و سرودهای او گواهی خواهند داد و آن دگرگونیهایی است که از دیدگاه زبانشناسی میان کهن ترین بخش اوستا یعنی گاتهای زرتشت و بخش های تازه تر آن دیده می‌شوند.<sup>۱۳</sup>

زنده یاد **دبیچ بهروز** که از دانش گاه شماری بهره فراوان داشت زمان زاده شدن اشو زرتشت را نزدیک به ۱۷۰۰ سال پیش از زاده شدن عیسی می‌داند.

ماری بویس Marry Boyce اوستا شناس نامدار انگلیسی می‌نویسد:

«.. از تاریخ ظهور زرتشت آگاهی درستی در دست نیست. می‌دانیم این پیامبر بزرگ ایرانی پس از آنکه دو قوم خویشاوند هند و ایرانی از یکدیگر جدا شده، هر یک دارای زبان و فرهنگی متمایز شدند ادعای نبوت کرده است. به نظر می‌رسد هند و ایرانیان هزاران سال به صورت قومی چادر نشین در صحراهای آسیای مرکزی (از سواحل پایین رود و لگا تا مرزهای قزاقستان) در کنار هم زیسته‌اند، پای پیاده گله و حشم داری کرده‌اند، بی شتاب از این چراگاه به آن چراگاه رفته‌اند، و اندک اندک چنان فرهنگ نیرومند و ریشه داری پدید آورده‌اند که عناصر آن علیرغم جدایی تا به امروز دوام آورده است. همگان برآنند که جدایی آنها از هزاره سوم پیش از میلاد

<sup>۱۳</sup> - زرتشت سیاستمدار یا جادوگر - برگرفته از پیامبر آریایی ۴۹۲



مسیح آغاز شده و گمان می رود که گردآوری «ریگ ودا» کهن ترین اثر هندی در حوالی ۱۷۰۰ پیش از میلاد صورت گرفته باشد. زبان سروده های آن بدان گونه که بجا مانده با آهنگ سروده های زرتشت نزدیک است. نه تنها سبک و اسلوب سروده های زرتشت، بلکه عناصر چشمگیر باستانی محتوای آنها نیز حدس اینکه خود او پیش از سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد می زیسته است را معقول و پذیرفتنی می سازد. از این گذشته شواهد زبان شناسی نشان می دهند که وی می بایست از ایرانیان خاوری بوده باشد و شاید هم خاندان او سرانجام در مصب رود جیحون در خوارزم ماندگار شده باشند. تا آغاز سده کنونی از اوضاع پیش از تاریخ این ناحیه و یا امیر نشینان باستانی پیرامون آن: باکتريا - سُغديا - فرقاتیه در جنوب شرقی و جنوب - پارتیا - مارگیانا در جنوب آگاهی چندان در دست نبود. ولی همه این مرز و بوم اینک جزو آسیای مرکزی شوروی به حساب می آید و به جمهوری های ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان و قرقیزستان تقسیم شده است. در این سده کاوش های فراوان توسط باستانشناسان شوروی در این ناحیه انجام شده و آگاهی های بسیار در باره گذشته دور این منطقه به دست آمده است»<sup>۱۴</sup>.

سخن مری بویس که می گوید: «از تاریخ ظهور زرتشت آگاهی درستی در دست نیست» از آنجا پذیرفتنی می شود که هیچیک از پژوهشگران نامی جهان که در زمینه های گوناگون خاورشناسی و اوستا شناسی کندوکاو کرده و می کنند تاکنون نتوانسته اند سخن روشنی در باره زمان زاده شدن زرتشت به ما بگویند، اگر چه به باور نگارنده اینکه زرتشت هزار سال پیش از عیسی زاده شده باشد و یا شش هزار سال پیش از افلاتون، نه چیزی بر ارزش پیام او می افزاید و نه چیزی از ارزش آن می کاهد. اگر به درونمایه گاتها بنگریم ما نیز با بسیاری از اوستا شناسان بزرگ جهان هم آوا خواهیم شد که این زمان و یا خاستگاه زرتشت نیست که به پیام او ارزش می بخشد، بلکه این درونمایه پیام زرتشت است که آیین او را به پایگاهی بسیار والاتر از آیینهای دیگر فرا می برد.

ولی بد نیست که چگونگی زیست مردمان را در زمانی که زرتشت کار خود را آغاز نمود بدانیم، این آگاهی ما را به زمان زرتشت نزدیکتر

<sup>۱۴</sup> - مری بویس - تاریخ کیش زرتشت - پوشنه ی یکم برگردان همایون صنعتی زاده

خواهد نمود، با نگرش به گندی پیشرفت مردمان در آن دوره ها چند صد سال کمتر یا بیشتر دگرگونی چندانی در شناخت ما پدید نخواهد آورد.

باید به زمانی برگردیم که آریاها در پی سرمای واپسین یخبندان از سرزمینهای روسیه بسوی نیمروز یا (جنوب) کوچ کردند. امروز این کوچوران را «هند و اروپایی» می‌نامند. این‌ها در میانه راه در دو گروه از هم سوا شدند، گروهی رهسپار اروپا و گروه دیگر راه نیمروز (جنوب) را پیش گرفتند. پس از اندک زمانی این دسته نیز در دو گروه دیگر از هم جدا شدند گروهی از کوه‌های هندوکش گذشتند و در کنار رود سند خانمان ساختند که امروزه آنان را بنام هندیان می‌شناسیم، و گروه دیگر در کرانه‌های دو رود سیحون و جیحون و سرزمینهای خوارزم و خیوه و هرات در خاور دریای خزر و شمال افغانستان و خراسان امروزی ماندگار و آنجا را «انرینه و نجه» یا (ایران و یج) نامیدند.

این مردم نیز پس از اندک زمانی در دو گروه کوچکتر جا گرفتند که تاریخ آنها را بنام «پارس» و «ماد» می‌شناسد. پارت‌ها یا اشکانیان نیز از همین مردمند.

در این جا کم و بیش به زمانی می‌رسیم که برخی از توپال‌ها (= فلزات) مانند مفرغ شناخته شده بودند. سکه و پول هنوز به بازار راه نیافته بود، کالا در برابر کالا داد و ستد می‌شد. اندک اندک آهن و شیشه نیز شناخته گردید و کشاورزی روستا نشینی و شهرگیری را در پی آورد. در این میان گروهی کارزمین می‌کردند، گروهی اره و تیر و تیشه و گاو آهن می‌ساختند و به کشاورزان می‌فروختند، گروهی داد و ستد می‌کردند و بدین ترتیب نیازمندیهای همبودگاه را فراهم می‌آوردند، ولی در این میان بودند کسانی که تن به هیچ کاری نمی‌دادند، نه تنها این بلکه می‌خواستند همه دارش و دسترنج دیگران را نیز از آن خود کنند، به اینهم بسنده نمی‌کردند، می‌خواستند که بر جان و روان و اندیشه مردمان نیز فرمان برانند، زرتشت در سرودهای خود از سه گروه چپاولگر تبهکار بنام: (کوی‌ها) و

(کرپن ها) و (اوسیج ها) نام می برد، برای شناخت این سه گروه باید به سراغ کسانی برویم که در اوستا شناسی نامهای بزرگ دارند.

دکتر مری بویس در گزارش خود در باره اینها می نویسد:

«مبحث مقام و شخصیت «کوی Kavi» در مورد روحانیت روزگار باستان، سبب دشواری است. در هند ودایی «کوی Kavi» شاعر لسان الغیب و خردمند و بصیر بوده است.

در ایران اصطلاح «کوی Kavi» و مشتقات فارسی میانه مانند «کوی Kav» و «کی Kay» در موارد فراوان کاربرد داشته است. زرتشت از «کوی Kav» ها که به تعالیم او با دشمنی نگاه می کردند به زشتی یاد می کند. اما ویشناسب که پشتیبان او بود و سرانجام نیز دین او را پذیرفت نه تنها خود او لقب «کوی Kav» را داشت بلکه نیاکان پیش از او نیز همین عنوان را دارا بوده اند.

در متن های مانوی که از نظر اصطلاحات به سختی وام دار زرتشتیان است این لقب، هم در مورد ایزدان و هم در مورد مردم به کار رفته است.

در روایات زرتشتی بجز یک مورد نفرین، از واژه «کی Kay» معنای (شاه) مستفاد می شده است، زیرا آشکار است که «کی ویشناسب» و پیشینیان او نمونه عالی ترین «کوی ها»، شاهانی بوده اند که فرمانروایی را به ارث می برده اند.

کوی هایی که در برابر زرتشت قد برافراشته بودند خود را خردمند و بصیر می دانستند و وانمود می کردند که درکی مخصوص به خود از «غیب» دارند و حاضر نبودند که اندیشه های نو آورده زرتشت را بپذیرند.

زرتشت «کوی» های عناد گر را با «کرپن Karapan» و «اوسیج Usij» مربوط کرده است. از این آخری یکبار نام برده است و می توان آن را با «اوسیج» ودایی یکی دانست. در گات ها و در اوستای متاخر چند بار آمده است که همراه با «کوی» برای نفرین و لعنت دشمنان و بد خواهان زرتشت به کار رفته است. گمان می رود در اینجا مراد روحانیون فرقه «دیو پرست» بوده اند. هر یک از این معانی در نظر گرفته شوند آشکار است مراد از «کرپن Karapan» روحانیون حرفه ای است و حال آنکه منظور از «کوی Kavi» و «اوسیج Usij» کسانی بوده اند که ادعای کرامات و

قدرت پیش بینی داشته اند. طبیعی است که دشمنان و مخالفان آموزشهای نو ظهور زرتشت بایستی از میان اهل دین و مذهب بوده باشند.<sup>۱۰</sup>

واژه «کوی Kavi» که در سرودهای زرتشت به زشتی از آن یاد شده برنام بسیاری از پادشاهان ایران مانند: کیکاوس - کی کُباد - کی گشتاسب - کی سیاوش - کیخسرو و جز اینها است، شک نیست که این برنام (= عنوان) یاد آور بخش شکوهمندی از تاریخ ایرانزمین است، ولی همچنانکه دکتر مری بویس نیز اشاره کرده این واژه کاربردهای گوناگون داشته است، بنا بر این با دلیری می توان گفت «کوی Kavi» هایی که زرتشت با آنان می ستیزد و به زشتی از آنان یاد می کند همان روحانیون گروه های «دیو پرستان» بوده اند.

«کَرپَن Karapan» ها نیز گروه دیگری از کیش بانان کیش های دروغین بودند، روحانی نمایان فرومایه ای که از ژرفای پندارهای بیمار خود خدایان دروغین می ساختند و همپدیده های بوم زادی و رخدا های سپهری (= طبیعی) را به آنان نسبت می دادند: ابر های باران زا، ابر های بی باران، آذرخش، تُندر، گرد باد ها، زمین لرزه ها، دریا لرزه ها، خشکسالی ها، ترسالی ها، آتشفشان ها، بیماریها و مرگ های نا بهنگام، همه و همه پدیده های بودند که در پی خرسندی یا نا خرسندی خدایان پنداری آنان رخ نشان می دادند.

«اوسِج Usij» ها گروه دیگری از همین کاهنان بودند، مردان سیه دلی که با آیینهای بسیار پیچیده و تو در تو، جانداران بیگناه را برای خرسندی دل خدایان پنداری خود به زشت ترین چهره می کشتند.

<sup>۱۰</sup> - تاریخ کیش زرتشت - پوشنه ی یکم - برگردان همایون صنعتی زاده - رویه ۲۵

این سه گروه چپاولگر تبهکار اندک اندک پی بردند که سود بیشترشان در بهم پیوستن است!! چنین شد که با هم یگانه و این همان شدند و دین و دولت یکدستی پدید آوردند و بر مغز و روان و اندیشه مردمان چیره شدند.

هر جا که زمین خوب و دهشمندی بود می بایست از آن خدایان می شد، هر کجا که مرغ و خروس چاق و چله، و گاو گوسپند پروراری و اسب راهوراری بود می بایست به ستورگاه خدایان فرستاده می شد، هر کجا که زن و دختر زیبا رخسار و خوش پیکری بود می بایست به شبستان خدایان می رفت، و از آنجا که خدایان خود دست و پا و پیکر نداشتند، این نمایندگان خدا بودند که با خرسندی تمام کار خدا را بر روی زمین انجام می دادند و از دهشهای نا بخردانه مردمان بهره می گرفتند، «کاری که هنوز هم می کنند و تا زمانی که مردمان بخود نیابند و گوشی برای دهان زرتشت نشوند همچنان به زشتکاریهای خود ادامه خواهند داد».

زرتشت نمی توانست تماشاگر تبهکاریهای اینان و تیره روزگاری مردمان باشد و آرام بنشیند. او می دانست که این زشتخو اهرمن پیشگان دروغ می گویند، این را نیز می دانست که تیره روزگاری مردمان برآمده از ترس و خرافه باوری آنها است، به سخن دیگر این ترس و خرافه باوری مردم بود که میدان را برای اهریمنی رایات کیش بانان کیش های دروغین فراهم می آورد، پس نخستین بایستگی از میان برداشتن این ترس خرد سوز و خرافه باوریهی خانمان برانداز بود.

زرتشت می بایست خدایان دروغین را از مغز و روان و اندیشه مردم بیرون می کشید و خدای راستین را به آنان می شناساند. خدایی که نتواند خشم بورزد!! خدایی که برای بدست آوردن دارش ودسترنج مردمان بیماریها و مرگهای نا بهنگام پدید نیاورد!! خدایی که خشکسالی ها و زمین لرزه های ویرانگر نفرستد!! خدای بی نیازی که کاری بکار مردم نداشته باشد و بی هیچ چشمداشتی بدون میانجیگری کاهن و ملا و کشیش و دیگر کیش بانان دینهی دروغین فرادست همگان باشد، و چنین خدایی جز «مردا

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

اهورا» زرتشت خدای دیگری نمی‌توانست باشد. چنین شد که زرتشت همه خدایان آریایی را از اریکه خداوندی پایین کشید و خدای راستین را که «مزدا» بود به مردم شناساند.

«مزدا» یک واژه دو بهری از زبان گات‌هایی است، بهر نخست این واژه (مز) بچم بزرگ، سترگ، درشت، پرشکوه، والا، گنده، گران، نتومند، فراخ، پهن، دامنه دار، پُرپَهَنه، پَهناور، گستران، و جز اینها است، همان است که در زبان انگلیسی در واژه های: mass – massiness- و همکردهای آن مانند mass production- mass meeting و جز اینها دیده می‌شود.

بهر دوم «دا» که برخی آنرا از ریشه «دهندگی» دانسته و برخی از بُن واژه‌دانش بشمار آورده اند، بنا براین همدایش یا همکرد این دو بهر می‌شود «دانش بزرگ».

زرتشت خدایی را به مردم شناساند که هستی را از دانش و توانش خود پدیدآورده و هر دم آن را تازه به تازه و نو به نو می‌کند. خدای دادگر و خردمندی که با هنجاری ستوده بر جهان فرمانروایی می‌کند و همانند آب و هوا فرادست همگان است و به هیچ میانجی نیازی ندارد:

۳۱/۷

او است که در آغاز،  
با اندیشه اش جهان را روشنایی بخشید.  
و باخردش هنجار هستی را آفرید،  
تا بهترین اندیشه ها را نگاهدار و پشتیبان باشد،  
ای مزدا اهورا، که هماره یکسانی،  
با مینوی خود،  
ما را برافروز و بر افراز

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

زرتشت مردمان را به همکاری با این خدای دادگر و دانش افروز فرا خواند تا در پرتو کار و کوشش، خانمان و روستا و شهر و کشوری آباد برای خود فراهم آورند و جهان بهتری برای زادمانهای آینده بر جای گذارند:

۳۱/۱

ای جویندگان دانش،  
اینک برای شما،  
این آموزشها و سخنان ناشنوده را،  
آشکار می‌سازم.  
بیگمان، این سخنان،  
برای کسانی که با آموزشهای دروغ،  
جهان راستی را،  
به تباهی می‌کشانند ناگوار،  
و برای دلداگان مزدا بهترین است.

۳۱/۲

چون با این آموزشهای نادرست،  
گزینش راه بهتر، روشن و آشکار نیست،  
من چونان آموزگاری  
که برگزیده مزدا است،  
به سوی شما می‌آیم،  
تا هر دو گروه را بیاموزانم  
چگونه برابر راستی زندگی کنند.

۳۳ / ۱

هرکس در این جهان،  
کردارش می‌باید بر پایه راستی،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

که آیین بنیادین زندگی است باشد.

۳۳/۲

هرکس که با اندیشه و گفتار و کردار،  
با دُرندمی ستیزد،  
و یا به او و به پیرو او،  
راه نیک می‌آموزد و می‌نمایاند،  
با باور و دل‌بستگی،  
خواست مزدا را بجا آورده است.

۴۵/۱

اینک سخن می‌دارم،  
گوش‌بدارید و بشنوید،  
ای کسانی که خواهان شنودنید،  
و ای کسانی که از راه دور و نزدیک فرا آمده‌اید،  
همه این گفته‌ها را نیک به یاد بسپارید،  
مباد آنکه،  
آموزگار بد،  
دگر باره زندگی شما را تباه کند،  
و دُروند با گفته‌های خود و باورهای  
نادرستش  
شما را بگمراهی بکشاند.

۴۵/۳

اینک سخن می‌دارم،  
از آنچه مزدا اهورای دانا،  
در باره بنیاد آیین زندگی به من باز گفت،  
کسانی که این پیام و گفت‌اندیشه انگیز را،  
آنچنان که من دریافته‌ام و می‌گویم،



به کار نبندند، زندگی آنان در پایان،  
همراه با دریغ و افسوس خواهد بود.

۴۵/۴

اینک سخن می‌دارم،  
از آنچه در زندگی بهترین است،  
و آن را در پرتو راستی یافته‌ام،  
مزدآفریدگار راستی است،  
مзда سرچشمه اندیشه نیک است،  
مзда پروردگار پارسایی،  
و پارسایی مایه نیک کاری است،  
و مزدای از همه چیز آگاه را نمی‌توان فریفت.  
زرتشت می‌دانست که اگر دانش را در میان مردم بگستراند و مردمان را  
به نیک اندیشیدن، نیکو سخن گفتن، و کردوکار نیک برانگیزد دیری  
نخواهد پاییده‌که:

- خدایان آریایی که تا آن زمان بر مغز و روان و اندیشه مردمان  
فرمانروایی می‌کردند از اریکه‌خدایی بزیر می‌افتند.
- کوی‌ها و کرپن‌ها تکیه‌گاه خود را از دست می‌دهند و  
دستاویزی برای دستیازی به جان و مال و مغز و روان مردمان  
بدست نمی‌آورند.
- مردم از بند بردگی ننگین کیش بانان آزاد می‌شوند و در پرتو کار  
و کوشش و همپرسی با خرد و اندیشه خود، زندگی بهتری برای  
خود و زادمانهای آینده فراهم می‌آورند.

ولی آرمانهای بزرگ به کار مایه‌های کار ساز نیاز دارند، چیزی که  
زرتشت از آنها بی‌بهره بود.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

در سرود یازدهم که یکی از زیباترین سرود های زرتشت است با تنهایی و تنگدستی، و بی بهره گی او از این کارمایه ها او آشنا می شویم:

۴۶/۱

به کدام زمین روی آورم؟  
وبه کجا روم؟  
مرا از خویشاوندان و یارانم دور می دارند،  
از همکاران نیز مرا خشنودی نیست !!  
و نه از شهریاران کشور که هوا خواه دروغ اند،  
ای مزدا اهورا،  
چگونه می توانم ترا خشنود گردانم،

۴۶/۲

ای مزدا اهورا،  
من می دانم چرا ناتوانم!!  
نوای من اندک و کسان من کم اند،  
من به تو روی می آورم،  
و از تو خواهان آن مهری هستم که،  
دلدار به دل داده می بخشد،  
در پرتو راستی،  
مرا از نیروی اندیشه نیک آگاه کن.

۴۶/۴

دروندی که با کردار دشمنانه و زیانبار خود،  
بزشتی زبانزد است،  
پشتیبانان راستی را،  
از پیشبرد زندگی مردمان  
در شهر و کشور دور می دارد،  
ای مزدا کسی که با جان با دروند بستیزد،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

مردم را به سوی دانش نیک راه می‌نماید.

۴۶ / ۷

ای مزدا،  
هنگامی که دروند آماده آزار من است،  
جز فروغ تو و اندیشه به تو،  
چه کسی پناه من خواهد بود؟  
ای اهورا،  
از این دو فروزه روشنایی و دانایی است که  
آیین راستی به کار بسته می‌شود،  
پس نهاد مرا از این دستور آگاه بساز.

کوی ها و کَرین ها که با خیزش زرتشت چراغ زندگانی خود را در  
گذرگاه باد می‌دیدند، پیکاری سخت را سازمان دادند و هراسی بزرگ در  
دل او پدید آوردند:

۳۴/۸

ای مزدا،  
براستی دروندان،  
با کردارهای خود ما را هراسان می‌دارند!!  
زیرا آنان،  
برای مردم تباهی و ویرانی می‌آورند،  
توانمندان شان به ناتوانان ستم می‌کنند،  
با آیین تو دشمنی می‌ورزند،  
و از اندیشه نیک می‌گریزند و روی می‌گردانند.

ولی این هراسی که زرتشت از آن یاد می‌کند دیرزمانی نپایید و جای خود  
را به خروشی جانانه سپرد. زرتشت با دلیری و با زبانی تند و تیز و دراز  
به همپاورها و آیین‌های پیشین پشت پا زد و با آفرینندگان تیره روزگاری

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

مردمان به ستیزی جانانه برخاست و در رسوا کردنشان کوشید، سرود سی و دوم گستره فراخدا من نبرد دلیرانه زرتشت را با این جهان ویرانگران تبه‌کار نشان می‌دهد:

۳۲/۳

ای کز اندیشان!  
همه شما و همه آنهایی که  
با خیره سری شما را می‌ستایند،  
دارای سرشتی زشت و نادرست و خودستا  
هستید،  
و این کردار فریبکارانه است  
که شما را در هفت کشور، به بدی  
زیانزد کرده است

۳۲/۴

بدینسان شما،  
اندیشه مردم را  
چنان پریشان و آشفته کرده اید  
که بدترین کارها را انجام می‌دهند،  
به دوستی با کز اندیشان رو می‌کنند،  
از اندیشه نیک دوری می‌جویند،  
واز خرد خداوندی و راستی و پاکی می‌گریزند.

۳۲/۵

ای کز اندیشان!  
بدینسان شما،  
با کردارهای بداندیشانه،  
و با اندیشه و گفتار و کردار زشت،  
و نوید سروری به دروندان،

مردم را فریب دادید  
و آنها را از زندگی خوب و جاودانه باز داشتید.

۳۲/۶

شاید گنه کار با رفتار خود  
به کامیابی برسد و نام آور گردد  
ولی ای مزدا اهورا،  
تو که همه چیز را به یاد داری،  
با بهترین اندیشه‌ها  
آگاهی و می‌دانی،  
در پرتو شهریاری تو ست که سر انجام  
آیین راستی فرمانروا خواهد گشت.

۳۲/۷

از این گنه کاران  
هیچیک نمی‌داند،  
همانگونه که زندگی و آزمون گدازان آن  
می‌آموزد،  
پیشرفت از کار و کوشش است،  
ای مزدا اهورا،  
تو بهتر از همه از سرنوشت این کسان آگاهی.

۳۲/۹

آموزگارید،  
گفته‌های دینی را برمی‌گرداند و پریشان  
می‌کند،  
و با آموزشهای خود زندگی خردمندان را تباه می‌سازد  
و بدینسان مردم را از داشتن سرمایه‌گرانبهای  
راستی و اندیشه نیک باز می‌دارد،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

ای مزدا و ای راستی،  
من با سخنانی که از دل برآید  
به شما گله می‌آورم و پناه می‌جویم.

در این سرود روی سخن زرتشت تنها با کوی‌ها و کَرپن‌ها نیست، او  
پیروانشان را نیز می‌نکوهد و آنان را همتای دروندان و تَباه‌کنندگان  
زندگی می‌شمارد و با همان زبان تند و تیز و دراز آنان را نیز سرزنش  
می‌کند:

۳۲/۱۱

ای مزدا،  
همچنین کسانی زندگی را تَباه می‌سازند که  
دروندان را بزرگ می‌شمارند!!  
زنان و مردان بزرگوار را از رسیدن  
به بخشایش ایزدی باز می‌دارند،  
و پارسایان و راستان را  
از بهترین اندیشه‌ها  
دور می‌دارند و می‌آزارند.

۳۲/۱۲

آنان با آموزشهای خود  
مردم را از بهترین کارها باز می‌دارند،  
زندگی مردم را با گفتار فریبنده تَباه می‌سازند،  
کَرپن‌ها را بر پارسایان  
برتری می‌دهند،  
و برای پیروان دروغ،  
سروری می‌خواهند  
و مزدا  
برای چنین کسان و کارهای بد آنان

کیفری سخت نهاده است.

نبرد میان زرتشت و کیش بانان و پیروانشان اندک اندک بالا گرفت و زرتشت ناگزیر خانه و کاشانه خود را رها کرده و راهی سرزمینهای دگر شد.

در سرزمینی دور از زادگاه خود با فرمانروای یکی از تبارهای آریایی بنام ویشتاسب آشنا گردید و توانست او و خانواده و تنی چند از پیروانیانش مانند جاماسب و فرشوشتر رابه آیین خود بگرواند و انجمنی بنام انجمن مغان یا مهان پدید آورد.

گرایش ویشتاسب و دیگر بزرگان به آیین زرتشت راه را برای پیروزیهای بیپای فرام آورد و آیین او را جاودانه ساخت.

اگر چه زرتشت در نبرد با این جهان ویرانگران تبهکار به پیروزی رسید ولی شوربختانه زمانه به کام او نگشت، کوی ها و کرین ها و اوسیج ها که تاب ماندگاری در برابر خورشید خرد را نداشتند به ژرفاهای تاریک پناه بردند و خود را از دیده ها پنهان ساختند، ولی دیر زمانی نپایید که اهرمن زاده ای بنام اسکندر به سرزمین زرتشت یورش آورد و خاندان هخامنشی را برانداخت و همه ارزشها را دگرگون کرد.

این بهم ریختگی ارزشها و از میان رفتن اوستای کهن زمینه را برای خیزش دوباره کیش بانان کیش های دروغین پدیدآورد و این تاریک اندیشان سیه دل توانستند دوباره از مغاک تاریک خود سر برون کشند و موریانه وار خرد مردمان را بجوند و پندار های بیمارگونه خود را بر جان و روان و اندیشه مردمان چیره بگردانند. هنوز هم این کوی ها و کرین ها و اوسیج های تبهکارندکه با هیاهوی بسیار نمی گذارند نغمه های دل انگیز زرتشت بگوش جانها برسند و جهان تازه ای پدید آورند.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، شکر - هومر آبرامیان

بادا که فرزندان زرتشت آنچنان که او «بپا خاست» و در تابش اندیشه های جهان آرای خود جهان را به بهترین ارزش ها آراسته کرد، آنان نیز بپا خیزند و باگسترانیدن پیام او جهان بهتری برای خود و زادمانها آینده فراهم آورند.

بادا که فرزندان پاک سرشت ایرانزمین راه زرتشت پیش گیرند و با ایران ویرانگران تبهکاری که امروزه بر نیابوم اهورایی ما فرمانروایی می کنند بستیزند و ایرانزمین را از پتیارگیهای آنان دور بدارند.

بادا که آیین زرتشت سرزمین ما را فراگیرد و آیین دیوان را براندازد. ایدون باد و ایدون تر باد.



## گاتها چیستند و چرا آنها را

## سرودهای میونی

## می نامند؟

بهترین نیکی به دانشمندی برسد  
که پیام راستین مرا،  
پیامی که از روی آیین راستی  
به رسایی و جاودانی، به کمال بی زوال می‌رساند  
به مردم برساند و پیاموزاند،  
برای چنین کسی شهریاری خدای دانا  
در پرتو منش نیک گسترش پیدا خواهد کرد.  
بند سوم از سرود هشتم. برگردان دکتر علی اکبر جعفری

گات‌ها کهن‌ترین و والاترین بخش اوستا هستند که در میان یسنا جاداده شده‌اند.

واژه «گاتها» از سوی بیشترین گاتها‌شناسان جهان به چم (سرودها) گزارش گردیده است.

زبان گاتهایبی یکی از زبانهای کهن هند و اروپایی و از خویشاوندان نزدیک زبان سانسکریت است، شوند اینکه آن را زبان گاتهایبی می‌نامیم این است که بجز گاتها بن مایه دیگری از این زبان بدست ما نرسیده است.

این واژه در زبان پهلوی به پیکر «گاس» یا «گاه» درآمده که همدایش یا همکردان می‌شود «گاسان» یا «گاهان» ولی امروزه بیشتر به همان پیکر «گاتها» شناخته شده و بکار می‌رود. در زبان سانسکریت نیز این واژه گاتا می‌باشد. در نامه‌های بسیار کهن دینهای برهمنی و بودایی «گاتا» به سروده ای گفته می‌شود که در میان سخنان ناسروده یا نثر جا گرفته باشد. گاتای اوستا نیز چنین بوده از همین رو «گاتها» نامیده شده اند.

اینگونه نگارش درمیان مردم جهان باستان، بویژه در میان تبارهای هندو اروپایی کاربرد بسیار داشته است، برای اینکه از دامنه سخن بکاهند آن را کوتاه کرده و بگونه ای در می‌آوردند که در یاد و ویر مردم جا بگیرد.

از کهن ترین روزگاران تا به امروز، ایرانیان گاتها را سروده های فرخنده زرتشت دانسته و ارجی والا گذاشته اند.

در اوستای روزگار ساسانی گاتها در سر نخستین نسک گاسانیک که ستوت یشت Stot yasht نامیده می‌شد جای داشت.

در یسنای ۵۷ آمده است:

«ما می‌ستاییم فرخنده سروش را، کسی که نخستین بار پنج گاتهای زرتشت سپنتمان مقدس را بسرود.»

گاتها رویهم رفته هفده (هائیتی) یا بخش است که رویهم رفته ۲۳۸ بند و ۶۰۰۰ واژه را در بر می‌گیرند. اینها کهن ترین سرودهایی هستند که از روزگاران دور برای ما بیادگار مانده اند.

گاتها از دیدگاه زبان‌شناسی و شیوه جهان بینی و هستی‌شناسی با دیگر بخشهای اوستا ناهمسانی بسیار دارند، چه بسا واژه‌هایی که در گاتها آمده و در دیگر بخشهای اوستا نیامده و همانند آنها را تنها در کهن‌ترین نامه‌های دینی برهمنان می‌توان پیدا کرد.

گاتها در روزگاری کهن بخشی از نامه بسیار بزرگی بوده‌اند که هر میپوس تاریخ‌نگار یونانی از آن یاد کرده است، این نامه در یورش اسکندر گجستک از میان رفت.

گاتها دارای پنج سرود است، به روشنی دانسته نیست که اشو زرتشت خود این بخش بندی را بجا آورده و یا سپس‌تر پیروان او برای اینکه کار خوانش آنها را آسان‌تر کنند بنا بر وزن هر سرود و شماره پاره‌های آن این بخش بندی را کرده‌اند.

هریک از این پنج بخش بنام نخستین واژه بند نخست آن سرود بترتیب زیر نامگذاری گردیده است:

۱. **اهنود گات** این گات که سرود نیایش یزدان است رویهم رفته دارای هفت سرود و یک سد بند است: از یسن ۲۷ تا یسن ۳۴.
۲. **اشتود گات یا اُشتوئیتی گاتا** که سرود خود شناسی است از چهار سرود و ۶۶ بند فراهم گردیده، از یسن ۴۳ تا ۴۶.
۳. **سپنتمد گات (سپنتامنیو گاتا)** خرد افزاینده - چهار سرود و ۴۱ بند دارد از یسن ۴۷ تا ۵۰.
۴. **وهوخشتر گات** که سرود شهریاری نیک است تنها یک سرود و بیست و دو بند دارد. یسن ۵۱.
۵. **وهشتوایشتم گات (وهیشتو ایشتمی گاتا)** یا بهترین آرزو. یک سرود و ۹ بند دارد. یسن ۵۳.
۶. در سرآغاز **اهنود گات** یک بند افزوده هست که بسیاری از گاتها شناسان آن را از خود زرتشت نمی‌دانند.

هر یک از این سرودهای پنجگانه دارای یک یا چند «هائیتی haiti» یا بزبان پهلوی «هات» است که در پارسی امروز (فصل) ویا بخش یا بند می‌گوییم.

یسن ۳۵ تا یسن ۴۱ را که «هپت هاتی hapta haiti» یا هفت هات می‌گویند.

زبانی که گاتها به آن به نگارش در آمده بود چندین سده پس از زرتشت اندک اندک جای خود را به گویشهای دیگر سپرد و در فراموشخانه تاریخ جا گرفت ولی سرودهای زرتشت در یادها ماندند و سینه به سینه از زادمانی به زادمان دیگر رسیدند و سرانجام اوستای نوین آنها را در دل خود جا داده و به ما رسانید.

نزدیک به دویست سال پیش اوستای دوره ساسانی نگاه برخی از دانش پژوهان اروپایی را بسوی خود کشانید و کار بررسیهای ژرف در اوستا آغاز گردید.

یکی از نخستین راهیان اوستا شناسی در جهان امروز آنکتیل دو پرون **Anquill Duperron** فرانسوی بود. او در سال ۱۷۵۴ زمانی که بیست ساله و دانشجوی زبانهای خاوری بود به برگهایی از رونوشت وندیداد دست یافت و چنان برانگیخته شد که سرانجام بنام یک سرباز به خدمت کمپانی هند شرقی درآمد و راهی هندوستان گردید. در آنجا در خدمت **موبد داراب کرمانی و موبد جاماسب**، زبان اوستایی آموخت و با نوشتارهای ارزشمند خود راه را بر دیگر پژوهندگان اروپایی هموار ساخت.

از دیگر کوشندگانی که در زمینه اوستا شناسی نامهای بزرگ از خود برجای گذاشته اند باید از: **ویلیام جونز - امانوئل راسک - اوگن بورنوف - شپینگل - جیمز دارمستر - مارتین هوگ - وست - تارا پووالا - دوشن گیمن و بس** بسیاران دیگر نام برد. **استاد دکتر آبتین ساسانفر** استاد پیشین دانشگاه

ملی، گزارش بسیار رسایی در پیشگفتار «گاتها» برگردان هفت هات چاپ انتشارات بهجت آورده است، کسانی که خواهان دانستن چگونگی کار و کوشش این پژوهشگران هستند می‌توانند به آن دفتر پر بها نگاه کنند.

در اینجا بد نیست که با دیدگاه چند تن از اوستا شناسان نامی جهان در باره گاتها آشنا شویم.

**نیبرگ** که از اوستا شناسان نامی است می‌نویسد:

«...اگر سر آن داشته باشیم که گاتها را بخوانیم یکسره به جهان دیگری جز آنچه در مهر پشت هست در می‌آییم. همه چیز در اینجا کهن تر و ناپیداتر از آنجا است. دورنمای جغرافیایی در این منتهای دینی که همه چیز در آنها پیرامون مرکز دین می‌گردد در میان نیست.»

زبان گاتها بسی باستانی تر و سبک آن از آن گونه دیگر است. در اینجا ما با شعر یکدست آریایی باستان سروکار داریم. شعری که از نظر فنی به «ریگ ودا» نزدیک می‌شود و فرگشت دور و درازی را پشت سر گذاشته است. گاتها در یک شکل و قالب منظوم استوار و یک زبان هنری است با بافت واژه های هنرمندانه و قواعدی معین، همین نکته کار ما را که از قالب به محتوا رسیدن است دشوار می‌کند...».

استاد دکتر علی اکبر جعفری در نامه‌ارجمندی بنام «سنوت یسن» می‌نویسد:

«.. گاتها معجزه وار دست نخورده و بی کم و کاست مانده و بما رسیده و این دو انگیزه داشته: یکی به نظم بودن آن زیرا هم شعر را می‌توان به آسانی از بر کرد و هم کمتر می‌توان در آن دست برد و دوم آنکه هر خواننده و نویسنده ایمان و باوری بی مانند و ارج بس بزرگی به این کلام الهی و سخنان الهامی داشته است و بخود اجازه تحریف ولو آنکه برای تشریح باشد نداده در اینجا از یکسوی باید به خدای مهربان و نگهبان همه سپاس را گزارد که پیامی را که زرتشت رساند به درستی از آغاز تا انجام از هر گزندی نیک نگاه داشته و از سوی دیگر باز بر همه موبدان آفرین خواند که طی هزاران سال آن را چنان به لهجه شیرین اشو زرتشت حفظ کرده

اند در جایی که در بقیه بخشهای اوستا تحریف‌ها و دستبردها و افتادگیها رخ داده است».

استاد دکتر آبتین ساسانفر در سرآغاز گرامی‌نامه گاتها «برگردان هفت هات نخستین» می‌نویسد:

«گاتها سروده‌های زرتشت، یکی از کهن‌ترین نوشته‌هایی است که در جهان بر جای مانده است. اگر کسانی به معجزه و کارهای بیرون از توان انسانی باور داشته باشند، پایدار ماندن گاتها پس از گذشت آن همه رویدادهای ویران‌کننده، خود بزرگترین معجزه است. پیشینه‌شناسایی با این گنجینه دانش فلسفی و اخلاقی برای جهان غرب فقط به دویست سال پیش می‌رسد. زمان زرتشت را از ۶۰۰ تا نه هزار سال پیش از میلاد روایت کرده‌اند، در حالیکه بر اساس بررسی‌های استاد بهروز، اشو زرتشت ۱۷۶۸ سال پیش از میلاد به جهان آمده و در سن هفتاد و هفت سالگی جهان را بدرود گفته است و گو اینکه دانش اوستا‌شناسی در دو سده گذشته با بدست آمدن اسناد و کشفیات جدید پیشرفت کرده است ولی نباید انتظار داشت از راه بررسی دانشمندان غربی که هر کدام به نوبه خود دارای تعصبات مذهبی و ملی هستند، گاتها و اندیشه‌های فلسفی زرتشت را بتوان شناسایی کرد. نظریات هر یک از زبان‌شناسان و دانشمندی که خواسته‌اند در زمینه اوستا‌شناسی تنوری و عقیده‌ای ارائه کنند گو اینکه از سوی گروه زیادی هم استقبال شده باشد پس از مدت کوتاهی از ارزش افتاده و اعتبار خود را از دست داده است و در زمان حاضر نیز تمام تنوری‌ها و نظریاتی که از سوی زبان‌شناسان غربی اظهار می‌شود چون نمی‌خواهند به اصول خداشناسی (تئولوژی) و ریشه‌های فلسفی اندیشه‌های زرتشت توجه کنند، بیشتر نظراتشان بر پایه حدس و گمان استوار است و نشان‌دهنده عظمت اندیشه‌های اشو زرتشت نیست. این وظیفه ایرانیان است که در راه شناخت هویت خود بکوشند تا فرهنگ بزرگ ملی بشکل درست و با تمام ویژگی‌های خود ارائه شود.

به شناسایی زرتشت و ریشه‌اندیشه‌های ایرانی نباید فقط جنبه دینی داد چون بلافاصله چنین برداشت می‌شود که این فعالیت نوعی فعالیت دینی است و در نتیجه ایجاد کشمکش و درگیریهای مذهبی خواهد کرد. در حالیکه زرتشت بیش از هر چیز یک دانشمند، فیلسوف و حکیم است و اندک خرافات مذهبی در سراسر گاتها بچشم نمی‌خورد و از اوستا تنها چیزی که به زرتشت و دین زرتشتی تعلق دارد همان گاتها است. در زمانی که دولتهای ایرانی نیمی از جهان را زیر قدرت و نفوذ اداری خود داشتند و به آسانی میسر بود دین خود را رواج دهند از این کار پرهیز می‌کردند. تحمیل دین و عقیده یک اندیشه غیر ایرانی است. از سوی دیگر اصول فکری

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و فلسفی گاتها اصولی کلی و جهانی است که هر کس در هر زمان می‌تواند حقیقت آن را دریابد، اگر خواست آنرا بپذیرد، اگر نخواست نپذیرد، مانند یک ایدئولوژی و اندیشه فلسفی، آزاد اندیشی و گزینش راه و روش به پیروی از خرد یکی از آموزشهای اصلی دین زرتشت است و به این اصول فلسفی و اجتماعی که بیش از سه هزار و هفتصد سال پیش آموزش داده شده هنوز گروه زیادی از انسانهای پیشرفته پای بندند.»

گاتها در بردارنده همه سخنان و آموزه‌هایی هستند که ما بنام دین زرتشت می‌شناسیم و از راه آنها است که می‌توانیم به هستی‌شناسی زرتشت راه پیدا کنیم و پیام ورجاوند او را بشناسیم.

زرتشت سخنانی گفت و سرود که پیش از او هیچکس نگفته و نسروده بود، چنانچه خود در بند سوم سرود بیست و هشتم یسنا می‌گوید:

ای راستی و ای منش نیک،

و ای مزدا اهورا،

من برای شما می‌سرایم،

با سرودی که پیش از این کس نسروده است.

تا توانایی مینوی و پارسایی،

در ما فزونی گیرد.

از زمان زرتشت تا به امروز سخنسرایان بیشمار پا به میدان هستی گذاشته و با سرودن ترانه‌ها و چکامه‌ها و شاهنامه‌ها و رزمنا‌های شورانگیز بزبانهای گوناگون، گلستان ادب جهان را پر رنگ و بو کردند، ولی هیچ سخنسرایبی تا کنون نتوانسته بر زرتشت پیشی گیرد و سخنی فرا تر از سه شالوده بنیادین:

«اندیشه نیک» - «گفتار نیک» - و «کردار نیک»

او بسراید.

اگر نیک بنگریم بروشنی دیده خواهد شد که تنها آن بخش از ادب جهانی جاودانه مانده است که خمیر مایه اش از این سه پرتو خداوندی بهره گرفته باشد.

جاودانگی «شاهنامه فردوسی» تنها برای این نیست که به پارسی سره سروده شده و در آن از بالایشهای ملی ایرانی سخن بمیان آمده است، جاودانگی شاهنامه برای این است که سه گوهر اندیشه و گفتار و کردار نیک همانند خیزابه های دل انگیز یکی پس از دیگری سر بر می آورند و چشم انداز خواننده و شنونده را شور زندگی می بخشند. هر سروده و چکامه ای که از این سه گوهر خداوندی بی بهره باشد، پس از اندک زمانی در خاکروبه های زمان گم می شود و نشانی از آن برجای نمی ماند، بنا براین با دلیری می توان گفت که زرتشت خمیر مایه شاهنامه هاکلان را سروده است.

او از راستکاری - پیمانداری - نوشوندگی - نوسازی - از بنا کردن خانمان و روستا و شهر و کشوری آباد - از میهن پرستی - مهرگستری - دادگری - شاد زیوی - شادی پراکنی - نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری - از منش والا - از شهریاری - از رسایی و جاودانگی و از بسیاری دیگر از ارزشهای والا سخن گفت و زنان و مردان جهان را برانگیخت تا راه او را پیش گیرند و دستیاران خدا در کار آفرینش جهان باشند.

از آنجا که زرتشت به ریزه ها نپرداخته و کاری بکار زندگی روزمره مردم نداشته است به همین هفده سرود کوتاه بسنده کرد و گاتهای خود را چنان خورشیدی درخشان در آسمان تاریخ اندیشه فراز آورد:

۳۴/۱

مزدا اهورای همه توانا،

چنین برنهاده است،



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

که شادمانی از آن کسی است  
که به دیگران شادمانی بخشد،  
من برای پیشرفت و نگاهداشتن آیین راستی  
خواهان استواری و توانایی هستم.  
ای پارسایی،  
آن پرتویی را  
که پاداش زندگی نیک منشانه است،  
به من ارزانی دار.

ولی چرا گاتها را «سرود های مینوی» می نامند؟

مینو همان (پردیس) یا (سرای درخشان) و (بهشت) است، راهیان راه زرتشت  
براین باورند که اگر مردمان به رهنمودهای ساده و آسان زرتشت گوش  
فرا دهند و آنها را در زندگانی روزمره خود به کار گیرند، می توانند  
بهشت را بر زمین آورند و چهره ای بهشتی به زندگانی خود بخشند.

## واژه‌های بنیادین در کتاهای زرتشت

زبان گاتهای چنانچه در بخشهای پیشین نیز اشاره کردیم از زبانهای کهن هند و ایرانی و از خویشاوندان نزدیک زبان سانسکریت است و از این رو «گاتهای» نامیده می‌شود که بجز گاتهای زرتشت چیز دیگری از این زبان برجای نمانده است.

پس از زرتشت این زبان اندک اندک از میان رفت و واژه‌ها و کارمایه‌های آن به فراموشی سپرده شدند.

از سوی دیگر باید بیاد داشت که زندگی مردمان دارای خم و چم‌های امروزی نبود و زبان بدور از پیچیدگیهای زندگی امروزی کارمایه‌ای بود برای دریافت نیاز و پیام یگدیگر، از این رو به آسانی می‌توان دریافت که هیچیک از زبانهای کهن دارای گنجینه‌ای از واژه‌هاگونگون نبودند و گاه یک واژه را با آرش‌های بسیار گوناگون بکار می‌بردند. هر چه میدان زندگی فراخ تر شد بر فراخی و گنجایش زبانها نیز افزوده گردید، از این رو دریافت برخی از واژه‌ها که در زبانهای کهن مانند زبان گاتهای بکار رفته اند برای زبانشناسان کار آسانی نیست بویژه زبان گاتها که بنمایه‌های دیگری از آن بر جای نمانده تا بیاری آنها بتوان به درونمایه اینگونه واژه‌ها پی برد. از همین رو است که گونه‌ای ناهماهنگی در میان برگردانهای گوناگون گاتها دیده می‌شود.

در اینجا به برخی از واژه‌ها که بیخ و بن پیام زرتشت بر آنها استوار است اشاره خواهیم کرد، واژه‌هایی که اگر درست شناخته نشوند می‌توانند مایه گمراهی شوند. این واژه‌ها به ترتیب چنین اند:

اهورا یا اهوره ahoora:

از ریشه «آه» به چم: سرور هستی، آفریدگار بزرگ- هستی بخش- و داور هستی است.  
اشو زرتشت دادار آفریدگار را گاه «اهورا» گاه «مزدا» و گاه «اشا» و گاه با همکرد این واژه‌ها نامیده است.

در اوستا این همکرد آزاد همیشه به پیکر «اهوره مزدا» آمده و فردوسی بزرگ آن را خداوند جان و خرد نامیده است.

برخی از پژوهشگران مانند میلز Mills گمان برده اند که «اهورا Ahura» برآمده از ریشه «یهوه Yahovah» است! ولی برجسته ترین گاتها شناسان جهان این گمان را نادرست شمرده و هیچ پیوندی میان «اهورا» و «یهوه» ندیده اند.

اهورا و «دئوا» یا «دیو» هر دو در میان تبارهای کهن آریایی گرامی داشته می شدند، دیوپرستان همان کسانی بودند که زرتشت در سرود سی و دوم خود ستیزی سخت را با آنان آغاز کرد و «دیو» را خوار شمرد.

این «دیو» یا (دئوا Daeva) در زبان گاتهایبی همان است که در زبان سانسکریت (Divas) - در زبان یونانی Zeus - در زبان لاتین Deus یا Jupiter - در زبان ایتالیایی Dio - در زبان آلمانی Teus - در زبان فرانسوی Dieu - و در زبان انگلیسی The Diety گفته شده است. واژه های «divine و divinity» نیز از همین ریشه اند.

گروهی از این دیو یسنان به هند کوچیدند و تا به امروز دئوا یا دیو را می پرستند.

اشو زرتشت در هستی‌شناسی خود نخست از اهورا (هستی بخش یا سرور هستی) و سپس از مزدا (دانش بزرگ یا همه‌دانا) سخن می‌گوید، و سپس شش فروزه و یا گوهر خداوندی را که نگهدارنده و پاسدار هستی اند بترتیب زیر بر می‌شمارد و هر یک را در جای خود می‌ستاید.

۱- **و هومَنَ vohumana** : این واژه از دو بهر «**وهو**» به چم: (خوب- نیکو) و «**منه**» که سپس تر (منش) گردید پدیدآمده و نزدیک به ۱۴۰ بار در گاتها بکار رفته است. در گاتها در چم: میان میان‌ها - نیک منش - نیک نهادی - و خرد هستی بکار رفته است.

این واژه گاه به پیکر «**وهیشتامن**» آمده که یک واژه دوبهری است، بهر نخست آن «**وه**» به چم برترین و والاترین، و بهر دوم «**من**» بچم منش و خرد، و هم‌کرد این دو می‌شود والاترین اندیشه و یا برترین منش. **وهیشتامن** گوهر خرد و خرد جهان‌ساز است.

۲- **اشا - asha** : این واژه بیش از ۱۸۰ بار در گاتها بکار رفته و تَرزبانان (= مترجمین) هر یک به گونه‌ای آن را برگردان کرده اند ولی آنچه که بیش از همه مورد پذیرش کارشناسان جا گرفته است: **هنجار هستی - ریتم کیهانی - نیروی پیشرفت دهنده جهان - بهترین راستی - نیروی سامان بخش جهان** و جز اینها است.

بر بنیاد آموزشهای زرتشت «**اشا**» همزمان با پیدایش جهان هستی پدیدآمده است، کار اشا این است که جهش و جنبش آفرینش، و پویش و بالش جهان هستی را سازماندهی کند.

«اشا» برآمده از دانش مزدا است ولی با مزدا این همان نیست، اشا در مزدا می‌گنجد ولی مزدا در اشا نمی‌گنجد. مزدا هستی بخش بزرگی است که آسمانها و زمین و پُری آنها را از هستی خود پدید آورده و «اشا» را به سازماندهی آنها برگمارده است، درست همانند ساعت سازی که سامان و هنجاری پدید می‌آورد تا بر جهش و جنبش همه تکه های ساعت فرمان براند، تا زمانی که آن هنجار در کار است، ساعت ما زمان درست را نشان خواهد داد، ولی هنگامی که هنجار شکسته شد، ساعت ما از نشان دادن زمان درست ناتوان خواهد ماند.

نمونه دوم چگونگی کار در یک ارکستر بزرگ است. تا زمانی که جهش و جنبش سازها و فراز و فرود نغمه هایی که از سازها بر می‌خیزد هماهنگ با فرمان رهبر ارکستر باشد، آهنگ دلپذیری از آن بگوش خواهد رسید، ولی اگر یک یا تنی چند از نوازندگان سراز فرمان رهبر بتابند «اشا»ی این ارکستر شکسته شده و نغمه بد هنجاری از آن بگوش خواهد رسید.

یکی از باشکوه ترین نمونه های کارکرد «اشا» را در هماهنگی اندامهای تن آدمی می‌توان دید.

می‌دانیم که بدن ما از اندامهایی مانند دل و مغز و جگر و ریه و روده و کلیه و کبد و جز اینها فراهم آمده و زندگانی ما در گرو کار و هماهنگی آنها با یکدیگر است، همه این اندامها بی آنکه ما دستی در کار آنها داشته باشیم در یک سامان و هنجاری بسیجیده به کرد و کار خود ادامه می‌دهند و شادابی و سرشاری ما را پدید می‌آورند، آنچه که این اندامها را در پیوندی همساز و هماهنگ با یکدیگر بکار واداشته همان «اشا» است، تا زمانی که این اندامها در زیر فرمان «اشایی» که بر آنها فرمانروا است بکار خود ادامه دهند ما از تندرستی و شادابی برخوردار خواهیم بود، ولی هنگامی که یکی از این اندامها از فرمان اشا سر بتابد راه را بر بیماری و تباهی باز می‌کند و چراغ زندگانی ما را در گذرگاه باد می‌گذارد.

این اندامها به چیزهایی نیاز دارند که برآوردن آن چیزها خویشکاری ما است مانند هوای پاکیزه - خوراک و نوشاک بایسته - پوشاک شایسته - خواب بسنده - ورزش و جز اینها، بنا براین اگر ما «اشا»ی تن خود را بشناسیم و از خوراک و نوشاک شایسته و پوشاک بایسته بهره برداری کنیم و هوای پاکیزه به ریه های خود برسانیم، و به اندازه بسنده (نه کمتر و نه بیشتر) بخوابیم، و خود را به فروزه های نیک منشی - نرمخویی - مهر ورزی - بی نیازی - دلیری و جز اینها نیز آراسته بگردانیم، از زندگانی دراز همراه با بهترین شادمانی برخوردار خواهیم گردید، ولی اگر «اشا»ی تن خود را نشناسیم، هوای ناپاک، و خوراک و نوشاک ناشایست، و دود و دم، و داروهای زیانبار به بدن خود برسانیم، و کمتر یا بیشتر از اندازه بخوابیم، و خود را به فروزه های خشم و کینه و رشک و ترس و زیاده خواهی نیز بیاراییم آنگاه خود را از تندرستی و شادمانی بی بهره کرده ایم چرا که «اشا»ی تن را شکسته ایم.

نمونه دیگر «اشا»ی خانواده است، در خانواده ای که زن و شوهر در همسری و همسنگی به سر می برند، ارج یکدگر می دانند و با راستکاری و پیماننداری در بناکردن خانمان آباد از یکدگر پیشی می گیرند، همه هموندان آن خانواده از بهترین شادمانی برخوردار خواهند گردید چرا که «اشا» را بر خود فرمانروا کرده اند، ولی اگر راستکاری و پیماننداری از میان برخیزند و جای خود را به دروغ و خیانت و نامهربانی بسپارند، آنگاه تیره روزگاری رخ نشان خواهد داد و خانواده از هم پاشیده خواهد شد چرا که «اشا» خانواده شکسته شده است. زرتشت در سرود هفدهم گاتها والاترین اندرزها را برای پاسداری از «اشا»ی خانواده به زنان و مردان جهان داده و آنان را به بهترین شادمانی فراخوانده است:

۵۳/۵

این سخنان را به شما می گویم  
ای نو عروسان و ای تازه دامادان،  
پندم را با اندیشه بشنوید و به یاد بسپرید،

همواره با منش نیک زندگی کنید  
و هر یک از شما در راستی  
از دیگری پیشی گیرید،  
تا از زندگی و خانمان خوب برخوردار گردید.

۵۳/۶

ای مردان و ای زنان،  
این بدرستی بدانید که  
در این جهان، دروغ فریبنده است،  
از آن بُگسلید و آن را مگسترانید.  
و این بدانید که،  
آن خوشی که از تباهی و تیرگی راستی به  
دست آید،  
مایه اندوه است،  
و دروندانی که راستی را تباہ می‌سازند،  
زندگانی مینوی خویشتن را نابود می‌کنند.

با آنچه که تاکنون گفته شد دانسته می‌شود که هر چیزی «اشا»ی ویژه  
خود را دارد، مانند «اشا»ی خانواده، «اشا»ی کشورداری، و «اشا»ی  
اداری و جز اینها...

این بزرگترین شاهکار زرتشت است. زرتشت در کندوکاو هستی‌شناسانه  
خود به دو راز بزرگ جهان هستی پی برد، نخست اینکه دانست هیچ  
باشنده‌ای جدا سر و ایستاده بخود نیست، همه چیز، از کوچکترین ریزه  
های نا دیدنی تا بزرگترین کهکشان‌هایی که همه روزه در پی گسترش  
دانش کیهان‌شناسی و بزرگ‌نمایی تلسکوپ‌ها بر شمارشان افزوده می  
شود، همه و همه پیوسته و وابسته به یکدیگرند.

دوم اینکه سراسر هستی در زیر فرمان هنجاری بسر می‌برد که برآمده از یک دانش بزرگ است، هر تکه کوچک یا بزرگ تا زمانی می‌تواند در چنبره هستی بجا ماند که از این سامان همگانی یا ریتم کیهانی فرمانبرداری کند، رویش و بالش، و جهش و جنبش همه بخشهای این هستی بیکران بسته به فرمانبرداری و هماهنگی آنها با آن ریتم کیهانی و هنجار فرمانروای بر هستی است، هر گاه تکه ای کوچک یا بزرگ از زیر آن فرمان سر بتابد به یک دم از میان خواهد رفت و جای خود را به بخشهای دیگر هستی خواهد سپرد، درست همانند شخانه (= شهاب) های آسمانی که دیرزمانی در زیر آن فرمان بسر بردند و توانستند به هستی خود ادامه دهند ولی همین که سر از فرمان بر تافتند در یک دم از گذرگاه خود بیرون رانده شده و با شتابی شگفت انگیز رهسپار نیستی می‌شوند.

آیین زرتشت بر بنیاد «اشا» شالوده ریزی گردیده است، بدون شناخت «اشا» نمی‌توان به رمز و راز آیین زرتشت پی برد. شناخت اشا همان است که فردوسی بزرگ در شاهنامه کلان خود آنرا رمز توانایی می‌شمارد و می‌گوید:

توانا بود هر که دانا بود  
زدانش دل سپر بنا بود

بی شک اشاره فردوسی به (دانش پزشکی) یا (دانش مهندسی) یا (دانش سپاهیگری) و دانش های دیگر از این دست نیست، فردوسی به دانشی والاتر از همه این دانش ها اشاره می‌کند و آنرا پایندان یا ضامن توانایی و بُرنایی می‌داند، و آن همان شناخت «هنجار» یا «اشا»ی چیزها است. کسی که هنجار هستی را بشناسد و اندیشه و گفتار و کردار خود را با آن همسو کند، به توانایی و بُرنایی خواهد رسید، و کسی که آن را نشناسد زندگانی خود را تباه کرده است.



«اشا» در اوستا به پیکر «آشا و هیشتَ Asha Vahishta» یا «اردیبهشت» در آمده و در میان امشاسپندان در پایگاهی پایین تر از «بهمن» جاگرفته و نگاهبانی و سرپرستی آتش بدست او سپرده شده است. یشت سوم یا (اردیبهشت یشت) بنام او است، در آنجا می‌خوانیم:

۷

ای ناخوشیها بگریزید،  
ای مرگ بگریز،  
ای دیوان بگریزید،  
ای پتیارگان بگریزید،  
ای آسموخ کینه ور از «آشه» بگریز!

۸

ای اژدها نژادان بگریزید،  
ای گرگ نژادان بگریزید،  
ای بد نهادان و گزند رسانان دو پا بگریزید،  
ای «ترومیتی taromaiti» بگریز،  
ای «پیری میتی pairimaiti» بگریز،  
ای تَب بگریز!  
ای دروغزن بگریز!  
ای آشوب و نا آرامی بگریز،  
ای مرد بد چشم بگریز!

۱۴

اهریمن تبهار گفت:  
وای بر من از دست اردیبهشت!  
ناخوش ترین ناخوشیها را براندازد،  
با ناخوش ترین ناخوشیها بستیزد،  
تباه ترین تباهیها را بر اندازد،  
با تباه ترین تباهیها بستیزد!  
دیو ترین دیوان را براندازد،

با دیو ترین دیوان بستیزد،  
پتیاره ترین پتیارگان را بر اندازد،  
با پتیاره ترین پتیارگان بستیزد !  
آشموغ دشمن آشه را بر اندازد،  
با آشموغ دشمن آشه بستیزد،  
ستمکارترین مردمان را بر اندازد،  
با ستمکارترین مردمان بستیزد.<sup>۱۶</sup>

اگرچه «آشا» در اوستا دگرگونه شد ولی چنانچه دیدیم هنوز هم نیرومندترین همورد اهریمن است!!

در سالشماری ایرانیان باستان، دومین ماه سال و سومین روز از هر ماه «اردیبهشت» نام دارد و روز سوم اردیبهشت ماه جشن اردیبهشتگان است.

نماز آشم و هو و نمازی بنام «اردیبهشت یشت» به ستایش این امشاسپند ویژه داده شده است. کار پرستاری و نگهداری از آتش بدست او است و در این راه ایزد آذر و ایزد سروش و ایزد ورهرام یا بهرام او را یاری می‌رسانند. از میان گلها گل مرزنگوش ویژه او است.

<sup>۱۶</sup> - اردیبهشت یشت - برگردان جلیل دوستخواه

## خشترا khshatra:

این واژه که از ریشه (خشی Khshai) به چم توامندی برآمده و نزدیک به پنجاه و پنج بار در گاتها بکار رفته است. تریبانان (= مترجمین) آن را به: فرمانروایی برخویشتن - پادشاهی خداوندی - توامندی آدمی و فرمانروایی اندیشه - نیروی اراده و کوشش - کشور بر گزیده‌هاهورایی - نیروی سروری - و نیروی هماهنگی برگردان کرده اند.

این فروزه به هر یک از آرش‌های یاد شده برگردان شود نشان دهنده نیروی سازندگی و نوشوندگی و پیش‌برندگی است نه نیروی ویرانگر و تباہ‌کننده، از دیدگاه روانشناسی نشان دهنده منش والا و بزرگواری است نه دژمنشی و کینه‌ورزی، و این نشان دهنده آن است که اهورا مزدا همچنان که داریوش بزرگ در سنگ نبشته خود یاد می‌کند: «خدای بزرگی است که این زمین آفرید، که آن آسمان آفرید، که مردم آفرید، و شادی را برای مردم آفرید.»

پس کار اهورا مزدا آفریدن هستی و شادی پراکنی است و نیروی او جز در کار سازندگی و گسترش روز افزون هستی بکار نمی‌رود.

فرزانه کیخسرو کشاورز در نامه ارجمندی بنام: (مزدا خدا نیست بنیان آفرینش است) آنرا به چم «کردار نیک» گزارش کرده و می‌نویسد:

«... در ترجمه مترجمان از خشترا یک معنی یا مفهوم روشن که هماهنگ با سایر واژه‌های کلیدی در جهت هدف زرتشت باشد دیده نمی‌شود، ولی با مراجعه به کاربرد آن در گاتها می‌بینیم که خشترا پیوستگی و شباهت زیادی به وهومن (= اندیشه نیک) دارد به این صورت که:

یک - در میان واژه های کلیدی تنها «مَن» = (اندیشه) و خشترا دارای صفت وهو (= خوب) هستند، بگفته دیگر وهو (= خوب) صفتی است که تنها برای مَن (= اندیشه) و خشترا بکار رفته است.

دو - در بین واژه های کلیدی تنها مَن (= اندیشه) و خشترا هر کدام چهار صفت دارند، دیگران یا هر کدام یک صفت دارند یا بدون صفت بکار رفته اند.

سه - از لحاظ اهمیت و ارزشی که زرتشت برای واژه های کلیدی قائل شده خشترا بلافاصله بعد از وهومن (= اندیشه نیک) قرار دارد.

چهار - سه نکته ای که در بالا بیان شد بستگی مَن (= اندیشه) و خشترا را می‌رساند، اندیشه چون از مغز بشر سرچشمه می‌گیرد خشترا نیز که با آن بستگی دارد از وجود بشر سرچشمه می‌گیرد.

پنج - وهومن (= اندیشه نیک) اگر در مغز بشر باقی بماند در حکم نبود است، برای اینکه بود گردد باید بکار گرفته شود. خشترا چون با وهومن (= اندیشه نیک) بستگی دارد بنابراین کاری است که وهومن (اندیشه نیک) را ظاهر می‌سازد و آن را به مرحله عمل در می‌آورد.

با توجه به نکات بالا خشترا کاری است که مبتنی بر وهومن (= اندیشه نیک) می‌باشد چنین کاری به (کردار نیک) تعبیر می‌شود.

در ترجمه مترجمان از خشترا عبارت (کردار نیک) وجود ندارد ولی مفاهیم آن وجود دارد مانند خدمت به مردم، خدمت به هم‌نوع، خدمت به خلق خدا، آباد سازی و نظایر آنها.

گرچه در گاتها واژه ای برای کردار هست ولی چون با پیشوند وهو بکار نرفته معلوم می‌شود که آن کار روزانه است که مبتنی بر اندیشه خوب و بد نمی‌باشد، فقط خشترا است که مانند مَن (= اندیشه) با پیشوند وهو بکار رفته و کاری است که فقط مبتنی بر وهومن (= اندیشه نیک) است. «

دکتر علی اکبر جعفری در گزارش «خشترا» در «استوت یسن» می‌نویسد:

«.. واژه شهر به معنی آبادی بزرگ که دارای سروسامان تمدن باشد یا به معنی کشور از همین خشترا است. در اوستا و سنسکریت به مفهوم شهریاری و فرمانروایی می‌باشد.»

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

در گاتها این آن شهریاری است که مردم جهان آن را از روی بینش و دانش و فرهنگ و هنر خویش برگزینند و بنیاد گذارند و بگردانند برای همین هم آن را «خشتروئیریه» یا شهریاری برگزینی گفته است...».

**خشترا** در اوستا نام سومین امشاسپند از گروه امشاسپندان است. در پهلوی **خشتریور** Khshatrivar یا Shatrivar نامیده شده و در پارسی امروز **شهریور** گفته می‌شود. در اوستا نماد توانمندی و فر و شکوه پادشاهی اهورا مزدا است سرپرستی توپالها (= فلزات) بر روی زمین به او سپرده شده است.

در **بنداهش** که از نامه های کهن ایرانی است از دیوی بنام **سئورو** Saurva یاد شده که دیو آشوب و تباهی است و از دشمنان و هماوردان **خشتریور** می‌باشد، از سوی دیگر ایزدانی مانند **ایزد خور - ایزد مهر - ایزد آسمان** از یاران و همکاران او می‌باشند.

در گاهشمار مزدایی روز چهارم هر ماه شهریور نامیده می‌شود و برابر آیین، هرگاه نام روز و نام ماه برابر می‌شد آن روز را جشن می‌ساختند و به شادمانی و ستایش آفریده های نیک اهورا مزدا می‌پرداختند و آن روز را شهریورگان می‌نامیدند.

**ابوریحان بیرونی** در باره این شادروز بزرگ ایرانی می‌نویسد:

«.. شهریورماه - روز چهارم آن شهریور است و این روز عید است و چون باز دو نام با هم توافق کردند آنرا شهریورگان نامند و معنای این لفظ دوستی و آرزوست و شهریور فرشته ای است که به جواهر هفت گانه که طلا و نقره و دیگر فلزات که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان است موکل است.»

زادویه گفته است که این روز را «آذرجشن» می‌گویند و این روز برای آتش هایی که در خانه های مردم است عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتش های بزرگ در خانه ها می‌افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می‌نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانی ها برگرد هم جمع می‌آمدند. می‌گویند

که این آتش را برای رفع سرما و یبوستی که در زمستان حادث می‌شود می‌افروختند و می‌گفتند انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان آور باشد دفع می‌کند».

## ۳- سپنتا آرمئیتی Spanta armaiti:

بهر نخست این واژه (سپنتا) به چم: افزایشده- ستودنی - و مقدس برگردان شده است.

بهر دوم آن (آرمئیتی) بچم: آرامش - هماهنگی - مهربانی - درست اندیشی - تراز منشی - مهر به هستی - مهر جهانی - فروتنی - خرد ستوده و آرامش گزارش گردیده است.

به باور دکتر علی اکبر جعفری اگر آرمئیتی از ریشه ی a,ram,aiti دانسته شود چم آن آرامش خواهد بود، ولی اگر آن را ازبُن ara,man,aiti بدانیم آرش آن راست اندیشی و پرهیزکاری خواهد شد، استاد جعفری خود آرامش را برای آرمئیتی برگزیده و در زیر این واژه در گرامی نامه ستوت یسن می‌نویسد:

«... عموماً این اصطلاح را ایمان، پارسایی یا درست اندیشی معنی کرده اند. نخستین دو معنی مجازی است ولی درست اندیشی در برابر ترومنیتی به معنی کژ اندیشی پیشینهاوستایی دارد ولی آنگاه تلفظ آن بایستی آرمئیتی (بدون الف ممدود) باشد زیرا آن از (آر) به معنی راست و درست رفتن و (متی) اندیشه ساخته شده و این واژه که تلفظ آن به سنسکریت آرمتی است از اصطلاحات پیش از گاتها است ولی آرمئیتی از آن گاتها می‌باشد. این آن آرامش معنوی و مادی است که از راستی و درستی به دست می‌آید و از پرتوهای خدایی است، آرمئیتی «آرامش درونی» است.»

چکیده آموزشهای زرتشت این است که اگر ما بگونه ای پیگیر از وهومن (=اندیشه نیک) برخوردار گردیم و آن را به پیکر وهو خسترا(= کردار نیک)

در آوریم، آنگاه می‌توانیم با آرامشی روز افزون بسوی رسایی و جاودانگی گام برداریم. **آرمئیتی** پی‌آیند فرمانروایی «**اشا**» بر جهان هستی است. در اوستا **آرمئیتی** یکی از ایزدان نزدیک به اهورا مزدا بشمار آمده و نگهبانی زمین بدست او سپرده شده است. **سپنتا آرمئیتی** که آنرا به ستودنی یا (مقدس) برگردان کرده اند در دگرگونی‌های بانی به پیکر سپندارمذ در آمد و امروز «**اسفند**» گفته می‌شود.

در میان امشاسپندان **آرمئیتی** تنها ایزدی است که همانندی بسیار با خدایان نخستین هند و ایرانی دارد. در **ریگ ودا** نامه دینی هندوان از **آرمئیتی** همانند یکی از خدایان بزرگ نام برده شده است.

در سالشمار مزدایی، دوازدهمین ماه سال به نام این امشاسپند نامیده شده و پنجمین روز از این ماه **چشن اسفندگان** برگزار می‌گردد.

### ۵ - هه اورواتات :haurvatat

این واژه از سوی بیشترین ترزبانان (= مترجمین) به **رسایی** یا **کمال** برگردان شده است ولی برخی آن را خودشناسی و تندرستی نیز دانسته اند.

**هه اورواتات و امرتات** در آموزشهای زرتشت واپسین گامه های رسایی بشمار می‌روند. نخستین گامه **وهومن** یا (اندیشه‌نیک) است، در گامه دوم **وهومن** به پیکر **وهو خشترا** یا (کردار نیک) در می‌آید، از اینجا به گامه **آرمئیتی** (آرامش روز افزون) می‌رسیم و با «**اشا**» که هنجار هستی است هماهنگ و همگام می‌شویم، هماهنگی با «**اشا**» ما را به واپسین گامه های رسایی که **هه اورواتات و امرتات** هستند می‌رساند و جاودانه می‌سازد.

«**هه اورواتات**» یکی از پرتوهای خدایی بشمار می‌رود. در اوستا **هه اورواتات** نام یکی از امشاسپندان است و همیشه در کنار امشاسپند **امرتات**

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

دیده می‌شود. این نام در پهلوی خُردات و در پارسی امروز خُرداد شده است. نگهبانی و پاسداری از آب‌ها بدست او سپرده شده و روز ششم هر ماه نیز بنام او است. ایزد تشر و ایزد باد و ایزد فروردین از همکاران نزدیک او بشمار می‌روند. روز ششم خرداد در ماه خرداد جشن خردادگان برگزار می‌گردد.

### ۶ - امرتات amertat:

گزند ناپذیری - نامیرایی - رستگاری و جاودانگی.

امرتات نیز یکی دیگر از پرتوهای خداوندی است. کسی که از راه اندیشه و منش نیک خود را به گامه‌ها اورتوات برساند به امرتات می‌پیوندد و جاودانه می‌ماند، همچنان که زرتشت به امرتات رسید و به جاودانگی پیوست.

امرتات در اوستا ششمین امشاسپند از گروه امشاسپندان است و همیشه با امشاسپند هه اورتوات با هم نام برده می‌شوند. سرپرستی گیاهان بدست او است. روز هفتم هر ماه بنام او و هفتمین روز در ماه امرداد جشن امردادگان است.

### ۷ - اشونَ ashavan:

پیروان راستین زرتشت، کسانی که جهش و جنبش خود را در میدان زندگانی هماهنگ با اشا کرده باشند، زرتشت خود یک «اشون» است، از همین رو است که «اشو» نامیده می‌شود.

### ۸ - درُج droj:

این واژه به چم‌های: آزار رسان - دروغ - زشتکاری - ناراستکاری - زیانبارگی - ریاکاری - دو رویی - پیمان شکنی - آشفتگی - بهم ریختگی - نابسامانی - غارتگری - ستم پیشه‌گی -



دزدی - آدمکشی - پتیارگی - تبهکاری و جز اینها برگردان شده است.

درج در گاتها تنها بچم سخن ناراست نیست، آرش این واژه بسیار گسترده تر از دروغی است که ما امروزه در زبان پارسی بکار می‌بریم.

درج نماد همه ناراستیها و کژیهای است که از اندیشه بد سر چشمه می‌گیرند، کردارهایی مانند دورویی - پیمان شکنی - دستیازی به مال مردمان - آدمکشی - مردم آزاری - دزدی - آدم ربایی - برده داری - ترس - آز و نیاز - خشم - کینه و دشمنی - ریاکاری - و جز اینها همه درج اند.

۹ - دُرَوَند durvand یا درگوند dregvand : پیرو دروغ - ناراستکار - فریبنده - پیمان شکن - خونریز - چپاولگر - ستمکار - نا راستکار - نا سازگار با اشا - شلخته - بهم ریخته - نا بسامان - کژرفتار - دُرُ خُو - دُرْمَنش - پتیاره.

۱۰ - سوشیانت (سَنوشیانت) Saoshyant در پهلوی سوشیانس: در اوستا سوشیانت ها پسران آینده زرتشت دانسته شده اند که هنوز به جهان نیامده و در سه هزاره چهارم که واپسین دوران زندگانی گیتی بشمار می‌رود هر یک در پایان هر هزار سال پا به هستی خواهند گذاشت تا جهان را از چنگال اهریمن رها سازند.

در هستی شناسی و تاریخ دینی مزدیسنان، گیتی تنها دوازده هزار سال به پیکر هستی خواهد بود، این دوران دوازده هزارساله به چهار دوره سه هزار ساله بترتیب زیر بخش بندی شده است:

سه هزاره نخست دوران فروهران و هستی مینوی جهان بوده و هیچ باشنده ای هنوز به پیکر گیتی در نیامده بود.

دومین دوران سه هزار ساله دوران آفرینش گیتی و گذران بی‌گزند و خوش‌زندگانی بود. هنوز اهریمن از مگاک تاریک سر برون نیاورده و آفرینش مزدا را میدان تاخت و تاز اهریمنی رایات خود نکرده بود.

هزاره سوم دوران شهریاری شهریاران است، در این دوران است که اهریمن سر از مگاک تاریک برون می‌کشد و بر آفرینش مزدا یورش می‌برد و جنگ جهانگیر نیک و بد آغاز می‌گردد.

شمار سالیانی که سه هزاره دوران سوم را پدید می‌آورند چنین است:

کیومرس سی سال زندگی کرد و در پی خیزش اهریمن و دیوان کشته شد، تخمه اش چهل سال در زمین بماند تا آنکه از آن تخمه **مَشیَه Mashya** و **مَشیانه Mashyana** نخستین زن و مرد به پیکر گیاهی از زمین رویدند.

این زن و مرد نخستین تا زمان زاده شدن هوشنگ پنجاه سال زیستند و نود و سه سال و نیم پس از زاده شدن هوشنگ درگذشتند. پس از آن هوشنگ چهل سال و تهمورس سی سال زندگی کردند و سپس نوبت به جمشید رسید که شش سد و شانزده سال و نیم شهریاری کرد و پس از گسستن فره یک سد سال پنهان ماند و سرانجام بدست ضحاک کشته شد. از زمان کیومرس تا پایان دوران جمشیدی درست می‌شود هزار سال. این نخستین هزاره از دوران سوم است.

هزاره دوم این دوران با شهریاری اژی دهاک سه کله سه پوزه ای شش چشم دارنده هزار چستی (ضحاک) آغاز می‌شود و تا پایان دومین هزاره از دوران سوم فرا می‌رود.

هزاره سوم از دوران سوم با روی کار آمدن فریدون آغاز می‌شود و با روی کار آمدن چند پادشاه دیگر تا میانه دوران ویشناسب ادامه می‌یابد، که اینهم درست هزار سال است.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، شکر - هومر آبرامیان

اشو زرتشت درست در آغاز هزاره نخست از دوران چهارم زاده می‌شود. در این واپسین دوران گیتی، در پایان هر هزار سال که جهان به ژرفای زشتی و تبااهی فرو می‌افتد یکی از پسران زرتشت زاده می‌شود تا جهان را از پلشتی‌ها بیالاید.

سه پسران آینده زرتشت بترتیب: **(هوشیدر)** و **(هوشیدرماه)** و **(سوشیانت)** نامیده شده‌اند.

بر بنیاد افسانه‌های دینی تخمه زرتشت در دریاچه هامون که در خاور ایران است ریخته شده و بدستگیری ۹۹/۹۹۹ فروشی نگاهداری می‌شود.

پس از پایان هزاره دهم (نخستین هزاره از دوران چهارم) دوشیزه‌ای برای تن شویی به این دریاچه درآمده و از تخمه زرتشت بار بر می‌دارد و **هوشیدر** را بجهان می‌آورد. در پایان یازدهمین هزاره باردگر جهان دچار تبااهی می‌گردد و زمین میدان تاخت و تاز ضحاک‌ها و افراسیاب‌های زمانه می‌شود، پس دگر باره دوشیزه‌ای پاک تن در آب دریاچه خود را شستشو داده و از تخمه زرتشت بار برمی‌دارد تا **(هوشیدر ماه)** دومین پسر زرتشت را بجهان آورد.

سپس نوبت به سومین رهایی بخش بزرگ خواهد رسید تا در واپسین هزاره برخیزد و جهان مزدا آفریده را از درد رهایی بخشد. او **(سوشیانس)** است و این هنگامی است که دوازدهمین هزاره بپایان می‌رسد.

در پاره شست و دوم از کرده بیستم یشت سیزدهم، برگردان دکتر جلیل دوستخواه می‌خوانیم:

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که ۹۹/۹۹۹ تا از آنان تخمه‌سپیتمان زَرُشتِ پاک را نگاهبانی می‌کنند.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوهشگر - هومر آبرامیان

در زامیاد یشت که از زیباترین و دلکش‌ترین سرودهای رزمی ایرانیان است سوشیانسها چنین ستوده می‌شوند:

فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم،  
آن فر بسیار ستوده،

ز بر دست، پرهیز کار، کار آمد و چالاک را،  
که برتر از دیگر آفریدگان است،  
فری که از آن اهورا مزدا است،

که اهورا مزدا بدان آفریدگان را پدید آورد،  
فراوان و خوب،

فراوان و زیبا،

فراوان و دلپذیر،

فراوان و کار آمد،

فراوان و درخشان.

تا آنان گیتی را نو کنند، گیتی پیر ناشدنی، نامیرا، تباهی ناپذیر، نا پژمردنی، جاودان  
زنده، جاودان بالنده و کامروا،

در آن هنگام که مردان دگر باره برخیزند و بی مرگی به زندگان روی آورد، سوشیانت  
پدیدار شود و جهان را بخواست خویش نو کند.

پس جهانی که فرمانبردار راستی است،

نیستی ناپذیر شود،

دروغ،

دگر باره بدان جایی رانده شود،

که از آنجا از برای گزند راستی پرست و نژاد و هستی وی آمده است،

تباهاکار نابود خواهد گردید،

و فریفتار رانده خواهد شد.

در وندیداد نیز از سوشیانت سخن بمیان آمده و آن هنگامی است که  
پیکاری سخت میان زرتشت و اهریمن درگیر است و اهریمن دیوان را بر  
می‌انگیزد تا زرتشت را از میان بردارند ولی زرتشت دیوان را می‌راند  
و برآن می‌شود تا آفرینش را یکسره از تاخت و تاز اهریمن رها سازد،  
اهریمن که با همپس دانشی نابودی خود را نزدیک دیده است بزاری می

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

کوشد تا دل زرتشت را نسبت بخود نرم کرده و او را از این کار بازدارد!! ولی زرتشت در پاسخ می‌گوید:

ای اهریمن تبهاکار!  
من آفرینش دیو را فروکوبم.  
من (نسو)ی دیو آفریده را فروکوبم.  
من پری (خَنئی تی **Khanasaiti**) دیو آفریده را فرو کوبم.  
تا بدان هنگام که سوشیانت پیروز دیوافکن از دریای کیانسیه از سرزمین نیمروز پا به پهنه زندگی بگذارد.<sup>۱۷</sup>

روبیم رفته آنچه که ما از پشت سیزدهم و فرگرد نوزدهم و نندیداد و بندهش در باره (سوشیانت) در می‌یابیم، کما بیش همان چیزی است که دستمایه ای برای مسلمانان شد تا از آن «مهدی» و «امام زمان» و «باب» و «بها» و دیگر پیامبران آخرالزمانی را بسازند و موریانه وار خرد مردمان را بچوند!!.

زرتشت با اینگونه خرافه باوریها و یاوه پنداریها یکسره بیگانه است، او هرگز از رهایی بخش بزرگی که در آینده ای دور بیاید و آفرینش پاک اهورایی را از پلشتی‌ها بیالاید سخن به میان نیاورده است.

واژه سوشیانت دستکم شش بار در سرودهای زرتشت بکار رفته ولی در همه جا یک فرنام (=عنوان) همگانی است و برای کسانی بکار رفته است که در راستای نوسازی و بهسازی جهان می‌کوشند. با اندکی ژرف نگری در سرودهای زرتشت با آن گروه از ترزبانان همراه خواهیم شد که واژه «سوشیانت» را به آرشهایی مانند: نیروی پیش برنده - سود رسان - کسی که جهان را بسوی بهتری پیش می‌راند - کسی که در خرم کردن جهان می‌کوشد و جز اینها برگردان کرده اند.

<sup>۱۷</sup> - پاره پنجم - فرگرد نوزدهم برگردان دکتر جلیل دوستخواه

از این دیدگاه زرتشت خود یک «سوشیانت» است، چنانچه خودش هم در گاتها خود را سوشیانت نامیده و همه پیروان راستین خود را سوشیانت بشمار آورده است، به سخن دیگر سوشیانت کسی است که از راه خرد و اندیشه و همگام با «اشا» جهان را بسوی بهتری پیش می‌راند، به نمونه های زیر نگاه می‌کنیم:

۳۴/۱۳

ای مزدا اهورا  
این راهی که به من نمودی،  
راه اندیشه‌نیک و دستور و آموزش  
سوشیانس ها است،  
و آن چنین است که  
تنها کردار نیک در پرتو راستی  
به شادمانی می‌انجامد،  
آن پاداشی که تو به دانایان می‌بخشی.

در اینجا واژه سوشیانس برای کسانی بکار رفته است که در پرتو راستی که همان (اشا) است، و با اندیشه و کردار نیک، خود را به گامشادمانی که پاداش مزدا اهورا است می‌رسانند.

۴۵/۱۱

مزدا اهورا،  
برای کسی که،  
دیویسنان و پیروان آنان را دشمن می‌دارد،  
و راهش از آنکه،  
مزدا اهورا را خوار می‌شمارد و زشت می‌انگارد،  
جدا است،  
و در بار همزدا اهورا نیک می‌اندیشد،  
و سوشیانسهای دانا و یاوران آیین را،  
بدرستی می‌شناساند،

چونان دوست و برادر و پدر خواهد بود. در اینجا باز هم سخن از بس بسیاران در میان است، همه کسانی که راه خود را از راه دیو پرستان و بدگنشان جدا کرده و نیک منشان و خوبان را یاری می‌رسانند و آیین بهی را گسترش می‌دهند **سوشیانس** نامیده شده اند.

۴۶/۳

ای مزدا اهورا،  
کی سپیده دم آن روز فرا خواهد رسید،  
که راستی برای نگاهداری جهان بدرخشد؟  
کی **سوشیانسها**،  
با آموزشهای فزاینده و بخردانه می‌آیند؟  
و اندیشه نیک چه کسی را یاری می‌کند؟  
ای مزدا،  
من تنها آموزش و آیین ترا بر می‌گزینم.  
در اینجا سخن از آموزگارانی در میان است که با آموزشهای فزاینده ای که  
با خرد و اندیشه نیک همراه باشد جهان را بسوی بهتری راهنمایی کنند.

۴۸/۹

ای مزدا،  
چگونه بدانم که  
تو بر پایه راستی،  
بر همه ما و بر آنان هم که در پی آزار من اند،  
فرمان می‌رانی؟  
چگونگی روش اندیشه نیک را نیز،  
بدرستی بمن بنمای،  
و **سوشیانس** را نیز،  
از پاداش کارش آگاه فرما.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، منکر - هومر آبرامیان

در اینجا واژه **سوشیانس** اشاره به خود زرتشت است که می‌خواهد از پاداش این کوله بار رنجی که بر دوش خود دارد آگاه گردد.

۴۸ / ۱۲

ای مزدا،  
**سوشیانس** های کشورها،  
کسانی خواهند بود که،  
با پیروی از اندیشه نیک،  
بایسته خود را به انجام رسانند.  
کردارشان برپایه راستی و آموزشهای تو است،  
و بدرستی برای چیرگی و برافکندن خشم،  
گمارده شده اند.

باز هم واژه **سوشیانس** همه کسانی را در بر می‌گیرد که به پیروی از اندیشه نیک بایسته های خود را آنچنان که برابر آموزشهای مزدا است به انجام می‌رسانند.

۵۳ / ۲

و اینچنین  
با اندیشه و گفتار و کردار،  
مزدا را نیایش کنید،  
و برای خشنودی او بکوشید،  
و کار نیک را برگزینید.  
کی گشتاسب هواخواه زرتشت  
و فرشوستر با اندیشه،  
راه راست دینی را برگزیده اند.  
که اهورا به **سوشیانس** آشکار کرده است.



در اینجا به روشنی پیدا است که برنامه سوشیالیست برای خود اشو زرتشت بکار رفته است و دیگران را در بر نمی‌گیرد.

## ۱۱ - دننا Daena :

دین - وجدان - بینش درون - چشم خورشید گونه درون نگر - نیروی شناخت شایسته و ناشایسته.

این یکی از بنیادی ترین آموزه های زرتشت است و از آنجا که بیخ و بن این واژه درست شناخته نشده است گفتگوهای بسیاری را بر سر زبانها انداخته و این پرسش را پیش کشیده است که زرتشت را باید یک دین گذار نامید یا یک آموزگار؟.

برای دست یافتن به یک پاسخ درست، نخست باید بدانیم که «دین» چیست و دین گذار کیست.

دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی در برابر واژه «دین» می نویسد:

این واژه میان زبانهای ایرانی و سامی هنباز (= مشترک) است؛

- ۱- در زبان اکدی با گویش: denu یا dinu به چم: قانون و حق و داوری - راه و روش.
- ۲- در زبان اوستایی: daena و در پهلوی din در چم: کیش و وجدان.

پس دانسته شد که این واژه، هم در زبانهای سامی بکار رفته است و هم در زبانهای ایرانی مانند زبانهای اوستایی و پهلوی، و دانستیم که در زبان اکدی (که یکی از سرچشمه های بزرگ زبانهای سامی است) در چم حق و داوری است و در زبان پهلوی در چم کیش و وجدان، به سخن دیگر برونمایه این واژه در هر دو جا یکی است ولی

درونمایه آنها هیچ هم سرشتی و هم گوهری ندارد، هردو به یک گونه گفته و نوشته می‌شوند ولی آرش آنها یکی نیست.

**محمد حسین خلف تبریزی در برهان قاطع** در برابر واژه «دین» آورده است:

نام فرشته ای است که بمحافظت قلم مامور است و نام روز بیست و چهارم از ماههای شمسی است و نیک است در این روز به مکتب فرستادن و نکاح کردن! و در عربی بمعنی راه و روش و کیش و عادت و فرمانبرداری و شان و شوکت و مرتبه است.

در اینجا هم بروشنی دیده می‌شود که آن «دین» برآمده از زبان عربی هیچ هم سرشتی با «دین» برآمده از زبان پهلوی ندارد. دین عربی به چم: عادت و فرمانبرداری است و دین ایرانی در چم (بینش و وجدان).

لغت نامه دهخدا در زیر واژه «دین» آورده است:

کیش - طریقت - شریعت - مقابل کفر - در سانسکریت و گاتها و دیگر بخش های اوستا مکرر کلمه «دینا» آمده است.

دین در گاتها بمعنای مختلف: کیش - خصایص روحی و تشخص معنوی و «وجدان» بکار رفته ولی در عربی از ریشه دیگر مأخوذ از زبانهای سامی است و تازیان این کلمه را مع الواسطه از زبان اکدی گرفته اند و در زبان اخیر یعنی اکدی (دنو denu) و (دینو dinu) بمعنی قانون و حـق و داوری است و (دانو danu) بمعنی حکم کردن و (دیه نو dayyanu) بمعنی قاضی است. «دین» و «دیان» از زبان آرامی وارد زبان عربی شده است.

از داده های این واژه نامه ها دانسته شد که واژه «دین» از دو سرچشمه به زبان پارسی امروز رسیده و جا خوش کرده است، یکی از سرچشمه زبان اکدی - از بُن واژه «دینو dinu» و چم آن داوری است.

شوربختانه هیچ یک از این واژه نامه ها به چگونگی این «داوری» اشاره ای نکرده اند، ولی ما با شناختی که از دینهای سامی و بویژه از دینهای ابراهیمی داریم می دانیم که این اشاره به داوری روز رستاخیز است.

داوری روز رستاخیز یکی از شالوده های بنیادین دینهای ابراهیمی است و آن را (یوم الدین) نیز گفته اند.

در آن روز فرشته ای بنام اسرافیل دو نوبت در شاخ شیپورمانندی بنام (صور) خواهد دمید، در نخستین نوبت همه زندگان خواهند مُرد و در نوبت دوم که چهل سال پس از آن خواهد بود همه مردگان از خواب مرگ برانگیخته خواهند شد تا در پیشگاه خداوند به داوری بایستند!

آنچه که بر بنیاد آموزه هادینهای ابراهیمی در داوری روز رستاخیز به سنجه گذاشته می شود اندیشه و گفتار و کردار مردمان نیست، بلکه فرمانبرداری و یا نافرمانی آنان از شریعتی است که از سوی الله و رسول بر مردمان حکم شده است.

این فرمانها که سپس تر «شریعت» نام گرفتند، شالوده دینهای ابراهیمی را بگونه ای پی گذاشتند که داوری یا «دینو dinu» در روز رستاخیز بر پایه آنها انجام خواهد گرفت. آنان که فرمانهای الهی را اجرا کرده باشند به بهشت خواهد رفت تا در کنار جویباران شیر و انگین از زنان زیبا و بلند بالا و پسر بچه های نو جوان که «غلمان» نامیده می شوند کام دل بستانند، و آنانکه نافرمانی کرده باشند به آتش جهنم افکنده خواهند شد که جای بسیار بدی است!

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژو، مسگر - هومر آبرامیان

در اینجا سخن بر سر این نیست که گناکِ داوری شونده سازگار با خرد و اندیشه نیک بوده است یا نه!! سخن بر سر این است که داوری شونده از فرمان الله و رسول فرمانبرداری کرده است یا نه !!

در زیر به چند نمونه از اینگونه فرمانها اشاره می‌کنیم:

### نمونه یکم:

« خدا به ابراهیم گفت، اکنون پسر خود را که یگانه تو است بر دار و بزمین موری برو و در آنجا او را بر یکی از کوههایی که بتو نشان می‌دهم برای قربانی سوختنی بگذران... (یعنی پسرت را برای من بکش).

«... ابراهیم بامدادان برخاسته الاغ خود را بیاراست، دو نفر از نوکران خود را برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد و بسوی آن مکانی که خدا امر فرموده بود رفت تا پسر را برای خدا کباب کند!!».<sup>۱۸</sup>

در اینجا خدا و ابراهیم دست اندرکار بنیاد گذاری آیینی هستند که بدست همین پسر، و پسر دیگر او بنام اسماعیل، و پسران آنها باید جهانگیر شود. آیینی که هرگاه به پیرو آن گفته شد:  
پسرت را برای من بکش، بگشدد..  
برادرت را برای من بکش، بگشدد..  
پدرت را برای من بکش، بگشدد..  
خودت را برای من بکش، بگشدد.. و هیچ نپرسد چرا؟!!

### نمونه دوم:

موسی از کوه بزیر آمد و دید که بنی اسرائیل گوساله ای زرین را ستایش می‌کنند:

<sup>۱۸</sup> - تورات - سفر پیدایش باب بیست و دوم.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

«... و آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت: هر که بطرف خداوند باشد نزد من آید. پس جمیع بنی لاوی (یکی از تبارهای بنی اسرائیل) نزد وی جمع شدند، او بدیشان گفت: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: هرکس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد...»

و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز قریب به سه هزار نفر از قوم افتادند!<sup>۱۹</sup> «...»

### نمونه سوم:

در مقدمه‌های خلدون می‌خوانیم:

« وقتی سعد ابی وقاص بر مدائن دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید. نامه به عمر ابن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست. عمر در پاسخ نوشت: «... آن همه را به آب افکن که اگر آنچه در آن کتابها راهنمایی است، خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راه نماینده تر است و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست، خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است...!».

بفرمان عمر همه آن کتابها را به آب و آتش سپردند و از میان بردند!...».

### مرتضی راوندی می‌نویسد:

« یکی از آثار شوم بسیار زیانبخش حمله اعراب به ایران محو آثار علمی و ادبی این مرز و بوم بود. اعراب جاهل کلیه کتب علمی و ادبی را به عنوان آثار و یادگارهای کفر و زندقه از بین بردند.

سعد وقاص پس از تسخیر فارس و فتح مداین و دست یافتن به کتابخانه‌ها و منابع فرهنگ ایران، از عمر خلیفه وقت کسب تکلیف نمود و وی نوشت:

<sup>۱۹</sup> - تورات: سفر خروج: باب سی و دوم از آیه ۲۷ تا ۲۹

(همه آن کتابها را در آب بریزید زیرا اگر در آنها راهنمایی باشد با هدایت خدا از آنها بی‌نیازیم و اگر متضمن گمراهی است وجود آنها لازم نیست، کتاب خدا برای ما کافی است!)<sup>۲۰</sup>

سعد ابی وقاص و عمروعاص، که یکی در ایران و دیگری در مصر بزرگترین گنجینه‌های دانش بشری را بفرمان عمر به آتش کشیدند، هرگز از خود یا از عمر نپرسیدند که نابودکردن دستاورد کاروکوشش هزاران دانشمند و پژوهشگر و فرزانه چه سودی برای مردم جهان دارد؟

چرا باید این گرانبها ترین گنجینه‌های دانش فرزندگان جهان را بدست آتش و آب سپرد؟

این کدام ارزش است که عمر می‌خواهد در پناه آن از (شر دانش) در امان بماند؟

ولی عمروعاص و سعد وقاص هیچ نپرسیدند!! آنان می‌دانستند که در میدان «دین» جایی برای پرسش و پاسخ نیست!! آنکه در بالا است یعنی: خدا-رسول-امام- ولی فقیه-پاپ-کشیش- شبان فرمان می‌دهد و آنکه در پایین است (مردم = ناس) باید فرمان را به اجرا در آورد.

### نمونه چهارم:

«..خداوند به موسی گفت عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، تا همه آنها خون شوند و همه ماهیان بمیرند و رودها بگندند!...»<sup>۲۱</sup>

<sup>۲۰</sup> - تاریخ اجتماعی ایران - پوشنه ی دوم - رویه ی ۵۰

<sup>۲۱</sup> - سفر خروج باب هفتم

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژو، مسگر - هومر آبرامیان

«... خداوند به موسی گفت دست خود را با عصای خویش بر رودها ها و جویها و دریاچه ها دراز کن تا وزغ ها سراسر زمین مصر را ببوشانند و سراسر زمین مصر از لاشه وزغ ها بگنجد...»<sup>۲۲</sup>

... و خدا به موسی گفت به فرعون بگو اگر قوم مرا رها نکنی همانا من بر تو و بندگان و قومت و خانه هایت انواع مگسها می فرستم و سرزمینت را با مگسها ویران می کنم... همان

... و خداوند به موسی و هارون گفت: مشتتهای خود را از خاکستر کوره پُر کرده بردارید و برفشانید، آن خاکستر غباری خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دُمَلها بیرون آورد بر انسان و بهایم، پس موسی و هارون از خاکستر کوره گرفتند و بحضور فرعون ایستادند و موسی آنرا بسوی آسمان پراکند و سوزشی پدید آمده دملها بیرون آورد در همه مردم مصر و بهایم آنها...»<sup>۲۳</sup>

«... و خداوند به موسی گفت بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست و بگو این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و مردمانت و بر قومت خواهم فرستاد تا بدانی که در تمامی جهان خدایی همتای من نیست!؟ زیرا اگر تا کنون دست خود را دراز کرده و ترا و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم هر آینه از زمین هلاک می شدی، لکن برای همین ترا زنده نگاهداشته ام تا قدرتم را بتو نشان دهم!؟ تا بدانی که هیچ خدایی مانند من نیست! و نام من در تمامی جهان منتشر شود تا همه بدانند که من خدایم! همانا فردا در همین وقت تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید که مانند آن در مصر از روز بنیانش تا کنون نباریده باشد پس خداوند به موسی گفت دست خود را بسوی آسمان دراز کن تا در تمامی زمین مصر تگرگ شود و بر انسان و بهایم و بر همهنباتات صحرا در سراسر زمین مصر بیارد و همه آنچه هست را ویران کند و موسی چنین کرد و خداوند رعد و تگرگ فرستاد و آتش بر زمین فرود آمد و خداوند تگرگ آتشین بر زمین مصر بارانید و در تمامی زمین مصر تگرگ آنچه را که در صحرا بود از انسان و جانور زد و همه نباتات صحرا و جمیع درختان مصر را شکست و همه چیز را ویران کرد!..»<sup>۲۴</sup>

۲۲- همان

۲۳- همان باب

۲۴- سفر خروج باب هفتم

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

«... و خداوند به موسی گفت به فرعون بگو من فردا ملخها در مرزهای سرزمین تو فرود آورم که روی زمین را مستور خواهند ساخت به حدی که زمین را نتوان دید و باقیمانده آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده خواهند خورد و هر درختی را که برای شما روییده باشد نابود خواهند کرد!.. و خانه تو و خانه های مردم تو را پر خواهند ساخت...»<sup>۲۵</sup>

«... و خداوند تمامی آن روز و تمامی آن شب را باد شرقی بر زمین مصر وزانید و چون صبح شد باد شرقی ملخها را آورد و ملخها سراسر زمین مصر را ویران کردند!...»<sup>۲۶</sup>

«... و خداوند به موسی گفت: اکنون به مردم خود بگو که هر مرد از همسایه خود و هر زن از زن همسایه خود آلات نقره و آلات طلا و ظروف مسی را وام بستانید و شبانه بگریزید و مصریان را غارت کنید!!..»

«... و خداوند به موسی گفت: نیمه شب در میان مصر بیرون خواهم آمد، و نخستین فرزند هر خانواده مصری را در سراسر زمین مصر خواهم کُشت از نُخست زاده فرعون گرفته تا نُخست زاده کنیزی که در دورترین روستا های مصر در پشت دستاس نشسته باشد و نُخست زادگان همه جانوران را خواهم کُشت و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مانند آن تا کنون نشده است...»<sup>۲۷</sup>

گرامی نامه «بُندهش» که یکی از کهنترین نامه های ایرانی است، تازش اهریمن بر آفرینش مزدا را چنین گزارش کرده است:

«در دین گوید که اهریمن هنگامی که از کار افتادگی خویش و همه دیوان را از مرد پرهیزگار (=کیومر) بدید، سست شد و سه هزار سال به سستی فرو افتاد. در آن سستی دیوان کماله (فرزندان اهریمن) جدا جدا گفتند که: «برخیز ای پدر ما، زیرا ما در گیتی آن گونه کار زار کنیم که هر مزد و امشاسپندان را از آن تنگی و بدی رسد...»

۲۵- همان.

۲۶- همان.

۲۷- همان.



## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

«...ایشان جدا جدا بد کرداری خویش را به تفصیل بر شمردند، آن اهریمن تبهار آرام نیافت و به سبب بیم از مرد پرهیزگار (= کیومرس) از آن سُستی برنخواست تا آنکه جهی Jahi «دختر اهریمن» تبهار، در پایان سه هزار سال آمده گفت:

« برخیز ای پدر ما، زیرا من در آن کارزار چندان درد بر مرد پرهیزگار و گاو ورزا هلم که به سبب من زندگی نیاید، فرهایشان را بدزدم، آب را بیزارم، گیاه را بیزارم، همافرینش هر مزد آفریده را بیزارم...»

او آن بدکرداری را چنان بتفصیل بر شمرد که اهریمن آرامش یافت، از آن سُستی فراز جُست و سر «جهی» را بیوسید.

پس اهریمن با همه نیروهای دیوی به پیکار با روشنان برخاست، آسمان مینوی را دید به رشک کامگی بتاخت، آسمان را که به ستاره پایه بود به تُهیگی فروکشید، آسمان آنگونه از او بترسید که گوسپند از گرگ..

پس، بر آب آمد که در زیر زمین جا داشت..  
او سپس میانه زمین را بسفت (سوراخ کرد) و در آمد..  
پس بر گیاه برآمد..

سپس بر گاو و کیومرس آمد... ( یعنی بر جانداران و بر مردمان تباهی آورد)  
پس بر آتش برآمد.

چون مگسی بر همه آفرینش بتاخت..

جهان را به نیمروز چنان سخت تیره بکرد چونان شب تیره. آسمان زیر و بالای زمین را تاریکی بگرفت...

او بر آب بد مزگی را فراز بُرد.

او خرفستران (= حشرات) را بر زمین هشت. خرفستران گزنده و زهر آگین چون اژدها، مار و کژدم و چلپاسه و سنگ پشت و وزغ آنگونه از او پدید آمدند که از زیادی خرفستران به اندازه تیغ سوزنی جای بر زمین نماند.

او بر گیاه زهر چنان فراز برد که در زمان بخشکید

او آز و نیاز و سیج ( ترس - بیم - هراس - نابودی ) و درد و بیماری و هوس و بوشاسب (دیو تنبلی) بر آن گاو و کیومرس فراز هشت.

راستی آنکه رود زیبای نیل و همه دیگر رودها و دریاچه ها و تالاب ها و چشمه سارها را در سراسر زمین مصر بخون دگرگون کرد تا همه آنها بگندیدند و ماهیان بمردند، خدا بود یا اهریمن!؟

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

آنکه به موسی گفت دست خودت را بر افراز تا من در سراسر زمین مصر تگرگ آتشین بیارم و آب و خاک و گیاه و جانور را بیازارم.. اهریمن بود یا خدا؟!

آنکه بر سراسر زمین مصر در نوبت های پیاپی مگس و ملخ بارانید و زمین را با این (خرفستران) پوشش داد جهی دختر اهریمن بود و یا یهوه صباپوت.

آنکه به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو هر زن و مرد زیورهای زرو سیم و پاتیل های مسی را از همسایه های خود وام بستانند و شباهنگام بگریزند.. یهوه بود و یا دو دیو گردان فراز آرز و نیاز که اهریمن به سراغ موسی فرستاده بود؟

آنکه گاو و اسبان و الاغان و شتران مصری را در سراسر زمین مصر به بیماری و با از میان برداشت اهریمن بود که بر گاو ورزا یورش آورده بود و یا خدا بود که می خواست قدرتش را به فرعون نشان دهد؟! . آنکه نُخست زادگان بیگناه مردم مصر، از نُخست زاده فرعون گرفته تا نُخست زاده کنیزی که در دورترین روستا های مصر در پشت دستاس نشسته بود کُشت، اهریمن بود که بر فرزندان کیومرث یورش آورده بود یا خدایبود؟؟

گفتیم که واژه «دین» از دو سرچشمه به زبان پارسی امروز درآمده و جا خوش کرده است، یکی از سرچشمه زبان آرامی، از بُن واژه «دینو» به چم داوری که کرانه هایی از آن را بررسی کردیم، دوم از سرچشمه زبان گاتهای از بُن واژه «دینا» به چم (وجدان) که بهتر است آن را (بینش درون) و یا (چشم خورشید گونه درون نگر) بنامیم.

کارمایه هایی که ما برای دید درون به آنها نیاز داریم کم و بیش همان کارمایه های دید برون اند.

ما برای دید برون، بویژه برای دیدن چشم اندازهای دور دستکم به پنج کارمایه بترتیب زیر نیاز داریم:

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

### نخست: هوای پاکیزه

ناگفته پیدا است که در هوای مه آلود - هوای دود آلود - هوای غبار آلود و هوای ابر آلود نمی‌توان به تماشای چشم اندازه‌های دور نشست، پس نخستین بایستگی برای دیدن چشم اندازه‌های دور هوای پاکیزه است.

### دوم: روشنایی

ولی نه روشنایی کران بسته چراغ، بلکه روشنایی دامن گستر خورشید، دامنه‌روشنایی هیچ چراغی ما را به شناخت زشتی‌ها و زیباییهای کرانه‌های دور راهبری نمی‌کند.

### سوم: چشم بینا

اگر هوا پاکیزه باشد و خورشید جهانتاب پرتو خود را بر کرانه‌های دور زمین گسترده باشد، ولی ما چشم بینا نداشته باشیم از دیدن آنچه که پیش روی ما است بی بهره خواهیم ماند. پس سومین بایستگی داشتن چشم بینا است.

### چهارم: اراده و خواست دیدن

اگر چشمان بینا و هوای پاکیزه و پرتو خورشید باشند ولی اراده دیدن در کار نباشد، چیزهای پیرامون را نخواهیم دید و شایسته و ناشایسته را نخواهیم شناخت.

### پنجم: هماهنگ کردن چشم سر و چشم دل

بارها دیده ایم که چشمان ما گزارش نادرست به ماده و ما را به گمراهی کشانیده‌اند!! برای نمونه چشمان ما یک هواپیمای جمبوجت را که در فراز هزاران پایی در پرواز است به گونه‌ای به ما نشان می‌دهند که اگر ما هواپیمای جمبوجت را بر زمین ندیده و اندازه‌هایش را نمی‌دانستیم پرنده کوچک سپید رنگی را در پروازی آرام و آهسته گمان می‌بردیم!! ولی ما هواپیمای جمبوجت را بر روی زمین دیده و سوار آنهم شده و با سرو صدای گوش خراش و شتاب شگفت‌انگیزش آشنا هستیم، از اینرو گزارش

نادرست چشمان خود را بها نمی‌دهیم و آنچه را که با چشم سر می‌بینیم با دانسته‌های پیشین خود بهم می‌آمیزیم و در می‌یابیم که آنچه بر فراز سر ما است یک پرنده کوچک آرام و گند پرواز نیست!! بلکه هواپیمای غول پیکری است که با دهها تن بارو سد ها سر نشین و با شتابی نزدیک به هزار کیلومتر در ساعت در پرواز است!!

برای دید درون نیز ما به همین کارمایه‌ها نیاز داریم، زرتشت این تماشاگاه درون را «دئنا» می‌نامد و کارمایه‌های آن را نیز بما نشان می‌دهد تا بیارمندی آنان بتوانیم شایست و ناشایست را از هم باز شناسیم و درست‌ترین و بهترین ارزشها را برگزینیم.

گفتیم که نخستین بایستگی برای دیدن چشم اندازه‌های دور هوای پاکیزه است، پس نخست باید هوای درون را از همه‌گونه آلودگیهای خشم و کینه و آز و نیاز و ترس و تبلی و بد بینی و دژمنشی و دیگر فروزهایی که تیره‌کننده روان اند بیالاییم و هوای درون را پاکیزه بگردانیم.

در گامه دوم باید (پرتو خورشید خرد) را بر چیزی که می‌خواهیم بر رسی کنیم بتابانیم.

آنچه را که چشم سر گزارش می‌کند پیکر سرد چیزها است، گزارش نادرستی است از خردی وکلانی ارزشها، تنها در زیر تابش خورشید خرد است که می‌توان به ارزش‌های والا پی برد و بسوی بیهودگیها نرفت.

این آن چیزی است که زرتشت بزرگ در زبان گاتهای «دئنا» نامیده و در پارسی امروز به پیکر «دین» در آمده است. در میدان این دین هیچ فرمانی جز فرمان خرد پذیرفتنی نیست!!

در اینجا نمی‌توان با نماز و روزه و سجاده و دلق دکان خدا فروشی گشود..

نمی‌توان به گورهای پوسیده دخیل بست و از مردگان طلب حاجت کرد...  
نمی‌توان مردمان را به امید بهشت به بیراهه کشید...

اینجا سخن از ارزشهای کلان در میان است.

در اینجا به زنان و مردان آموزش داده می‌شود چگونه رشدکنند و ببالند و دستیاران خدا در کار آفرینش جهان باشند.

اینجا دبستانی است که می‌توان زبان خدا را آموخت و در پیشبرد جهان با خدا همکاری کرد.

آری، «دین» زرتشت «دین» است ولی هیچ هم سرشتی با آن «دینها» دیگر ندارد، داستان این دو دین مانند داستان شیر است و بادیه که:

### آن یکی شیر است اندر بادیه که آدم می‌خورد

### و آن دگر شیر است اندر بادیه که آدم می‌خورد

هر دو «شیر» اند و هر دو در «بادیه»، یکی شیری است که در بیابان آدمها را می‌خورد، و آن دیگری شیری است که آدمها در پیاله می‌ریزند و می‌خورند!!

۱۲- گرَپَن Karapan:

نام گروهی از کیش بانان کیش های کهن آریایی پیش از زرتشت.<sup>۲۸</sup>

<sup>۲۸</sup> - بنگرید به گفتار در باره زمان زرتشت رویه دوازده تا بیست و چهارم همین دفتر.

۱۳ - گوی Kavi :

نام گروه دیگری از کیش بانان کیشهای کهن آریایی.

۱۴ - امشَ سپنته Amesha Spenta امشاسپندان:

این یک واژه سه بهری است:

بهر نخست آن «آ» که نشان نایی است مانند (بی) - (بدون).

بهر دوم «مَشَ mesha» از ریشه «مَر» به چم مُردن.

بهر سوم سپنتَ Spenta به چم ستودنی یا مقدس، همدایش یا ترکیب این سه بهر می شود: جاودان ستوده.

این واژه در اوستا کاربرد بسیار دارد، نه تنها در اوستا بلکه در همه دیگر نامه های پهلوی از این باشندگان مینوی که پاسداران جهان گیتی و جهان مینو هستند پیایی یاد شده است

شمار امشاسپندان شش تا است که با خود هُرْمَزَد که در بالای همه جاگرفته شمار هستودنی هفت را پدید می آورند و ترتیب آنها چنین است:

۱- در بالاترین پایگاه و بر فراز این شش امشاسپند، گاه سپنت مئینیو Spenta Maainyava و گاه اهورا مزدا و گاه ایزد سروش جا می گیرد.

۲- وهومنه Vohu manah در پهلوی وهومن و در پارسی بهمن.

۳- اشَ وَهیشَتَ Asha vahishta در پهلوی اشاوهِیشَت و در پارسی امروز اردیبهشت.

۴- خَشَثَر وَئیری Khshathra vairyā در پهلوی خَشَثَریور و در پارسی امروز شهریور.

- ۵- سپنتا آرمئیتی Spenta armaiti در پهلوی سپندارمت و در پارسی امروز سفندارمذ و اسفند.
- ۶- هنورواتات Haurvatat در پهلوی خُردات و در پارسی امروز خُرداد.
- ۷- امرتات Ameretat در پهلوی اُمردات - درپارسی امروز اُمرداد که بنادرست مُرداد گفته می‌شود.

دریشت دوم که هفتن یشت کوچک نامیده می‌شود اهورا مزدا و امشاسپندان بدین ترتیب ستوده شده‌اند:

۱

آهوره مزدای رایومند فره مند را،  
امشاسپندان را،  
بهمن را،

آشتی پیروز را که دیدبان دیگر آفریدگان است،  
دانش سرشتی مزدا آفریده را.  
دانش آموزشی مزدا آفریده را...

۲

اردیبهشت زیباتر را،  
نیایش نیرومند مزدا آفریده «آیریمَن ایشیه» را،  
«سوک» نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را،  
شهریور را.  
فلز گداخته را.  
مهربانی و جوانمردی اندوهگسار درویشان را..

۳

سپندارمذ نیک را،  
راتای نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده‌اشون را،  
خُرداد رد را،  
یایریه هوشیتی را،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

{ایزدان} سال، رَدان اَشَوَنی را،  
اَمَرَدادِ رَد را...  
گله پرواری و کشتزار گندم سود بخش را...  
می ستاییم.

یشت سوم (هفتن یشت) یا «هفت ها» نام دارد و ویژگی‌هایش آمشاسپندان است.

(ها) در چم بخش یا فصل است. این هفت بخش از آغاز (های) سی و پنجم آغاز و تا پایان یشت چهل و ششم ادامه می‌یابند.

بجز یشت سوم در دیگر بخش‌های اوستا نیز از آمشاسپندان سخن بمیان رفته است.

در نامه‌های پهلوی و روایات اسلامی، آمشاسپندان به پیکر فرشتگان درآمدند و هم ردیف: میکائیل - عزرائیل - اسرافیل و جبرائیل در دستگاه یزدان شناسی یهودی و اسلامی جا گرفتند.

در یکی از نامه‌های پهلوی بنام «سَد در بندهش» در برابر هر یک از این شش آمشاسپند یک هم‌آورد اهریمنی بنام کُماریکان Kmarikan جا داده شد. سرشت و ترتیب جا‌گیری این کُماریکان‌ها در برابر آمشاسپندان چنین است:

اک مَن بد منش	در برابر وهومَن (نیک منش)
ایندر گمراه کننده	در برابر اَشا و هیشتا (بهترین راستی)
سنورو دیو آشوب	در برابر خَشتر وئیری (شهریاری)
نا اَنگ هنی ثیا دیو سرکشی	در برابر سپنت آرمِنیتی (پاک روانی و خرد رسا)
تئوروی Taurvi دیو فساد	در برابر هَنوروات (رسایی = کمال)
زئی ریش دیو تباهی	در برابر اَمرتات (بی مرگی)
اِشم Eshm دیو خشم	در برابر سَراش (سروش) پیک ایزدی



## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

در برخی از بخشهای اوستا گاهی اهورا مزدا و امشاسپندان با هم یگانه و این همان می شوند مانند فروردین یشت که می گوید:

۸۰

اینک در میان همه فروشی های آزلی فروشی اهوره مزدا را می ستاییم که بزرگترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و هشیارترین و برزمنند ترین، و در آشه بلند پایگاه ترین مینویان است..

۸۱

..که روان سپیدروشن درخشانش (منتره) است و پیکرهایی که او می پذیرد زیباترین و بزرگترین پیکره های امشاسپندان است..

درگاه شمارمزدیسنان، نام این شش امشاسپند نامهای شش ماه سال است به ترتیب:

اردیبهشت - خرداد - آرمرداد - شهریور - بهمن - اسفند.

در این گاهشمار هر ماه سی روز شمرده شده و نام ۲۳ ایزد و شش امشاسپند و اهورا مزدا نامهای این سی روز و بترتیب زیر هستند:

۱- هرمزد (اورمزد) - ۲- بهمن	۳- اردیبهشت	۴- شهریور
۵- سپندارمذ	۶- خرداد	۷- آرمرداد
۸- دی بآذر	۹- آذر	۱۰- آبان
۱۱- خورشید (خور) - ۱۲- ماه	۱۳- تیر	۱۴- گوش
۱۵- دی پمهر	۱۶- مهر	۱۷- سروش
۱۸- رشن	۱۹- فروردین	۲۰- بهرام (ورهرام)
۲۱- رام	۲۲- باد	۲۳- دی بدین
۲۴- دین	۲۵- ارد	۲۶- ارشتاد
۲۷- آسمان	۲۸- زامیاد	۲۹- مهر اسپند (مانتره سپند)
۳۰- آنیران (آناران)		

هرگاه که نام روز با نام ماه برابر می افتاد آن روز را جشن می ساختند، بنابراین دومین روز از ماه بهمن (جشن بهمنگان) بود و به همین ترتیب:

سومین روز از ماه اردیبهشت (جشن اردیبهشتگان) - چهارمین روز از ماه شهریور (جشن شهریورگان) - پنجمین روز از ماه اسپند (جشن اسپندگان) - ششمین روز از ماه خرداد (جشن خردادگان) - هفتمین روز از ماه آرمرداد (جشن آرمردادگان) - نهمین روز از ماه آذر (جشن آذرگان) - دهمین روز از ماه آبان (جشن آبانگان) - سیزدهمین روز از ماه تیر (جشن تیرگان) - شانزدهمین روز از ماه مهر (جشن مهرگان) - نوزدهمین روز از روز فروردین (جشن فروردینگان) بود.

دکتر علی اکبر جعفری در زیر واژه **آمِشَ سِپِنَتَ** در گرامی نامه استوت یسن می نویسد:

«...این اصطلاح در گاتها و هفت هات نیامده و نزد من، در بیشتر جایهای یسن و ویسپرد برای بهدینان، بویژه آناتی که در خدمت به دین پیشاپیش بودند، به کار برده شده. به گفته هفت هات اینان زنان و مردان نیک افزاینده، جاودان، همیشه پیروز و همیشه افزون می باشند. اینان هستند که از روشنایی درونی خود به رسایی جاودانی رسیده، دیگران را در پیشرفت راه می نمایند و یاری می کنند و بدین طریق در پیشبرد جهان سهم بس بزرگی دارند. اما چنان پیدا است که بعداً بویژه در دوره ای که یشتها پیکر یافتند این اصطلاح تغییر معنی پیدا کرد و برای هستیان ششگانه یا هفت گانه « فرشته نما » که همان صفات برجسته‌خداى دانا بودند و لی اکنون تجسم و تصویر تازه ای یافته بودند، به کار برده شد و هنوز هم به همین مفهوم مانده است.»

واپسین سخن اینکه **آمِشَاسِپِنَدان** پرتوهایی از اهورا و فروزهای مزدا شمرده می شوند، از آنجا که گوهر هستی بخش مزدا نادیدنی و نابسودنی است، با این شش فروزه شناسایی می گردد. مزدا با هر یک از این فروزه ها این همانی دارد ولی هیچ یک از این فروزه ها مزدا نیستند.

## زرتشت پیامبر است یا فیلسوف؟؟

زرتشت از جای برخاست و  
شتابان به بیرون از خانه روان شد و  
دانش را چنین ستود:  
ای راست‌ترین دانش‌م‌زدا آفریده‌اشون!  
اگر تو پیش از من می‌روی چشم به راه من بمان.  
اگر تو از پی من می‌آیی به من بپیوند. (دین یشت کرده‌یکم - برگردان جلیل دوستخواه)

پیش از پاسخ به این پرسش، نخست خوب است بدانیم که «فیلسوف» کیست و جایگاه «پیامبر» کجاست، بدون شناخت بیخ و بن این دو واژه و کاربرد آنها هر پاسخی می‌تواند نادرست باشد و گمراهی بزرگ پدید آورد، از اینرو شایسته است که با شکیبایی بیشتری به کرانه‌های گوناگون این دو برنام‌بنگریم.

برخی از واژه‌نامه‌ها واژه «فیلسوف» را که برآمده از زبان یونانی است دوستدار دانش برگردان کرده‌اند،<sup>۲۹</sup>

بی‌شک این یک برگردان رسایی نیست، چرا که بسیاری از مردم «دوستدار دانش» اند ولی فیلسوف نیستند!! پس فیلسوف باید ویژگی‌های دیگری داشته باشد که هر دوستدار دانش ندارد.

برخی دیگر فیلسوف را در رده‌ای بالاتر از دانشمند جا داده و گفته‌اند که دانشمند در یک یا چند زمینه ویژه کار است، مانند پزشک در پزشکی و

<sup>۲۹</sup> - ابولقاسم پرتو - واژه‌نامه - پوشنه ی دوم

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

کیهان شناس در کیهان شناسی و جز اینها، ولی فیلسوف در همه زمینه های دانش به چون و چرا می پردازد و می خواهد به بیخ و بن چیزها راه یابد.<sup>۳۰</sup>

برخی دیگر گفته اند فیلسوف کسی است که می کوشد از راه سخنوری و برهان آوری، درستی یک گمانه و نادرستی گمانه های دیگر را بنمایاند.

برخی دیگر فلسفه را یک سرگرمی ذهنی دانسته و گفته اند فیلسوف کسی است که زندگانی خود و دیگران را با سخنان بیهوده تباه می سازد!! راستی را نمی داند ولی یک ریز دم از راستی می زند!! از زیبایی سخن می گوید بی آنکه بداند زیبایی چیست!! آنا تول فرانس می گفت: بیاور من ما هرگز بدرستی نخواهیم دانست که چرا یک چیز زیبا است !!

برخی گفته اند: فلسفه چیزی نیست بجز یک بازی کودکانه در میدان اندیشه که راهی بسوی «راستی» و شناخت «مهر» ندارد.

اینها می گویند:

فلسفه راهی برای شناخت زیبایی نیست بلکه کوششی است برای ساختن بنایی بزرگ با واژه های میان تهی!! بدین ترتیب فلسفه بس بسیاری را فریب داده و بس بسیاری دیگر را از کوشش برای گشودن رمز و راز هستی باز داشته است.

فلسفه نتوانسته کسی را دگرگون کند، مردم را دچار سرگشتگی می کند ولی هرگز یک دگرگونی سازنده در زندگانی آنها پدید نمی آورد!!

<sup>۳۰</sup> - لغت نامه دехداو فرهنگ معین

## زرتشت چه می گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

فلسفه فریبکار بزرگی است که سخنان دلفریب برای سرگرمی کودکانه به مردم می دهد و آنان را بیبازی وامی دارد، بازی گران این میدان کودکان بزرگ سالند!!<sup>۳۱</sup>

در ایران پس از اسلام بویژه در سده های پنجم و ششم فلسفه چیز پلیدی دانسته شد، در یک چهارپاره که آنرا از خیام دانسته اند آمده است:

دشمن بغلط گفت که من فلسفیم      ایزد داند که آنچه او گفت نیم!!  
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام      آخر کم از این که من بدانم که کیم؟

بیزاری از فلسفه بگونه ای در ایران روایی پیدا کرد که خاقانی در نکوهش آن گفت:

نقد هر فلسفی کم از فلس<sup>۳۲</sup> است      فلس در کیسه عمل منهد  
مرکب<sup>۳۳</sup> دین که زاده عرب است      داغ یونانش بر کفل منهد  
قفل اسطوره ارسطو را      بر در احسن الملل منهد  
نقش فرسوده افلاطون را      بر طراز<sup>۳۴</sup> مهین حلل<sup>۳۵</sup> منهد  
فلسفی مرد دین میندارید      حیض<sup>۳۶</sup> را جفت سام یل منهد

تورو Thoreau می گوید:

برای فیلسوف شدن داشتن افکار باریک و حتی تاسیس یک مکتب خاص فلسفی نیازی نیست، همین بس که حکمت را دوست بداریم و بر پایه آن زندگانی ساده و مستقل و اطمینان بخش داشته باشیم.<sup>۳۷</sup>

-<sup>۳۱</sup> Zarathushtra the laughing profhe Bnagwan Shree Rajneesh.  
Published by The Rebel Publishing House GmbH

<sup>۳۲</sup> - پیشیز - پول سیاه

<sup>۳۳</sup> - چارپای که بر آن سوار شوند

<sup>۳۴</sup> - معرب تراز - زینت و نگاره های جامه

<sup>۳۵</sup> - جامه های نو و زیبا

<sup>۳۶</sup> - زنی که در دوره ی ماهانه بسر می برد و بی نماز می شود!

<sup>۳۷</sup> - ویل دورانت - تاریخ فلسفه رویه دوم

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

برخی دیگر نیز گفته اند که:

فلسفه همانند شطرنج بی فایده، مانند جهالت تاریک، و مثل خوشی بی ثمر است.

سیسرون گفته است:

«هیچ چیز پوچ و بی معنی نیست که در نوشته های فیلسوفان پیدا نشود... بدون شک فیلسوفانی هستند که همه اقسام حکمت را دارا هستند بجز عقل سلیم!! و بسا پروازهای فلسفی که نتیجه رقت و انبساط هوای مجاور بوده است.»<sup>۳۸</sup>

ویل دورانت می‌گوید:

فلسفه تعبیر فرضی مجهول است (چنانکه در ماوراء الطبیعه دیده می‌شود) و یا تعبیر فرضی اموری است که بدرستی و چنانکه باید هنوز معلوم نشده است (همچنانکه در علم الاخلاق و فلسفه سیاسی مشاهده می‌گردد) فلسفه نخستین شکافی است که در حصار حقیقت رخ می‌دهد.<sup>۳۹</sup>

سقراط به کریتون چنین می‌گفت:

خردمند باش و نگاه مکن که آیا فلاسفه خوب یا بد بوده اند، بلکه به خود فلسفه بنگر، بکوش تا آن را به ژرفی بررسی کنی، اگر بد است بکوش تا مردم را از آن برگردانی ولی اگر چنان است که من می‌پندارم آن را دنبال کن و بکار ببند و با شهامت و دلیر باش.<sup>۴۰</sup>

چرا این روزها دیگر فلسفه محبوب نیست؟ و فرزندان او یعنی علوم، دارایی او را میان خود تقسیم کرده و خود او را با ناسپاسی و سنگدلی جانفرسا تر از بادهای سخت زمستانی از در بیرون رانده اند؟ همچنانکه فرزندان لیر شاه با او کردند؟ روزگاری بود که تواناترین مردان برای جانشیناری در راه آن آماده بودند، چنانکه

<sup>۳۸</sup>- همان

<sup>۳۹</sup>- همان

<sup>۴۰</sup>- همان

سقراط شهادت در راه فلسفه را بر گریز از برابر دشمنان آن برگزید و افلاتون برای تشکیل یک دولت فلسفی دو بار جان خود را به خطر انداخت، مارکوس اورلیوس آنرا از تاج و تخت خود دوست تر می‌داشت و برونو برای وفاداری به فلسفه زنده به آتش افکنده شد. روزگاری بود که پادشاهان و پاپان از او می‌ترسیدند و بر اجلوگیری از زوال حکومت خود پیروان او را به زندان می‌انداختند. آتن پروتاگوراس را از خود براند و اسکندریه در برابر هیپاتی پلرزه در آمد، کمک شاهانه اسکندر ارستو را دانشمند ترین مرد تاریخ ساخت، پادشاهی دانشمند، فرنسیس بیکن را تا پیشوایی انگلستان بالا برد و از او در برابر دشمنانش پشتیبانی کرد.

روزگار درخشانی بود آنگاه که فلسفه همه مناطق علوم را زیر پر داشت و پیش آهنگ تمام پیشرفتهای علمی و عقلی بود. در آن روزگار فلسفه محترم بود و چیزی شریف تر از حقیقت دوستی نبود، اسکندر دیوجانس را پس از خود نخستین کس می‌دانست و دیو جانس از اسکندر می‌خواست که آنسو تر رود تا بدن شاهانه اش آفتاب را از او نگیرد!! سیاستمداران و صاحب نظران و هنرمندان به رغبت به سخنان اسپازیا گوش می‌دادند و ده هزار طالب علم راه پاریس را در پیش می‌گرفتند تا از ابلارد حکمت آموزند. فلسفه آن پیر دختر کم رویی نبود که در برجی بسته بگوشه ای بنشیند و از زندگی خشن این جهان دوری گزیند، چشمان درخشان او از روشنایی روز نمی‌ترسیدند، او همواره خود را به خطر می‌افکند و در دریاها ناشناس به سفر های دور و دراز می‌پرداخت. آنکه روزی یار و ندیم شاهان بود می‌تواند به مناطق تنگ و باریکی که اکنون در آن زندانی شده است خرسند شود؟ پرتو رنگارنگ فلسفه روزی تا تاریکترین گوشه های روح می‌تافت و آنرا گرمی و روشنی می‌بخشید ولی امروز بنده شرمسار علوم گوناگون و پای بند اصول سکولاستیکی است. امروز در مملکت عقل ملکه پر کبر و نازی بود و خادمان خوشبختش او را می‌پرستیدند امروز آنهمه زیبایی را از دست داده و اندوهگین در کناری ایستاده است و مورد توجه کسی نیست. فلسفه امروز دیگر محبوب نیست!! زیرا روح خطر جویی را از دست داده است، پیشرفت ناگهانی علوم مناطق پهناور سابق او را یکی پس از دیگری از دستش گرفته است: «مبحث کائنات cosmology جای خود را به علم نجوم و زمین شناسی داده است (فلسفه طبیعی) به زیست شناسی و فیزیک بدل گشته و در همین روزگار ما (روانشناسی) از تنه علم النفس سابق سر بر زده است. او همه مسائل واقعی و قطعی را از کف داده و دیگر با طبیعت ماده و سر حیات سرو کار ندارد. مساله اراده که فلسفه در باره آزادی آن در صدها معرکه فکری وارد شده بود اکنون در زیر چرخهای زندگی نو خرد شده است. روزگاری بحث در مسائل مربوط به «دولت» خاص او بود ولی اکنون میدان تاخت و تاز مردمی کوتاه نظر شده و کسی در آن باب از فلسفه مشورت نمی‌جوید. برای

فلسفه دیگر چیزی جز قله های سرد ماوراء الطبیعه و معماهای کودکانه در باره کیفیت معرفت و مناقشات مغلق در علم الاخلاق نمانده است و آنها نیز تاثیر در سرنوشت انسان ندارند و حتی روزی خواهد آمد که این قسمتها نیز از وی گرفته خواهد شد و علوم نوی پدید خواهد آمد که در این مسائل با خط و اندازه و پرگار بحث خواهد کرد و شاید اصلا روزی بیاید که دنیا فراموش کند که فلسفه ای بوده که روزی دلها را تکان داده و افکار مردم را رهبری می کرده است.<sup>۴۱</sup>

توماس هابز Thomas Hobbs فیلسوف انگلیسی می نویسد:

«غایت یا مقصود فلسفه آن است که بتوانیم از اثرها یا معلولهایی که پیش تر دیده ایم سود گیریم یا تا جایی که از عهده ماده و نیرو کوشایی بر می آید، با گماردن اجسام بر یکدیگر اثرها یا معلولهایی همانند آنها می که در ذهنمان تصور می کنیم برای راحت زندگی بشر فراهم آوریم.»<sup>۴۲</sup>

با اینکه فرزندان بزرگ نامی مانند دوشن گیمن و بسیاری دیگران زرتشت را استاد فیساغورس در فلسفه و اختر شناسی و دیگر دانشها شناخته اند، ولی با اینگونه ستایه ها که در گستره ادب جهانی در باره «فیلسوف» آمده است شایسته بدیده نمی رسد که زرتشت را «فیلسوف» بنامیم.

بباورنگارنده جامه تنگ فیلسوفان برازنده بالای بلند زرتشت نیست. زرتشت بسی بالاتر از آن است که یک فیلسوف نامیده شود.

اینک ببینیم که «پیامبر» چه ویژگیهایی دارد، آیا می شود با دل آسودگی اشو زرتشت را یک «پیامبر» نامید؟

لغت نامه دهخدا واژه «پیامبر» را چنین گزارش کرده است:

۴۱- ویل دورانت - لذات فلسفه رویه ی ششم.  
۴۲- فردریک کاپلستون: فیلسوفان انگلیسی - برگردان امیرجلالدین اعلم - رویه ۱۵



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

آنکه واسطه ابلاغ سخنی باشد از کسی به دیگری خواه به زبان خواه به نامه.

آرش این سخن این است که «پیامبر» از خود هیچ اراده ای ندارد، همه گفتار و کردار او برآمده از فرمان دیگری است، او تنها آورنده پیام است و کاری به خوب و بدش ندارد!!.

با این ویژگی که لغت نامه دهخدا برای «پیامبر» برشمرده است، آیا می‌توان زرتشت را «پیامبر» نامید؟.

آیا در جایی دیده ایم که اهورامزدا به سراغ زرتشت رفته و او را به رساندن پیامش به مردمان برانگیخته باشد؟  
آیا می‌توان گفت که اشو زرتشت «واسطه ابلاغ سخن اهورا مزدا» بوده است؟.

لغت نامه دهخدا بی آنکه شناخت درستی از چگونگی پیام زرتشت داشته باشد می‌نویسد:

«... اشو زردشت اسفندمان، پور پوروشسب از اهالی ری بود که در زمان گشتاسب مبعوث به پیغمبری گشت!..».

آیا این سخن با درونمایه گاتهای زرتشت سازگار است؟.

**دکتر محمد معین** نیز در فرهنگ خود در زیر واژه زرتشت آورده است:

پیامبرایران باستان از خانوادهء سپیتمه، کیش آتش پرستی را او بهم رسانید و کتاب زند را او در آورد!..

آیا به راستی به اینگونه سخنان باید بها داد چون گویندگانشان نامهای بزرگ دارند؟.

محمد حسین خلف تبریزی در پوشنه دوم برهان قاطع در زیر نام زردشت آورده است:

شخصی که دین آتش پرستی را بهم رسانید و احوال او در لغت زرتشت بتفصیل مذکور شده است، و بعضی گویند زردشت بزبان سریانی نام ابراهیم علیه الاسلام است! و بعضی دیگر گویند که زردشت و بُرژین هر دو امامان ملت ابراهیم بودند!...

مسعودی در باره زرتشت نوشته است:

گویند زرادشت پسر اسبیمان بود وی پیغمبر مجوس است و کتاب معروف را همو آورده که بنزد عامه بنام زمزمه؟! معروف است و بنزد مجوسان نام آن بستانه؟! است. بنظر ایشان زرادشت معجزات محیرالعقول آورده و از اتفاقات کلی و جزئی جهان پیش از حدوث آن خبر داده است و کتاب او بر اساس شصت حرف الفبا منظم شده و در هیچیک از زبانهای دنیا بیشتر از این حروف نیست. زرادشت این کتاب را بزبانی آورد که از آوردن نظیر آن عاجز بودند و گنه معنی آن در نمی یافتند این کتاب در هیجده هزار مجلد بطلا نوشته بود که مندرجات آن وعده و عید و امر و نهی و دیگر آداب شریعت و عبادات بود و شاهان پیوسته به مندرجات این کتاب عمل می کردند و چون از فهم آن کتاب عاجز ماندند زردشت تفسیری بیاورد و تفسیر را زند نامید آنگاه برای تفسیر نیز تفسیری بیاورد آن را پازند نامید!!<sup>۴۳</sup>...

جریرتبری در تاریخ خود می نویسد:

هشام گوید: ظهور زرادشت که مجوسیان وی را پیغمبر خویش پندارند به روزگار بشتاسب بود و به پندار جمعی از علمای اهل کتاب زرادشت از مردم فلسطین بود و خادم یکی از شاگردان ارمیا بود و مقرب او بود و با وی خیانت کرد و دروغ گفت و نفرینش کرد و لک و پیس گرفت!! و به دیار آذربيجان رفت و دین مجوس را بنیاد کرد و از آنجا پیش بشتاسب رفت که به بلخ مقرر داشت و چون پیش وی شد و دین خویش را وانمود...<sup>۴۴</sup>

<sup>۴۳</sup> - مروج الذهب - برگردان ابولقاسم پاینده - رويه ۲۲۴  
<sup>۴۴</sup> - تاریخ طبری - برگردان ابولقاسم پاینده - پوشنه ی دوم - رويه ۴۵۶

ابن ندیم می نویسد:

هنگامی که گشتاسب به پادشاهی رسید، نوشتن گسترش یافت و زرتشت اسپنتمان، آیین گذار مجوس نمایان شد و کتاب شگفت انگیز خود را که به همه زبانها بود نشان داد. و مردمی که خود را به آموختن خط و نوشتن حاضر کرده و مهارت یافته بودند بسیار شدند. ابن مقفع گوید ایرانیان را هفت نوع خط است که یکی از آنها به نوشتن دین اختصاص داشت و «دین دبیره» نامیده می شد... پادشاهان ایران در زمان زرتشت و جاماسب حکیم اوستا را نسخه برداری کردند و به چین و هند فرستادند.<sup>۴۵</sup>

دکتر مری بویس Marry Boyce می نویسد:

از روی ظرافت سبک گاتها آشکار است که تنها کسی می توانسته اینچنین با کامیابی، اندیشه های نو و برانگیخته را در قالب های ادبی دشوار سنتی بریزد و از عهده به نظم کشیدن این سرودها برآید که آموزشهای حرفه ای پیگیر و طولای دیده باشد...

از سروده های با شکوه زرتشت بر می آید که استعداد ذاتی او را به فراسوی مطالعات نظری جذب می کند. در جستجوی استادان متبحر در دانش های الهامی و آموزگاری که از راه اشراق به مقامات معنوی می رسند بر می آید. خود را آگاه و محرم اسرار (وندمننا Vaedemna) می خواند. سروده غرا و شکوهمند یسنای چهارم سبکی را می سراید که تنها الهامات را با آن می توان ابراز کرد...

صور خیال گاتها به مراتب از مثل هایی که در تورات و انجیل آمده پیچیده تر و ژرف تر است...

آنچه سروده زرتشت را سزاوار آفرین می کند کاربرد اینگونه صور خیال برای نمودن تعالیم اخلاقی است... گاتها به شیوه ظریف و راز آلود محافل روحانی سروده شده است.<sup>۴۶</sup>

<sup>۴۵</sup> - الفهرست - برگرفته از: امید عطایی - پیامبر آریایی ۳۵

<sup>۴۶</sup> - تاریخ کیش زرتشت پوشنه یکم ۲۵۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۴

بسیاری دیگر از پژوهشگران باختری روزگار ما نیز زرتشت را پیامبر نامیده و کیش او را «کهن‌ترین دین وحی شده» به شمار آورده‌اند.

هم سدا با پژوهشگران باختری بسیاری از فرزندگان ایرانی هم با تکیه بر پاره‌ای از سخنان زرتشت او را «پیامبر» نامیده و پیامش را «وحی الهی» شمرده‌اند:

مهرداد مهرین می نویسد: در زندگانی زرتشت (پیامبر) بزرگ آریایی آنچه همه شرح حال نویسان را گیج کرده قدمت او است.<sup>۴۷</sup>

پرفسور طاهر رضوی زرتشت را پیغمبر ایران نامیده است.<sup>۴۸</sup>

مانک جی نوشیروان جی دهالا فرزانه‌پارسی می نویسد:

پیامبر ایران با ایمانی کامل دین خود را دین جهانی معرفی کرده و آن را رسالتی از جانب اهورامزدا می‌شمارد.<sup>۴۹</sup>

موبد جهانگیر اشیدری می‌گوید تا گوشه‌هایی از زندگی «پیامبر» را به ما نشان دهد.<sup>۵۰</sup>

زنده یاد موبد آذرگشسب در پیشگفتار گزارش گاتها می‌نویسد:

«از آن گذشته باید توجه داشت که این تعالیم آسمانی وسیله پیامبری سروده و آزموده شده است که از این سرزمین برخاسته و بنا بر ذوق و احساس مردم این سرزمین هم بهتر از دیگران می‌تواند در درک و بیان واقعی آن شایستگی داشته باشد».

<sup>۴۷</sup> - آیین راستی - انتشارات فروهر

<sup>۴۸</sup> - پارسیان اهل کتابند - انتشارات فروهر

<sup>۴۹</sup> - خداشناسی زرتشتی - برگردان رستم شهزادی

<sup>۵۰</sup> - دین و آموزشهای اشو زرتشت - انتشارات فروهر - چاپ نخست ۱۳۸۱

موبد اردشیر خورشیدیان زرتشت را پیامبر یکتاپرست نامیده و می‌نویسد:

اشو زرتشت نخستین پیامبر یکتاپرستی در جهان است که در ۳۷۳۸ سال پیش (۱۷۳۸) پیش از میلاد به «پیامبری» برگزیده شد و دین را تعریف کرد و فرهنگ دینی را بنیاد گذاشت.<sup>۱</sup> **مهرداد ایزد پناه می‌نویسد:**

زرتشت چون مورد وحی قرار گرفت و به پیامبری مبعوث شد و آغاز رسالت کرد متنفذان، روحانیان و نجبا که وی را مبتذل و رافضی می‌شمردند، انجمن کرده و به تبعیدش حکم کردند.<sup>۲</sup>

اینها نمونه‌هایی بودند از داوریه‌های فرزندان دیروز و امروز که زرتشت را پیامبر شمرده و پیامش را «وحی الهی» نامیده‌اند.

در خود گاتها نیز از «برگزیده شدن» زرتشت از سوی مزدا سخن رفته است، به چند نمونه از اینگونه سخنان نگاه می‌کنیم:

**نمونه یکم:** در سرود بیست و نهم یسنا که از زیباترین، و بیشک (کهن‌ترین) نمایشنامه در تاریخ ادب جهان است، گفتگویی میان **گئوش اورون** «روان جهان» - **گئوش تشن** «سازنده جهان زنده» - **اشا** «هنجار هستی» - **اهورا مزدا** «خداوند جان و خرد» - و **وهومن** «منش نیک و اندیشه راهنما» در می‌گیرد.

<sup>۱</sup> - مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان - انتشارات فروهر  
<sup>۲</sup> - آشنایی با دین زرتشت - انتشارات محور

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

ما در پایان این بخش در باره این نمایشنامه دلچسب به گستردگی سخن خواهیم گفت، در اینجا تنها به آن بخش از این سرود نگاه می‌کنیم که مایه پشتگر می‌کسانی شده است که زرتشت را «پیامبر» نامیده اند.

در این نمایشنامه «روان جهان» که از دست اهریمنی رایات فرمانروایان خود کامه و کیش بانان خرد ستیز یاوه پرداز به تنگ آمده، به پیشگاه دادار آفریدگار گله می‌برد که:

۲۹ / ۱

برای چه مرا آفریدی؟  
که مرا به کالبد هستی در آورد؟  
خشم و زور و دستیازی و سنگدلی و گستاخی،  
مرا فراگرفته است.  
مرا جز تو پستی و پناهی نیست،  
رهاننده نیکی که مرا برهاند، به من بنمای.

پس از گفتگو و رای زنی میان نامبردگان بالا سرانجام «وهومن» یا «اندیشه نیک» به مزدا اهورا می‌گوید:

۲۹ / ۸

آن رهاننده  
زرتشت اسپنتمان است،  
و تنها اوست که می‌خواهد  
سرود ستایش مزدا و راستی را  
به مردمان برساند.  
پس ما به او،  
شیوایی و دلپذیری سخن می‌بخشیم.

در این نمایشنامه زرتشت از سوی اهورا مزدا و اشا و دیگر پرتوهای خداوندی به راهبری و سرداری جهان برگزیده می‌شود.

### نمونه دوم:

۳۱/۲

چون با این آموزشهای نادرست،  
گزینش راه بهتر، روشن و آشکار نیست،  
من چونان آموزگاری  
که برگزیده‌مزدا است،  
به سوی شما می‌آیم  
تا هر دو گروه را بیاموزانم  
چگونه برابر راستی زندگی کنند.<sup>۵۳</sup>

از آنجا که اینگونه سخنان مایه داوری می‌شوند، خوب است که این بند را در برگردانهای دیگر راهم نگاهی بیندازیم:

۱- **دکتر جلیل دوستخواه:** چون با این {آموزش} های «دروج»، راه بهتری برای گزینش پدیدار نیست، من چونان «ردی» که «مزدا اهوره» او را برای هر دو گروه برگزیده است، به سوی همه شما می‌آیم تا زندگی را به پیروی از «اشه» بسر آوریم.

۲- **ابراهیم پور داود:** چون آن راه بهتر که باید برگزید پدیدار نیست، پس از اینرو من بسوی همه تان می‌آیم داور هر دو گروه، آنچنان که مزدا مرا می‌شناسد تا اینکه ما از روی دین راستین زندگی بسر ببریم.

۳- **موبد فیروز آذرگشسب:** چون وسوسه های شیطانی مانع از آن است که راه بهتر را آشکارا دیده و برگزینید، بنا براین خداوند جان و خرد مرا برای

<sup>۵۳</sup> - برگردان دکتر حسین وحیدی

رهبری شما برگزیده تا زندگی کردن برابر آیین راستی به هر دو گروه نیکان و بدان رایاموزیم.

۴ - عباس شوشتری: از آنجاییکه بسبب (گفته های گمراه کننده) برای برگزیدن راهی بهتر واضح در نظر نیست - بنا براین بسوی شما همه (به وظیفه) آموزگار آمده ام که اهورا تعیین کرده و او را که میان این دو گروه مزدا فرستاده که ما (همه) بتوانیم هم‌رنگ با اشا زندگی کنیم.

۵ - دکتر علی اکبر جعفری: چون راه بهتر را برگزیدن کاری آسان نیست، من به عنوان رهبری که خدای دانا او را شناخته برای هر دو گروه راستکاران و دروغکاران آمده ام تا بتوانیم از روی راستی و درستی و پاکی زندگی کنیم.

۶ - موبد رستم شهزادی: از آن جایی که برگزیدن بهترین راه برای مردم کار دشواری است، من که زرتشت هستم برای شما برگزیده شده ام. راهبری که اهورا مزدا گواه راستی و درستی او است - باشد که همه برابر آیین مقدس مزدا زندگی کنیم.

۷ - هاشم رضی: چه بسا که آن راه مینوی و مزدایی، راهی که باید برگزیده شود، برایتان آشکار نباشد و از همین روی است که من به سوی شما برانگیخته شده ام تا آن راه مینوی اهورا مزدا را به شما بشناسانم تا از گروه کامروایان باشید.

۸ - خسرو خزایی: از آنجاییکه آموزشهای دروغین چشم خرد را کور کرده، و راه بهتر را از دیده ها ربوده، پس من چون آموزگاری که برگزیده مزدا است به سوی شما می آیم تا هر دو گروه را، درستان و نادرستان را بیاموزانم که چگونه هماهنگ با راستی زندگی کنند.



۹- دکتر آبتین ساسانفر: چنانکه با اینها (سخنان بند پیشین) راه و روش بهتر برای پیمودن برایتان آشکار نشود (و نتوانید گزینش کنید) آنگاه من بسوی شما می‌آیم همچون رهبر و داوری را که اهورا مزدا برای همگان (مزدیسنان و دیویسنان) می‌شناسد که هر دو گروه به سهم خود (راه و روش بهتر را در یابید و از روی راستی (و درک حقیقت) زندگی کنیم.

نمونه سوم، بند سوم از سرود چهل و پنجم:

۱- دکتر حسین وحیدی: اینک سخن می‌دارم، از آنچه مزدا اهورای دانا، در باره بنیاد آیین زندگی به من بازگفت، کسانی که این پیام و گفت اندیشه انگیز را، آنچنان که من دریافته‌ام و می‌گویم به کار نبنند، زندگانی آنان در پایان همراه با دریغ و افسوس خواهد بود.

۲- دکتر جلیل دوستخواه: اینک سخن می‌گویم از آنچه مزدا اهورای دانا در باره بنیاد هستی به من گفت: کسانی از میان شما که منتره را - بدان سان که من بدان می‌اندیشم و از آن سخن می‌گویم بکار نبنند در پایان زندگی بهره‌شان دریغ و درد خواهد بود.

۳- ابراهیم پورداود: ایدون سخن می‌دارم از آنچه مزدا اهورای دانا در آغاز زندگی بمن گفت: آنانی که در میان شما آیین نورزند آنچنان که من به آن می‌اندیشم و می‌گویم از برای آنان در پایان زندگی افسوس خواهد بود.

۴- موبد فیروزآذرگشسب: اکنون از حقایق و اصول آیین زندگی، آن چنانکه هستی بخش دانا بمن آموخت آشکار خواهم ساخت. کسانی که کلام مقدس مزدا را بکار نبنند و چنانکه من آموخته‌ام پیروی نکنند، پایان زندگی آنها پشیمانی و آه و افسوس خواهد بود.

۴- دکتر عباس شوشتری: اکنون فراگویم از چگونگی برترین زندگی آنکه به من داناترین اهورامزدا برگفت و او میان شما سخن مرا نه ورزید و عملی نکرد چنانکه من دانسته ام و چنانکه فراگویم برای چنین کس در پایان زندگیش وای خواهد بود.

۵- دکتر علی اکبر جعفری: اینک سخن می‌دارم از والاترین جنبه این زندگی که آن را خدای دانای همه آگاه بمن گفت: برای کسانی از شما که این پیام اندیش انگیز را آنچنان که من دریافته ام و می‌گویم بکارنورزد، پایان زندگی افسوسناک خواهد بود.

۶- موبد رستم شهزادی: من می‌خواهم سخن بگویم در باره آن چه که پایه و بنیاد زندگانی نیک است و آن را از اهورامزدا دانای فراگرفته ام. کسانی که این سخنان را بشنوند و برابر آن رفتار نکنند در پایان پشیمان می‌شوند و افسوس خواهند خورد.

۷- دکتر خسرو خزاعی: اکنون سخن می‌دارم، در باره بهترین آیین زندگی آنگونه که آنرا از مزدا اهورای خردبخش از راه اندیشه دریافتم. از شما، کسانی که این پیام اندیشه برانگیز را که اکنون بازگو می‌کنم به کار نیندند، سرانجام زندگی آنان با دریغ و افسوس خواهد بود.

چنانچه در برگردانها این دو نمونه دیده شد، بیشترین ترزبانان بگونه ای این سخن را در پیاله زبان پارسی ریخته اند که ناگزیر باید به پیامبری اشو زرتشت تن داد و پذیرفت که آنچه او گفته است «وحی الهی» بوده و اهورا مزدا به زرتشت گفته است برو چنین و چنان کن و به مردمان بگو چنین و چنان کنند!! ولی آیا این برداشت با درونمایه سخنان زرتشت سازگاری دارد؟!.

در باره آن بخش از سرود بیست و نهم که زرتشت از سوی «اهورا مزدا» و «اشا» و «وهومن» و «گئوش تشن» به پیامبری بر گزیده می‌شود

بیشتر گفتیم که این یک نمایشنامه ای است که شاید بتوان آن را نخستین نمایشنامه در تاریخ ادب جهان به شمار آورد.

چشم انداز این نمایشنامه کاخ ورجاوند بنیاد شهریاری مزدا است، و بازیگران به ترتیب سخن گفتن: «روان جهان» - در زبان گاتهای گنوش اورون.

«آفریدگار یا سازنده جهان زنده» - در زبان گاتهای گنوش تشن که در گرامی نامه اوستا همانند گنوش اورن پشتیبان و دوستدار جانوران و ستوران سودمند است.

«اشا» یا «آشه» که همان هنجار هستی یا سامان آفرینش و ریتم کیهانی است.

«وهومن» یا منش و اندیشه نیک (پرفروغ ترین پرتو پروردگار).

«دادار آفریدگار و سرور هستی و خداوند جان و خرد».

وسر انجام خود «زرتشت»:

پرده کنار می رود: اهورا مزدا، با شکوهی سزاوار خداوندیش نشسته بر تخت پادشاهی دیده می شود، در پیرامون او در یک سو اسپهبد بالا بلندی بنام «اشا» در کار ساماندهی جهان است، در سوی دیگر «گنوش تشن» آفریدگار جهان زنده دست به سینه ایستاده و کمی آنسوی تر پیر خردمندی بنام «وهومنه» برکرسی وزارت تکیه داده و ساخت و بافت جهان، و جهش و جنبش آفریدگان را زیر نگاه خود دارد.

این چهار تن که پرتوهای اهورا مزدا و در این نمایشنامه وزیران و اسپهبدان خداوندند در یک این همانی شگفت انگیز و با شکوه بگونه ای دیده می شوند که انگاری هر یک پرتویی برآمده از آیینه آن دیگری است.

اگر چه هریک نمودی جدا از دیگران دارند ولی نه آنچنان جدا که بی هستی آن دیگری بتواند رخ نشان دهند، جدایشان مانند جدایی گل است و بو - مانند جدایی خورشید و است و فروغ- مانند جدایی آب است و تری- مانند جدایی آتش است و گرمای زندگی بخش آن- و مانند خنیاگری باد و دست افشانی درخت.

در این کاخ ورجاوند، وارون کاخهای زمینی از پاسداران و نگهبانان نشانی نیست، دروازه های کاخ نه تنها بروی همه باشندگان گشوده است بلکه چشم اندازی که نمایشنامه نویس چیره دست فراری ما می گذارد بگونه ای است که کاخ خداوندی و جهان هستی باهم یگانه و این همان اند. کاخ، همان هستی، و هستی همان کاخ است، بدون هستی نه کاخی در میان است و نه خدایی درکار.

این یگانگی و این همانی پرتوهای خداوندی مانند «اشا»-«گئوش تشن»- «وهومن» و «گئوش اورون» با خود خداوند از یکسو و پیوند ناگسستگی میان مهره های جهان هستی از سوی دیگر، در همین نخستین گامه، دریچه ای از هستی شناسی زرتشتی را بروی ما می گشایند، و ما در می یابیم که وارون دینهای ابراهیمی خدا در ناکجا آبادی بیرون از جهان هستی خانه ندارد، بلکه آنچنان با گوهر هستی بهم آمیخته است که جدایی شان نه از هستی چیزی برجای خواهد گذاشت و نه از هستی بخش نشان.

دراین میان کسی که مرد یا زن بودنش دانسته نیست، با خروشی ئندرآسا پا به میدان می گذارد. درآمدنش به این میدان چنان است که کاخ سد ستون هستی را به لرزه در می آورد و مارا که تماشاگران این نمایشیم در جای خود میخکوب می کند، خروش ناله های او پژواک آنچنان دردی است که گویی هم اکنون زمین شکافته و کوهها فرو خواهند ریخت.

چهره این دردمند خروشان دیده نمی شود، انگاری که هرگز چهره نداشته است، این بی چهره گی نشان دهند ه شناخت ژرف نمایشنامه نویس از

رمز و راز جهان هستی و چیرگی او در پرداخت این نمایشنامه است، ولی از دور که نگاه می‌کنی بازرگان ورشکسته ای را می‌ماند که کالایش را دریا فرو برده، یا کوهنوردی خوش پیکر و بالا بلند که از فراز کوهی بزیر درافتاده.. با آن سر و پیکر در هم شکسته و خونین، همانند خیزابه های کوه پیکر در یک دریای بهم ریخته، خروش بر می‌آورد که:

۲۹/۱

برای چه مرا آفریدی؟  
که مرا به کالبد هستی در آورد؟  
خشم و زور و دست یازی و سنگدلی و گستاخی،  
مرا فراگرفته است؛  
مرا جز تو پستی و پناهی نیست؛  
رهاننده‌نیکی که مرا برهاند به من بنمای.

خروش دردمندانه این خسته خون آلود آرامش کاخ هستی را بهم می‌ریزد،  
مزدا اهورا با نگاهی که تا ژرفای درد را می‌کاود، از او می‌پرسد:

تو کیستی؟؟ ترا چه پیش آمده است؟! کدامین کس اینچنین پریشان  
روزگارت کرده است!؟

باشنده بی چهره که سرپایش آلوده به درد است می‌نالد:

من روان جهانم، من روان آب و خاک و گیاه و جانور و مردمانم، مرا  
بنگرید!! ببینید چگونه روده‌هایم را به گند آلوده کرده اند!! درختان سر به  
آسمان کشیده ام را انداخته و آشیانه مرغانم را ویران کرده اند!! گلهاو  
گیاهانم را در زیر چکمه های سپاهیان آهن پوششان لگد کوب کرده اند!!  
گاوها و گوسپندانم را هزاران هزار و میلیونها میلیون در راه خدایان  
پنداری شان گردن می‌زنند!! هوای پاکیزه ام را با دود و دم سود جویانه

شان تباه می‌کنند!! خون یکدیگر را در راه خدایان دروغین شان بر زمین می‌ریزند و چهره مهربان زمینم را از شرم سرخ نگهمیدارند!! آری!! من روان جهانم که اینچنین دردمندانه به شما گله می‌دارم!!

آنگاه رو به سوی آفریدگار جهان زنده می‌گوید:  
خشم و زور و دست یازی و سنگدلی و گستاخی،  
مرا فراگرفته است؛  
مرا جز تو پستی و پناهی نیست؛  
رهانده‌نیکی که مرا برهاند،  
به من بنمای.

**گنوش تشن** (آفریدگار جهان زنده) که توان دیدن اینهمه درد را ندارد خواهش دردمندانه او را می‌پذیرد!!..

آری، جهان را رهاننده نیکی باید تا بتواند شادی و مهر را جایگزین جنگ و کینه ورزی کند، رهاننده کارآمد و پرتوانی که بتواند با آموزشهای خرد پرور و جهان آرای خود بندهای سنگین خرافه باوری و پنداربافیهای تو در تو تنیده را از پرو پای مردمان بگشاید و شاهین تیز پرواز اندیشه را در بیکرانگیها و جاودانگیها به پرواز درآورد. رهاننده دانا و دلیری که مردمان را بیآگاهانند چگونه برابر راستی زندگی کنند و با کار و کوشش خردمندانه، خانمان و روستا و شهر و کشوری آباد برای خود و برای زادمان های آینده فراهم آورند و دلهای یکدیگر را بنرمی نوازش کنند.

ولی براستی کیست آن رهاننده، آن بزرگ، آن اشو، آن و خشور، آن توانا، آن دانا، و آن خردمند دلیری که بتواند یک تنه در برابر اهریمنی رایات کاهنان و کیش بانان یاوه پرداز، و سیاستمداران نیرنگ باز، و بزرگ سرمایه داران جهانخوار، و دو دیو گردن فراز از و نیاز بایستد و با آنان برزمد؟.

پس رو به سوی «اشا» که نماد راستی است می‌کند که:

۲۹/۲

راهبر تو در جهان کیست؟  
تا ما او را پشتیبان شده و به او  
توان آبادی جهان را ببخشایم؟  
و می‌خواهی چه کسی «سردار» جهان باشد،  
تا خشم و آزار ناراستکاران را در هم بشکنند؟  
این بند با همه کوتاهی، سد سینه سخن دارد!!

می‌پرسد:

راهبر تو در جهان کیست؟ و می‌خواهی چه کسی سردار جهان باشد؟؟

این برنامه «سردار» را که از برگردان دکتر حسین وحیدی برگرفته ام در برگردانهای دیگر نیز نگاهی می‌کنیم تا جایی برای چون و چرا برجای نماند:

**دکتر جلیل دوستخواه:** آنگاه آفریدگار جهان از آشه پرسید: کدامین کس را سزاوار ردی جهان می‌شناسی تا بتوانیم یآوری خویش و نخشایی (=کوشندگی) به آبادانی جهان را بدو بخشیم؟ چه کسی را به سالاری جهان خواستاری که هواخواهان «دروغ» و «خشم» را در هم بشکنند و از کار باز دارد.

**ابراهیم پورداود:** آنگاه آفریننده جانور از اردیبهشت پرسید: تو چگونه ردی بجانور می‌دهی که بدو خورش، همچنین نگهداری بسزا تواند دادن؟ کی را شما سردار وی برگزیده ای که دروغ و خشم بازدارد؟

**موبد فیروز آذرگشسب:** آنگاه آفریننده جهان از اشا پرسید چه کسی رهبر نجات دهنده مردم جهان خواهد بود تا ما بتوانیم پشتیبان و یاورش باشیم و به او نیروی آباد کردن جهان و گسترش راستی بخشیم، ای اشا آیا چه کسی را مایلی بعنوان سردار و رهبر مردم جهان برگزینی تا بتواند سپاه بدان و گمراهان را در هم شکند و خشم و نفرت را دور سازد؟.

**دکتر عباس شوشتری:** ایدون سازنده گاو (گیتی) از اشا پرسید که را تو بر گاو رتو (= پیشوا) برمی‌گزینی او که او را خداوند دادور و نگهدار و با دهش و پوینده (جفاکش) که او را خداوند روشن باشد و بتواند بد کیشان و خشم‌کنندگان را باز دارد؟

**دکتر علی اکبر جعفری:** آنگاه سازنده جهان از راستی پرسید: کدام رهبر درستی را برای جهان در دیده داری که بتواند او را توش و توانایی و آبادانی بخشد؟ چه کسی را می‌خواهی سرور هستی او شود تا هم خشم را و هم آزار دروغکاران را پس براند؟.

**موبد رستم شهزادی:** آن‌گاه آفریدگار جهان از اشا (که مظهر ضمیر پاک و هنجار آفرینش اهورا مزدا است) پرسید: چه کسی را تو بعنوان رهبر و نجات دهنده مردمان جهان می‌شناسی تا او را یاور و پشتیبان باشد تا ما به او نیروی آباد کردن جهان و گسترش راستی بخشیم؟ ای اشا چه کسی را به عنوان پیشوا و رهبر مردمان جهان معرفی می‌کنی که بتواند سپاه بدکاران و گمراهان را در هم شکند و خشم و نفرت را از جهان و جهانیان دور سازد؟.

**هاشم رضی:** آنگاه خداوند در گنه راستی و درستی می‌اندیشید که چه کسی بایستی برانگیخته شود تا این ظلم و ستم را برچیند و راستی، و آیین مردمی را در جهان آشفته‌بی دادگر برقرار کند؟.



**دکتر خسرو خزاعی:** اهورا از راستی رای زنی کرد و پرسید: آیا تو رها کننده ای می‌شناسی؟ راهبری که بتواند زمین غم زده را به سوی خوشبختی ببرد؟ و اگر چنین کسی هست آن کس کیست؟ کسی که ما او را پشتیبان شده و به او توان درهم شکستن دروغ دروغگویان و ستم ستمکاران را بدهیم؟.

**دکتر آبتین ساسانفر:** سپس آفریدگار جهان از اشا (نماد راستی و نظام هستی) پرسید: چه کسی را برای راهبری (و داوری) جهانیان می‌شناسی که همراه و پشتیبان آن باشیم که بتواند با نیروی کار در آباد گری جهان بکوشد و چه کسی را برای سروری خواستاری که بتواند هواداران دروغ و خشم را دور کند؟.

چنانچه دیده شد در بیشترین برگردانها واژه سردار یا سالار و سرور برای کسی که باید برگزیده شود تا جهان را از چنگال اهریمنی رایات رهایی بخشد بکار رفته است. به سخن دیگر، در اینجا سخن از یک روستا و شهر و کشور یا گروهی از مردمان و جانوران در میان نیست، سخن از پیکر خسته و خون آلود جهان در میان است و اگر نخواهیم واژه جهان را به سراسر هستی گسترش دهیم دستکم باید بپذیریم که سخن از پیکر خون آلود زمین در میان است و مزدا اهورا در جستجوی کسی است که بتواند سردار جهان باشد و آب و خاک و گیاه و جانور و مردمان را از این روزگار بد هنجار رهایی بخشد، و بر راستی کیست شایسته تر از زرتشت برای راهبری و سرداری جهان؟.

۲۹/۳

راستی بیاسخ گفت:  
از اینان کسی را نمی‌شناسم  
که آزار از جهان بردارد،  
و راستان را در برابر تبهکاران یاری کند.  
در میان این مردمان،

این کس باید تواناتر از همه باشد  
تا به یاریش بشتابیم.

در اینجا دو نکته شایان ژرف نگری است: نخست اینکه در سرآغاز این بند بجای «اشا» واژه «راستی» بکار رفته است، این جایگزینی واژه ها، هم درست است و هم درست نیست، درست است برای اینکه اشا ناب راستی و راستی ناب است، ولی درست نیست برای اینکه اشا تنها (راستی) نیست، گستره اشا بسیار فراخدامن تر از راستی است. چنانچه پیشتر نیز اشاره شد «اشا» هنجار فرمانروای بر هستی-ریمت کیهانی و سامان آفرینش است. هیچ باشنده ای بیرون از گستره فرمانروایی «اشا» نمی تواند به کالبد هستی در آید و با پویش نا ایستای هستی همراه شود.

«اشا» با شکوهترین پرتو اهورایی است تا آنجا که گاه با خود مزدا این همان می شود و نمی توان آن دو را از هم باز شناخت. این پایگاه بلند او است که «گنوش تشن» (= آفریدگار جهان زنده) را بر می انگیزد که پیش از دیگران رو به او کرده و بپرسد: راهبر تو در جهان کیست؟

ولی پاسخی که «اشا» می دهد شایان ژرف نگری بسیار است و شوربختانه بسیاری از گاتها شناسان از کنار آن به سادگی گذشته اند.

آماج از این کنکاش پیدا کردن کسی است که دلیر باشد - دادگر باشد - راستکار باشد - خردورز باشد - مهرگستر باشد - نستوه و پرتوان باشد - دوستدار مردمان و جانوران باشد - دلباخته هوا و آب و خاک و گیاه و جانور باشد تا بتواند یک تنه در برابر اهریمنی رایات ستمکاران و گفتار و کردار خرد ستیزان بایستد و با آنان برزمد.

ولی اشا می گوید: از اینان کسی را نمی شناسم! و این پاسخ بسیار شگفت انگیز است، چرا «اشا» که نزدیکترین است به اهورا مزدا «کسی را نمی

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

شناسد!؟ آیا برای اینکه چنین تکدانه مردی در جهان یافت نمی‌شود؟ اگر این را بیاوریم آنگاه باید پرسید پس زرتشت کیست؟

و اگر «اشا» از شناختن زرتشت نا توان است، پس چگونه می‌توان او را والاترین پرتو اهورایی بشمار آورد؟

نکته نا دیده گرفته شده این است که ما در اینجا با چهره مکانیکی «اشا» روبرو هستیم نه با چهره مینوی آن، یعنی با هنجار هستی و ریتم کیهانی و سامان و آراستگی درکار آفرینش.

این درست است که «هنجار» و «آراستگی» برخاسته از «خرد» است ولی خود خرد نیست!! همچنانکه «اشا» پرتویی از پرتوهای اهورا مزدا است ولی خود اهورا مزدا نیست!

آن هنجاری که بر ساعت، و یا بر موتور اتومبیل شما فرمان می‌راند و ساعت و موتور اتومبیل شما را با سامان بسیار آراسته ای به کار می‌اندازد و اداره می‌کند، بدون شک برآمده از خرد کارساز ساعت ساز یا سازنده اتومبیل شما است، ولی آن هنجاربخودی خود خرد ندارد، جهش و جنبش این سامان، یک گناک مکانیکی بر پایه کنش و واکنش است. این یکی از بی شمار چهره های «اشا» است که در این نمایشنامه به زیباترین چهره به ما نشان داده می‌شود، چهره ای که خودش هیچ شناخت ندارد درست همانند تندیس فرشته دادگری که توان دیدن ندارد و نیازی هم به دیدن ندارد، آن ترازو در دست او بس تا کرده ها را بسنجد و داوری کند.

چرخه نا ایستای زمان یکریز در کار است تا بهار و تابستان و پاییز و زمستان در پی هم بیایند و بروند بی آنکه بدانند چرا آمده اند و چرا می‌روند!! و خود زمان همچنان در گذر است بی آنکه بداند از کجا آمده است و به کجا می‌رود!! این همان اشا است که بر همه چیز فرمان می‌راند

ولی چشمانش بسته اند و هیچ شناختی حتی از هستی خود ندارد! و در سراسر تاریخ اندیشه هیچ کس زیباتر از زرتشت این راز را بر ما آشکار نکرده است.

از همین رو است که «اشا» در پاسخ آفریدگار جهان زنده می گوید: من کسی را نمی شناسم!!

ولی نکته بسیار شایان ژرف نگری این است که ویژگیهایی رهبر را می شناسد، می داند که رهبر جهان چه ویژگیهایی باید داشته باشد؛ از همین رو است که می گوید:

«در میان مردمان، این کس باید تواناتر از همه باشد، تا بیاری اش بشتابیم!!  
ناتوانان - بُزدلان - کوتاه نگران - آزمندان - خرافه باوران - کینه ورزان -  
خورندگان نان به نرخ روز - چاپلوسان - خود پرستان - کاهلان و از این دست  
مردمان فرومایه شایسته رهبری جهان نیستند.  
در میان مردمان، این کس باید تواناتر از همه باشد، و کیست تواناتر از زرتشت.»

گوینده بند چهارم به روشنی شناخته نیست، ولی از روند گفتگو می توان دریافت که همان «گنوش تشن» سازنده جهان زنده است که همواره یار و یاور «روان جهان» و فرمانبردار اهورامزدا خداوند جان و خرد است.

می گوید:

۲۹/۴

مزدا اهورا بهتر از همه آگاه است  
که پیروان خدایان دروغین  
در گذشته چه ها کرده اند،  
و در آینده نیز چه ها خواهند کرد،  
و تنها اهورا مزدا داور است  
پس هرچه او می خواهد همان خواهد شد.

۲۹/۵

من و روان جهان بارور،  
با دستهای برافراشته،  
اهورا را ستایش می‌کنیم که  
به پارسایان و راهبر آنان  
از سوی بدکاران  
گزندی نرسد.

در اینجا اهورا مزدا که تاکنون پاسخ درستی از سوی وزیران و دستیاران  
خود نشنیده است رشته سخن را بدست می‌گیرد:

۲۹/۶

آنگاه،  
اهورا مزدا،  
که بافت و سرود زندگی  
از دانایی او است، گفت:  
آیا تو سردار و راهبری پارسا نمی‌شناسی؟  
آیا تو برگزیده‌آفریدگار،  
برای نگاهداری و نگهبانی جهان نیستی؟

۲۹/۷

این سخن اندیشه انگیز خوشبختی افزا،  
از اهورایی است که:  
خواستش با راستی هماهنگ است.  
و مزدا اهورا،  
برای آبادی جهان،  
آن را به پارسایان آموخته است.  
ای اندیشه‌نیک،  
کیست آنکه از آن تو باشد

و براستی مردمان را یاری بخشد؟

در اینجا به روشنی پیدا است که روی سخن اهورا مزدا با «وهومن» است که خرد کارساز و نماد نیک منشی و مهر اهورایی است و همواره در راستای آرامش مردمان گام بر می‌دارد.

وهومن در پاسخ اهورا مزدا برای نخستین بار به سخن در می‌آید که:

۲۹/۸

من تنها یکی را می‌شناسم که،  
به آموزش ما گوش فرا می‌دارد،  
و او،  
زرتشت اسپنتمان است،  
و تنها او است که می‌خواهد  
سرود ستایش مزدا و راستی را  
به مردمان برساند.  
پس ما به او،  
شیوایی و دلپذیری سخن می‌بخشیم.

و به این ترتیب اشو زرتشت که می‌خواهد نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری را همراه با سرود ستایش مزدا به مردمان بیاموزاند، از سوی باشندگان در این مهستان خدایی به راهبری و سرداری جهان برگزیده می‌شود، ولی این گزینش به هیچ روی سازگار با خواست «روان جهان» نیست، این روان گرفتار بیداد ستمکاران نمی‌باورد که مردی با آن پیکر ناپهلوان بتواند یاری رسان او باشد، از اینرو باز خروش بر می‌کشد:

۲۹/۹

آیا من باید سخنان مرد نا توانایی را

بپذیرم و پشتیبان او باشم؟!  
مرا براستی آرزوی سردار توانایی بود،  
کی چنین کسی،  
با دستهای توانای خود  
مرا یاری خواهد کرد؟

از این ناخرسندی و گله دردمندانه «روان جهان» دانسته می‌شود که او زرتشت نازک اندام میانه بالا را نمی‌خواهد!! او خواهان یلی است کوه پیکر - بلند بالا - فراخ سینه - ستیربازو و آهنین پا. ولی زرتشت هیچیک از اینها را ندارد!! از اینرو «روان جهان» با گله ای دردمندانه می‌خروشد:

مردی با این پیکر نازک، کی می‌تواند آرمانهای مرا جامه کردار بیوشاند، کی می‌تواند مرا از چنگال اهریمنی رایات ستمکاران برهاند و تخم خشم را از زمین براندازد؟ من خواهان آن کس ام که رستم وار به ستیز باکژ اندیشان و (دُروندان) برخیزد و ضحاک ها و افراسیابهای زمانه را براندازد.

بیاد داشته باشیم که این «روان جهان» روان جانوری است، او خواهان شبانی است که بتواند با چوبدست و زور بازو گوسپندان را از پاره شدن در دهان گرگ برهاند.

ولی «وهومن» می‌داند چه می‌کند، وهومن می‌داند که این میدان شایسته زورآوران و پهلوانان نیست، برای درمان بخشی جهان، سخنوران خردمند، و خردمندان دلیر، و دلیران نیک منش، و نیک منشان کاردان باید تا بتوانند سپه سالار جهان باشند و سپاه اهورا مزدا را از گزند اهریمن دور بدارند. در اینجا به کسی نیاز هست که توانایی اش برآمده از دانایی اش باشد نه زور آوری، از اینرو بی‌نگر به خروش دردمندانه «روان جهان» رو به اهورا مزدا می‌کند که:

۲۹/۱۰

ای اهورا،  
از راه راستی و اندیشه نیک،  
به وی نیرو و توانایی ارزانی دار،  
تا خانمان آباد و رامش پدید آورد.  
ای مزدا،  
من او را برترین آفریده‌تو می‌شناسم.

بدین ترتیب راه گفتگو و ادامه چون و چرا را بر روان جهان می‌بندد و نشان می‌دهد که در زیر آفتاب هیچکس شایسته‌تر از زرتشت برای راهبری و سرداری جهان نیست، این نه آن میدان است که پیکر تنومند پهلوانان بکار آیدش، این میدانی است که تنها خرد و اندیشه و پشتکار و دلیری و پایداری بایش. کار زرتشت این نیست که پشت پهلوانان و زورآوران را بخاک رساند. کار زرتشت این است که اندیشه را برانگیزد و جهان را به بهترین راستی آراسته گرداند. پس و هومن او را برمی‌گزیند و از اهورا مزدا، خداوند جان و خرد می‌خواهد که به او نیرو و توانمندی ارزانی بدارد تا بتواند خانمانهای آباد و رامش پدید آورد.

یاد آوری این نکته بد نیست که «اشا» گفت از اینان کسی را نمی‌شناسم!  
ولی «وهومن» بیدرنگ گفت من می‌شناسم! و اوزرتشت است.

این دو گونه پاسخ از سوی «اشا» و «وهومن» که هر دو پرتو‌هایی از اهورا مزداوند جهانی رمز و راز به همراه دارند و شایسته است که پژوهشگران و فرزندان با ژرف‌نگری بیشتری به اینگونه جستارها بنگرند چرا که شالوده‌بنیادین کیش زرتشتی بر پایه همین رمز و رازها نهاده شده است. از دید نگارنده در اینجا «اشا» هنجار مکانیکی هستی و «وهومن» نماد خرد و الای خداوندی است.



البته این تنها یکی از چهره های اشا است. پایگاه «اشا» در آیین زرتشت آنچنان والا است که گاه با خود اهورا مزدا این همان می شود.

به هر روی چنانچه در این نمایشنامه دیدیم اشو زرتشت از سوی اهورا مزدا و پرتوهای خداوندیش نه به «پیامبری» یا «ابلاغ پیام»! بلکه به راهبری و سرداری جهان برگزیده می شود.

اینک باید از آن گروه از فرزندگان ایرانی و انیرانی که این راهبر و سالار و سردار بزرگ جهان را تا مرز یک پیامبر پایین می آورند پرسید: اگر شما این سرود را تکیه گاه باور خود می دانید، واژه «پیامبر» را در کجای این سرود دیده اید؟!

جادارد که یکبار دیگر به برگردانهای گوناگون بنگریم و برنامه‌هایی را که در این سرود برای اشو زرتشت برشمرده اند باز یابیم:

**جلیل دوستخواه:** رهاننده‌شایسته - رد جهان - سالار جهان - نیرومند تر از همه - یار مردمان - سراینده سرود ستایش - برترین آفریده مزدا - یاور جهان - رد - رهبر و نجات دهنده - آباد کننده جهان - گسترش دهنده راستی.

**ابراهیم پورداود:** کشاورز نیک - رد - سردار - نیرومند تر از همه - نگهدار ستوران - دین گستر - دارنده سخن و گفتار شیوا - توانایی که خان و مان خوب و رامش تواند دادن.

**موبد فیروز آذر گشسب:** نجات بخش - رهبر و نجان دهنده مردم جهان - آباد کننده جهان - گسترش دهنده راستی - در هم شکننده سپاه بد کاران - دور کننده خشم و نفرت - سردار و رهبر جهان - بی آزار و مهربان - نیرومند ترین فرد در میان مردمان - سرور دنیوی - رهبر و نجات دهنده روحانی - نجات دهنده از گمراهی - گوش دهنده به دستورات الهی

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

— آموزش دهنده آیین راستی و سرود ستایش مزدا — دارنده بیان شیوا —  
دارنده اندیشه و هوش و خرد سرشار — آسایش بخش — برگزیده ترین  
آفریده — شایسته ترین فرزند مزدا.

**عباس شوشتری:** نگهبان روان جهان — پاسدار خوب — پیشوا — بازدارنده بد  
کیشان و خشم کنندگان — بسیار توانا — یار میرندگان (آدمیزاد) — تنها  
شنونده فرمان مزدا — سراینده سرود ستایش — شیرین سخن — دریافت  
کننده عطای دانش از مزدا — راهنمای شادی و رامش — بهترین آفریده.

**دکتر علی اکبر جعفری:** مردی نیکو — سود بخش — آباد کننده — راهبر  
درست — دارنده توش و توان و آبادانی — سرور هستی — پس راننده خشم  
و آزار دروغکاران — تواناترین — رهبر درستی — یاری کننده مردمان —  
شیرین زبان — بهترین برگزیده مزدا — بنیانگذار دین نو و انجمن نو بنیاد  
همبستگی جهانی.

**موبد رستم شهزادی:** یاور و نجات دهنده جهان — بخشاینده زندگانی آسوده  
و خرمی — راهبر و نجات دهنده مردمان — دارنده نیروی آباد کردن جهان  
— گسترش دهنده راستی — پیشوا و رهبر مردم جهان — در هم شکننده  
سپاه بدکاران و گمراهان و خشم و نفرت از جهان — دادگر و مهربان —  
یاری رساننده ستم پیشگان — بسیار نیرومند — یاری شده از سوی دستگاه  
آفرینش — رهبر دنیوی شایسته — نجات دهنده روحانی — پاسبان و نگهبان  
آفرینش — مامور آرایش جهان — رهاننده برگزیده — یاور مردمان از  
گمراهی — پیروی کننده آیین مقدس — گستراننده اندیشه راستین — خواستار  
آموزش آیین راستین — سراینده سرود ستایش — دارنده زبان سخنور و  
گویا و گفتاری دلپذیر و شیوا — دارنده نیروی اندیشه و هوش سرشار —  
شایسته ترین مرد جهان — یاور و پشتیبان روان جهان.

**هاشم رضی:** برچیننده ظلم و ستم — برقرار کننده راستی و آیین مردمی در  
جهان آشفته بیدادگر — برقرار سازنده داد و عدل — باز دارنده ظلم و ستم و

اعمال خونین مراسم دینی - فرزانه ای که از روی داد رفتار و قضاوت می‌کند - حامی گنوش اورون - نخستین برانگیخته خداوند - دارنده زبان شیوا و بیانی دلپذیر - نگاهبان جهان.

**دکتر حسین وحیدی:** سردار و راهبری پارسا - یاور مردمان - گوش دهنده به آموزشهای مزدا - رسانندهء سرود ستایش مزدا و راستی به مردمان - دارنده شیوایی و دلپذیری سخن - سردار توانا - دارنده نیرو و توان برای پدید آوردن خانمان آباد و رامش - بهترین آفریده مزدا - یاور جهان.

**دکتر خسرو خزاعی:** پشتبان گنوش اورون - رها کننده - رهبری که زمین غم زده را به سوی خوشبختی برد - درهم شکننده دروغ دروغگویان و ستم ستمکاران - پشتیبان راستکردار در برابر دروغ کردار - آموزگاری که خرد را با راستی هماهنگ می‌کند - یاری دهنده مردمان - نیوشنده آموزشهای دستگاه آفرینش - رساننده پیام مینوی با سرودهای خود - دارنده سخن شیوا - راهنما بسوی آرامش و آبادی.

**دکتر آبتین ساسانفر:** راهنمایی نیک و شایسته - راهبر و داور جهانیان - دارنده نیروی کار در آبادگری جهان - سرور - دور کننده هواداران دروغ - سروری پیمان دار و بی آزار - نیرومندترین در میان مردمان - نگهبان و سرپرست خوب - یگانه کسی که به آموزش مزدا گوش داده و گردن نهاده است - فرمانروای نیرومند - زیر دست.

در هیچیک از این برگردانها واژه «پیامبر» نیامده و دانسته نیست که این برنامه «پیامبر» از کجا برآمده و بر زبان مردمان جا گرفته است؟!

این درست است که در این نمایشنامه اشو زرتشت از سوی اهورا مزدا و دیگر پرتوهای خداوندی برگزیده شد ولی برگزیده شد که چه کند؟ که پیامهایی از جبرئیل یا از روح القدس دریافت و به مردم «ابلاغ» فرماید!!

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، شکر - هومر آبرامیان

یا برگزیده شدتا باخردواندیشه نیک، و کردو کار جهان آرای خود، خشم از جهان بردارد و مهر و شادمانی و داد بگستراند و جهان را به بهترین راستی بیاراید؟

براستی چرا پایگاه این بزرگ مرد تاریخ اندیشه را تا پایگاه یک «پیامبر» پایین می‌آوریم؟  
چرا گمان می‌بریم که زرتشت در جامه پیامبری بزرگتر می‌شود؟

مگر پیامبران چه برتری ویژه ای دارند که می‌خواهیم بزور هم که شده سردار بزرگ جهان را در ردیف آنان بنشانیم و پیامبرش بخوانیم تا خود سری در میان سرها برافرازیم!؟

کدامیک از ویژگیهای پیامبران کوچک و بزرگ با کرد و کار زرتشت سازگاری دارند که بتوان بی دلواپسی این بزرگمرد تاریخ اندیشه را «پیامبر» نامید.

در کجای این هفده سرود گاتها، اهورا مزدا به زرتشت گفته است برو به مردم جهان بگو این چنین کنند و آنچنان نکنند؟؟؟

آیا این خدا است که بسوی زرتشت می‌رود تا او را به بردن پیام خود بر انگیزد؟ یا این زرتشت است که به جستجوی خدای راستین برخاسته و می‌خواهد با خرد و اندیشه والای خود رمز و راز هستی، و گوهر هستی بخش را بشناسد و زبان خدا را بیاموزد و به مردم بیاموزاند و شادزیوی و بهروزگاری را به مردم جهان ارمغان کند؟؟؟

این درست است که او خود نیز در پاره ای از سرودها، خودش را «پیام آور مزدا» نامیده است، ولی آیا زرتشت این واژه را درست با همان آرش به کار برده است که ما امروزه به کار می‌بریم؟؟؟

زرتشت R.Zaehner که یکی از زرتشت‌شناسان بزرگ است می‌نویسد:

«...هرکس بکوشد تا گزارش تفسیری منسجم از زرتشت‌نگری ارائه کند، بی‌درنگ با دو مشکل عمده روبرو می‌شود. مشکل اول زیان‌شناسی است، زیرا یک سنت در خور تحلیل برای اوستا وجود ندارد و اوستا نیز خود حجمی اندک دارد و غالباً مجبوریم به حدس و گمانه زنی دست یازیم، حدسی که از سوی «لغت‌شناسی مقایسه‌ای» پشتیبانی می‌شود و به هر گونه، برای تعیین معنای دقیق یک واژه از هیچ ارزش واقعی برخوردار نیست و این شک و تردید همیشگی پیرامون مفهوم یک متن بیش از همه در گاتها رخ می‌نماید...»<sup>۵۴</sup>

و. ب. هنینگ زرتشت‌شناس دیگری می‌نویسد:

«... دراوستا واژه‌های بسیاری هستند که معانی درست آنها را نمی‌دانیم و از آن بیشتر واژه‌هایی که معانی آنها ناقص است، و این واژه‌های ناشناخته یا کم‌شناخته بویژه در گاتها فراوان اند البته واژه‌هایی هستند که در معنی آنها شکی نیست، ولی حتی این واژه‌ها نیز، مانند همه واژه‌های دیگر، چندین معنی دارند و در این میان می‌توان غریب‌ترین معنی را انتخاب کرد، حال اگر کسی یک رشته معانی یکسره دلخواه به کلمات ناشناخته بدهد بیگمان می‌تواند گاتها را هر گونه که دلخواه او است ترجمه کند، از آن یک رساله فلسفی بسازد، و یا یک یادداشت سیاسی، قوانین حقوقی درآورد یا اوراد ساحرانه».<sup>۵۵</sup>

پرفسور ریچارد فرایر می‌نویسد:

«...یک تفاوت بزرگ که میان گاتها و «ریگ ودا» دیده می‌شود، همانا رابطه ستایشگر «زرتشت» و خدا است. لحن دوستانه گاتها خواننده را به شگفتی وا می‌دارد...  
آغاز روایات حماسی در ایران شاید مصادف باشد با ظهور زرتشت که در پیشرفت بعدی داستانهای حماسی بی‌شک اثر کرده است. اگر زرتشت پیدا نشده بود، حماسه

۵۴- طلوع و غروب زرتشت‌نگری- ۱۹ تا ۳۱ و ۱۱۰

۵۵- زرتشت سیاستمدار یا جادوگر

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

در ایران به همان سرنوشتی دچار می‌گردید که در میان هندیان و مردم ژاپن دچار آمده است».<sup>۵۶</sup>

زرتشت نخستین ستایشگر مزدا - نخستین ترانه سرا - نخستین نمایشنامه نویس، و نخستین کسی است که با دکانداران دین به ستیز برخاست و رُخک از چهره زشت دین بازان خدا فروش برداشت.

۳۲/۹

آموزگار بد،  
گفته های دینی را بر می گرداند و پریشان  
می کند.  
و با آموزشهای خود،  
زندگی خردمندان را تباه می سازد.  
و بدین سان،  
مردم را از داشتن سرمایه گرانبهای  
راستی و اندیشه نیک باز می دارد.  
ای مزدا و ای راستی،  
من با سخنانی که از دل بر می خیزد  
به شما گله می آورم و پناه می جویم.

۳۲ / ۱۳

هر نیرویی که گرهم  
در پناه بدترین اندیشه ها  
آرزوی به دست آوردن آن را دارد،  
سرانجام  
زندگی خود او را به تباهی می کشاند.  
و آن زمان است ای مزدا،

<sup>۵۶</sup> - میراث ایران ۵۷، ۵۴

که او با ناله و زاری،  
خواهان شنیدن «پیام پیام آور» تو می‌گردد.  
پیام آوری که راستی را،  
در برابر دشمنان نگاه می‌دارد.

۳۲/۱۴

از دیر باز گِرم  
با یاری کالویها،  
خرد و نیروی خود را  
برای به ستوه در آوردن «پیام آور»  
به کار انداخته اند،  
آنان از دروندان یاری می‌جویندو می‌گویند:  
جهان را باید به تباهی کشاند،  
تا هوم جاودانه به یاری آنان آید.

پیش از ادامه سخن شایسته است که واژه «پیام آور» را که در پاره ای  
از بند های این سرودآمده است، در برگردانهای دیگر نیز نگاهی بیندازیم:

۳۲ / ۱۳

**دکتر حسین وحیدی:**

و آن زمان است، ای مزدا، که او با ناله و زاری،  
خواهان شنیدن «پیام پیام آور» تو می‌گردد.

**دکتر جلیل دوستخواه:**

آنگاه آنان آرزومندانه خواستار «پیام پیام آور» تو خواهند شد که «اشه»  
را در برابر هراس انگیزی وی نگاهبانی می‌کند.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

### ابراهیم پورداود:

آنگاه ناله برآرند به آرزوی پیک پیغمبر تو، که آنان را از نگریستن اشا باز خواهد داشت.

### موبد فیروز آذر گشسب:

ای خداوند خرد آنگاه همین گرگان آزمند با میل شدید آرزوی پیام مقدس پیام آور ترا خواهند داشت، پیام آوری که نیکان و پاکان را در برابر تهدید دشمنان حفظ خواهد کرد.

### دکتر عباس شوشتری:

و آنگاه ای مزدا هر یک از پیروانش به التجا و فریاد خواهند خواست این پیام را که از سراینده سرود و برای تو گفته می‌شود و اینکه تهدید آنان را خلاف اشا باز می‌دارد.

در این برگردان واژه (پیام) به کار رفته است نه (پیامبر). و پیام را سراینده سرود برای مزدا می‌برد نه از مزدا برای مردم.

### دکتر علی اکبر جعفری:

در ضمن ای خدای دانا، کسانی هم که از روی حرص و طمع، از پیام برانیگخته تو آزرده اند حرص و طمع آنان را از دیدار راستی باز می‌دارد.

### موبد رستم شهزادی:

ولی هر زمانی که اینان از کردار زشت خود پشیمان شوند و در پی پیام راستین برآیند پیامبر خدا آنان را می‌پذیرد و به سوی راستی هدایت می‌کند.



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

### هاشم رضی:

چون در جهان جز به تباهی گیتی نپرداختند و آموزشهای برانگیخته مزدا را نشنودند. در آن سرای پسین سخت پشیمانی خواهند برد و آن چه را که بانگ بززند تا درد تَرکشان کند، سودی نخواهد داشت.

### دکتر خسرو خزاعی:

و آن زمان است ای مزدا  
که او با ناله و زاری،  
خواهان پیام تو می‌گردد،  
پیامی که راستی را در برابر دروغ  
پیروز خواهد نمود.

### دکتر آبتین ساسانفر:

گَرَهَمَ (خواستار دروغ) که در جایگاه بدترین اندیشه قرار دارد، آرزوی نیرو می‌کند، او که ویران‌کننده زندگی است. ای مزدا، دودمان ستایشگران تو درخواست دادخواهی دارند که او «گَرَهَمَ» آنها را از دیدن حقیقت و اشا باز دارد.

بایسته یاد آوری است که دکتر آبتین ساسانفر واژه اوستایی «دوتیم dutim» را در برگردان واژه به واژه: «پیام رسان» و موبد فیروز آذر گشسب همان واژه را «پیام» برگردان کرده اند. همچنان واژه اوستایی «مانترانو mantrano» در برگردان واژه به واژه دکتر آبتین ساسانفر «ستایشگر» و در برگردان موبد فیروز آذرگشسب «پیام آور» برگردانده شده است.

دکتر علی اکبر جعفری در گزارش واژه مانتر Manthra می‌نویسد:

این واژه از ریشه «مَن» یعنی اندیشیدن آمده که با فعل متعدی «مان» پسوند وسیله «تَر» چاره‌ی است برای برانگیختن اندیشه مردم.

گاتها پیام خود را «مانثر» و سراینده پیام را «مانثرن» به معنی برانگیزنده و بیدار کننده مغز جهانیان می‌خواند. ما این دو اصطلاح را «پیام اندیش‌انگیز» و «وخشور اندیش‌انگیز» ترجمه کرده ایم.<sup>۷۰</sup>

در اینجا سخن بر سر نا همسانی در کار ترزبانان نیست، سخن بر سر این است که آیا «مانترانو» در چه ستایشگر است یا پیام آور، گیرم که «مانترانو» همان پیامبر باشد، آیا در اینجا سخن از کسی در میان است که پیامی را از اهورا مزدا دریافت کرده و در کار رساندن آن به دیگران است، یا سخن از کسی در میان است که با خرد و اندیشه و پژوهش‌های نستوه خود پرده از راز هستی بر داشته، زبان خدا را که همان زبان هستی است آموخته و می‌خواهد این زبان را به مردم بیاموزاند.

خوب است که بجای هر پاسخی که می‌تواند نادرست باشد، پرسش را با خود زرتشت در میان بگذاریم و پاسخ را از لابلای سرودهای او در پیدا کنیم:

۴۴/۱

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشم را باز گوی،  
چگونه دلدادگان تو با فروتنی،  
ترا بشناسند؟  
کی راه را به دوستی چون من می‌آموزی؟  
و کی در پرتو راستی دلخواه،  
مرا یاری می‌کنی،  
تا اندیشه‌نیک به سوی ما آید؟

<sup>۷۰</sup> - دکتر علی اکبر جعفری.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

در اینجا این زرتشت است که آتش مهر اهورا در دلش زبانه می‌کشد. زرتشت در پی جستجوهای زیاد، راه شناخت مزدا را پیدا کرده است.

این راه نه به یاری جبرئیل پیموده می‌شود و نه بیارمندی روح القدس!!  
پلاس پوشی و خاکستر نشینی هم گرهی از کار زرتشت نخواهند گشود!!  
بنا بر این باید:

- ۱- باید آتش مهر اهورا را به دل داشت، باید «دل داده» بود
- ۲- باید «فروتن» بود و از خود بزرگ بینی دوری گزید.
- ۳- باید «راستی» پیشه کرد، باید راست گفتار و راستکردار و پیماندار بود.
- ۴- باید «اندیشه نیک» را به کار گرفت. یعنی باید از راه برهان آوری و خردپیشگی گوهر هستی بخش خدا را شناخت. خدا در گذرگاه بندگی و چاکری شناخته نمی‌شود.

۴۴/۲

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
چیست سرآغاز و سرچشمه‌بهترین زندگیها؟  
و کسی که در پی آن کوشا است،  
چه پاداشی می‌یابد؟  
و آنکه برگزیده‌همگان است،  
چگونه در پرتو راستی،  
پاک، دوست و چاره ساز زندگی،  
و نگهبان همکارهای مینوی است؟

زرتشت بی آنکه پاسخی از سوی اهورا مزدا دریافت کرده باشد خواهان دانستن رازهای بزرگ زندگانی است، می‌خواهد بداند سرچشمه بهترین زندگی چیست؟؟

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، منکر - هومر آبرامیان

به راستی در سراسر تاریخ اندیشه چه کسی پرستی والاتر از این پرسیده است؟

از آغاز زندگی آدمی بر روی زمین تا به امروز، کدام رازی گرانمایه تر از این فرا روی آدمی بوده است تا در گشودنش بکوشد؟

آیا این پرسش بر آمده از خرد و اندیشه زرتشت است یا از «وحي الهی» و «پیام روح القدس»؟!

زرتشت می خواهد بداند: او و پیروان او که در راه فراهم آوردن بهترین زندگی برای مردمان می کوشند، در پایان چه پاداشی از زندگی و از جهان هستی و از هستی بخش دریافت خواهند نمود؟

در اینجا با گفتن: **(آنکه برگزیده همگان است)** به گزینش خود از سوی **اهورا مزدا - گنوش تشن - اشا و وهومن** در سرود بیست و نهم اشاره می کند و خویشکاری خود را بیاد می آورد تا هم خود و هم ما بیاد داشته باشیم که او برگزیده دستگاه آفرینش برای سرداری و راهبری جهان است.

۴۳/۳

ای مزدا اهورا،  
این از تو می پرسم،  
پرسشم را بازگوی،  
کیست در آغاز،  
آفریدگار و پدر راستی؟  
چه کسی به خورشید و ستارگان،  
راه پیمودن نموده است؟!  
کیست که از او  
ماه، گاه در افزایش و گاه در کاهش است؟  
ای مزدا،  
من خواهان دانستن اینها و چیزهای دیگرم.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

۴۴/۴

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسش‌م را باز گوی،  
کیست آنکه  
زمین را در پایین و آسمان بی‌نشیب را در بالا  
نگاه داشته است؟  
کیست آنکه  
آب و گیاه را آفریده است؟  
کیست آنکه به باد و ابر تیره تند روی داده است؟  
و کیست آنکه،  
اندیشه‌نیک را پدیدار ساخته است!؟

۴۴/۵

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسش‌م را باز گوی،  
کدام استاد کاری  
روشنایی و تاریکی را می‌آفریند؟  
کیست آنکه خواب و بیداری را پدید می‌آورد؟  
کیست آنکه بامداد و نیمروز و شب را می‌نماید،  
که دانا را،  
به انجام بایسته‌های خود فرا می‌خواند!؟

نکته بسیار شایان ژرف نگری در اینجا است که زرتشت با اینهمه پرسش‌های پی‌پی هیچ پاسخی از سوی اهورا مزدا دریافت نمی‌کند!

راستی چرا مزدا اهورا به سرگردانی و پرسش‌های پایان‌ناپذیر این پرسشگر خرد ورز پاسخ نمی‌دهد؟

چرا نمی‌گوید: زرتشت جان!! منم آفریدگار آسمان و زمین و پُری آنها؟! منم که روشنایی و تاریکی را می‌آفرینم!!  
منم که خواب و بیداری و بامداد و نیمه شب را می‌نمایانم!!  
منم که زمین را در این پایین و آسمان بی‌نشیب را در آن بالا نگهداشته‌ام تا بر سر مردمان نیفتد!!  
چرا اهورا مزدا (علم لُذنی) یا دانش سرشتی به زرتشت نمی‌دهد تا او هم مانند پیامبران سامی بتواند (اسرار غیب) را (بی‌حجاب) تماشا کند!؟

چرا جبرئیل و روح القدس را بیاری او نمی‌فرستد تا جام جهان‌نمایی در برابرش بگذارند و چشمان خورشید گونه‌اش دهند تا بتواند به ژرفای تاریکترین رازها هستی بنگرد و نابرده رنج همه گنجهای دانش را از آن خود کند!؟

به راستی چه کسی بزرگتر و والامنش‌تر است؟

آنکه جبرئیل رازهای هستی را بر او می‌گشاید، یا آنکس که می‌کوشد با خرد و اندیشه خود پرده از روی رازها بردارد؟

آنکه (علم لُذنی) دارد یا آنکه در راه شناخت ارزشهای والای هستی از پا نمی‌نشیند؟

۴۴/۶

ای هستی بخش دانا،  
این از تو می‌پرسم، پرسش‌م را بازگویی،  
آیا آنچه را که می‌گویم و نوید می‌دهم،  
همه بر راستی درست است؟!  
آیا پارسایی با کنش خود  
راستی را می‌افزاید؟  
و در پرتو اندیشه نیک،

شهریاری ترا پدیدار می‌گرداند؟  
ای مزدا،  
برای چه کسی  
این جهان بارور و شادی بخش را آفریده ای؟

زرتشت نه تنها پاسخ پرسشهای پیشین خود را دریافت نکرده است، بلکه راستینگی گفتار و کردار و پیام خود را نیز بزیر پرسش می‌برد و با شکی که تنها برازنده مردان بزرگ تاریخ است می‌پرسد:

آیا آنچه را که می‌گویم و نوید می‌دهم، همه برآستی درست است؟!

برآستی کدامیک از پیامبران و پادشاهان و رهبران و فرمانروایان و آموزگاران و فیلسوفانی که نامهای بزرگ دارند تا کنون چنین پرسشی را با خود و با خدای خود در میان گذاشته اند؟

این گونه پرسش، و اینگونه بر خورد با جهان است که زرتشت را تا والاترین پایگاه مردمی فرا می‌برد، جایی که هیچ فیلسوف و پیامبری به آن نرسیده اند.

۴۴/۷

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم، پرسشم را بازگویی،  
چه کسی،  
توانایی مینوی را همراه با پارسایی بیافریدی؟  
چه کسی با فرزاندگی،  
پسر را دوستدار پدر کرد؟  
من می‌گویم  
با این پرسشها و با اندیشه پاک،  
ترا که آفریدگار همه هستی بشناسم.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

زرتشت کوله بار سنگین پرسشهای خود را پیش روی اهورا مزدا نگذاشت تا ترانه ای سروده و سخنی برای سرخوشی گفته باشد!! او می‌خواهد با این پرسشهای اندیشه‌انگیز، رمز و راز هستی و خود هستی بخش را بشناسد، او می‌خواهد رمز و راز بهزیوی و شادمانی را دریابد و به مردم جهان بیاموزاند. به سخن دیگر او می‌کوشد تا زبان خدا را بیاموزد و این زبان به مردم بیاموزاند.

زبان خدا همان زبان هستی است...

زبان خدا همان هنجاری است که بر سراسر هستی مزدا آفریده فرمان می‌راند و آهنگ شادی بخش هستی را همراه با ریتم کیهانی می‌نوازد...

زبان خدا زبانی است که هرکس بیاموزد خدا گونه می‌شود...

زرتشت در پی آموختن این زبان است تا خداگونه شود و مردمان را نیز همانند خود خداگونه کند!!

۴۴/۸

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشم را بازگویی،  
من که به آموزشهای تو می‌اندیشم،  
و با اندیشه نیک سخنانی می‌پرسم،  
چگونه در پرتو راستی،  
به رسایی زندگی دست می‌یابم،  
و از آرامش و شادمانی روان برخوردار می‌گردم؟  
براستی چرا زرتشت در پی آرامش و شادمانی روان است؟  
چرا چیزهای دیگر نمی‌خواهد؟!  
چرا نمی‌خواهد گنج‌های جهان را به او ببخشند!؟



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

چرا نمی‌خواهد مانند اسکندرو ناپلئون و هیتلر بر تخت پادشاهی جهان بنشیند و بر مردم جهان فرمان براند؟!؟

ولی به راستی چه چیزی بالاتر از آرامش و شادمانی روان هست؟!؟

زرتشت در اینجا هم به چیزهای خرد و ریز نمی‌پردازد، او همیشه در پی کلان‌ترین ارزشهاست !!.

۴۴/۹

ای مزدا اهورا،  
این از تو می‌پرسم  
پرسشم را بازگویی،  
چگونه وجدان خود را پاک گردانم و آن را نیاز تو کنم؟  
تا با سر سپردگی به تو،  
و با دانشی که در پرتو شهریاری تو می‌آموزم،  
و با توانایی مینوی،  
و با راستی و اندیشه‌نیک،  
به بارگاه تو راه جویم؟

وجدان پاک و آرامش و شادمانی روان دو روی یک سکه اند، آنکس که وجدان پاک دارد روانش در سرای سرود به شادی نشسته است، و آنکه وجدانی آلوده دارد با آرامش و شادی بیگانه است.

ولی پرسش این است که چگونه می‌توان وجدان را از آلودگیها دور نگهداشت؟!؟

زرتشت می‌گوید: با دانش نیک - در پرتو شهریاری خداوند - با راستی و اندیشه‌نیک - و با آموختن زبان خدا.

۴۴/۱۰

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم، پرسش‌م را بازگویی،  
چیست آن آیین تو  
که برای جهانیان بهترین است  
و همگام با راستی،  
جهان را پیش می‌برد،  
و در پرتو پارسایی،  
کارهای ما را به سوی راستی راه می‌نماید؟  
من با خواست و دانش خود،  
به سوی تو و آیین تو روی می‌آورم.

**می‌پرسد:** چیست آن آیین خداوندی که برای جهانیان بهترین است؟ و  
بیدرنگ می‌افزاید: و همگام با راستی جهان را پیش می‌برد.

چه کسی این سخن را در دهان زرتشت گذاشت؟ زرتشت از کجا دانست  
که بهترین آیین مزدا آن است که همگام با راستی باشد و جهان را بسوی  
بهتری پیش برَد؟ اهورا مزدا که هنوز پاسخی نداده است !!

اهورا مزدا بسیار دانا تر از آن است که پرسشهای زرتشت را پاسخ دهد،  
اهورامزدای زرتشت می‌داند که هر پاسخی بنیاد شریعتی خواهد شد و  
راه چون و چرا را بر مردمان خواهد بست، زرتشت هم این را می‌داند  
از این رو چشم به راه پاسخ اهورا مزدا نمی‌نشیند و دست بر روی  
دست نمی‌گذارد.

براستی اگر او پیش از آغاز پرسش می‌داند که پاسخی در کار نخواهد  
بود، پس چرا می‌پرسد؟

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

آیا دور از خرد است اگر بگوییم که او دارد با خرد خود همپرسی می‌کند؟؟

آیا دور از خرد است اگر بگوییم که زرتشت دارد اندیشه خود را به خرد ناب اهورا مزدا نزدیک می‌کند تا فروغ و روشنایی را دریابد؟؟  
آیا دور از خرد است اگر بگوییم که او دارد زبان خدا را می‌آموزد تا خود پاسخگوی پرسشهای خود باشد؟؟

۴۴/۱۱

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسش‌م را بازگویی،  
چگونه پارسایی،  
به کسانی که آیین ترا آموخته‌اند فرا خواهد رسید؟  
من برای این کار،  
نخستین کسی هستم که برای این کار برگزیده شده‌ام،  
و من پیروان آیین ترا دوست و دیگران را دشمن می‌دارم.

اگر این سخن را بپذیریم که مزدا اهورا زرتشت را برای این کار برگزیده!  
چرا در برابر اینهمه پرسشهای او خاموش نشسته است؟ چرا هیچیک از پرسشهای اندیشه‌انگیز او را پاسخ نمی‌دهد؟

۴۴/۱۲

ای اهورا این از تو می‌پرسم،  
پرسش‌م را بازگویی،  
از میان کسانی که من با آنها سخن می‌پردازم،  
چه کسی راست‌گوار است و چه کسی دروند؟  
من به چه کسی رو کنم؟  
آن که بدی دیده،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

---

یا آن که به بدی گراییده است؟  
و چگونه آن دُروندی را،  
که در برابر بخشایشهای من با من می‌سنیزد،  
بد نشمارم؟

من براستی در شکفتم!!  
این چگونه پیامبری است که هنوز نمی‌داند به چه کسی باید رو کند!!  
مگر پیامبر برای هر کاری از خدا فرمان نمی‌گیرد!!

پس این سرگردانی زرتشت برای چیست؟

چرا مزدا نمی‌گوید برودر برابر گشتاسب بایست و بگو اگر آیین ترا  
نپذیرد من همه کوهها را به دریا می‌ریزم!! زمین را تا بالاترین چکاد  
کوهها بزیر آب فرو می‌برم!! همه شهرهایت را با آتش می‌کشم!! همه گاو  
و گوسپندان و اسبان و الاغان و شترانت را می‌کشم!! هر چه وزغ در  
بارگاه الهی دارم همه را به خانه ات و بسترت و آشپزخانه ات و تغارهای  
خمیرت روانه می‌کنم!!!

راستی چرا اهوره مزدا ای زرتشت هیچ سخن نمی‌گوید؟

۴۴/۱۳

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشتم را بازگویی،  
چگونه خود را از دروغ دور بداریم؟  
و چگونه از آنها که نافرمان اند،  
و برای پیوند با راستی و پیروی از آن  
نمی‌کوشند،  
و به همپرسی با اندیشه‌نیک نمی  
گرایند،  
کناره بگیریم؟

این چگونه پیغمبری است که هنوز نمی‌داند چگونه خود را از دروغ دور  
بدارد؟!؟

چرا مزدا اهورای زرتشت به این سرگردانی پیامبرش پایان نمی‌دهد!؟.

۴۴/۱۴

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشتم را بازگویی،  
چگونه دروغ را به دست راستی بسپاریم؟  
تا با آموزش سخن اندیشه انگیز تو، پاک گردد،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و از این راه،  
به دروندان شکست سخت آید،  
و فریب و آزار آنان از میان برخیزد؟

۴۴ / ۱۵

این از تو می‌پرسم،  
ای مزدا اهورا  
پرسشم را بازگویی،  
چون تو توانایی آن را داری که در پرتو راستی،  
پناه راستان باشی،  
هنگامی که دو گروه ناساز بهم می‌رسند،  
برابر آیینی که بر نهاده‌ای،  
به کدامیک از این دو گروه و در کجا،  
پیروزی می‌بخشی؟

۴۴ / ۱۶

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشم را بازگویی،  
آن کس که در پرتو آموزشهای تو،  
به پیروزی می‌رسد،  
و پناه مردمان می‌گردد کیست؟  
آن رهبر دانای چاره‌ساز زندگی را بمن بنمای،  
و سروش و اندیشهنیک را  
به او و به هر کس که خواستاری،  
ارزانی دار.

زرتشت در پی اینهمه پرسشهایی که برای هیچیک پاسخی دریافت نکرده  
است، تازه می‌پرسد:

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

آن کس که در پرتو آموزشهای اهورا مزدا، به پیروزی می‌رسد، و پناه مردمان می‌گردد کیست؟

شگفتنا! مگر زرتشت نمی‌داند که خود او بود که در سرود بیست و نهم از سوی اهورا مزدا و پرتوهای خداوندیش به سرداری و راهبری جهان برگزیده شد؟ پس این چه پرسشی است که در اینجا دوباره با اهورا مزدا در میان می‌گذارد؟

ولی اگر این پرسش را با درخواست روان جهان در سرود بیست و نهم در کنار هم بگذاریم آنگاه خواهیم دانست چرا دو باره می‌پرسد.

در آنجا روان جهان به اهورا مزدا گفت: رهاننده نیکی که مرا برهاند به من بنمای.

و در اینجا زرتشت می‌پرسد: کیست آنکه پناه مردمان گردد؟ به سخن دیگر: کیست آن رهبر دانای چاره ساز زندگی.

نکته این نیست که زرتشت نمی‌داند پناه مردمان کیست!! او خود می‌داند که در زیر آفتاب کس دیگری جز خود او شایسته راهبری جهان نیست، ولی اینک سختی کار را دیده و دریافته است که بدون یارمندی ایزد یکتا و به کارگیری اندیشه نیک و خرد کارساز اهورایی راه بجایی نخواهد برد. این سختی و بزرگی کار است که او را به اینگونه پرسشها وا داشته است، او نمی‌تواند از راه رفته بازگردد، و نمی‌تواند بدون یارمندی خرد ناب اهورا مزدا سنگهای سنگین را از میانه راه بردارد.

۴۴/۱۷

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشم را بازگویی،

چگونه با رهنمود تو،  
شورمهر ترا در یابم و به تو ببیوندم؟  
تا سخنانم بر دلها نشیند؟  
و با پیامی که از راستی بر می‌خیزد،  
مردمان را  
به سوی جاودانگی رهنما گردم.

بیاد داریم که در سرود بیست و نهم:

۱. و هومن به اهورا مزدا گفت: من تنها یکی را می‌شناسم که به آموزشهای ما گوش فرا می‌دارد، و او زرتشت اسپنتمان است.

پس چرا در اینجا باز می‌پرسد: چگونه با رهنمود تو، شورمهر ترا در یابم و به تو ببیوندم؟ مگر به شور مهری که نسبت به اهورامزدا و جهان آفریدهاو به دل دارد، باور ندارد؟

۲. اهورا مزدا و پرتو های خداوندیش به زرتشت « شیوایی و دلپذیری سخن بخشیدند ».

چرا در اینجا در جستجوی راهی است: تا سخنانش بر دلها نشیند؟ و با پیامی که از راستی بر می‌خیزد، مردمان را به سوی جاودانگی رهنما گردد.

ولی پاسخ همان است که در بالا گفته شد: هر روز که می‌گذرد زرتشت بیش از پیش با خارزار رنجی که پیش پای او است روبرو می‌گردد، او تنها و تهیدست و بی‌کس است، سرود چهل و ششم پیشتر هم ما را با تنهایی و بیکسی و تهیدستی این مرد بزرگ و کار کلانی که به آن دست یازیده آشنا کرده بود:



۴۶/۱

به کدام زمین روی آورم؟  
و به کجا روم؟  
مرا از خویشاوندان و یارانم دور می‌دارند،  
از همکاران نیز مرا خشنودی نیست،  
و نه از شهریاران کشور که هواخواه دروغند.  
ای مزدا اهورا، چگونه می‌توانم ترا خشنود گردانم؟

۴۶/۲

ای مزدا اهورا،  
من می‌دانم چرا ناتوانم،  
نوای من اندک و کسان من کم اند.  
ای اهورا،  
من از این ناکامی نزد تو گله می‌گزارم.  
تو خود نیک در کار من بنگر!!  
من از تو خواهان آن یاری و رامشم  
که دلداری به دلداده‌خود بخشد،  
مرا در پرتو آشه از نیروی اندیشه نیک آگاه کن.

این دو بند، ما را با تنهایی و بی‌کسی زرتشت در کار سترگی که پیش رو  
دارد آشنا می‌سازند، او برآن است تا ارزشها را از زشتی به زیبایی  
دگرگون کند و جهانی نو بیاراید، ولی جزاراده ای آهنین و خردی کارساز  
هیچ ندارد، نه یار و یآوری تا دست او گیرند و نه سرمایه ای تا گره از  
کار او بگشاید، چنین است که گاه دچار شک می‌شود و با اینگونه پرسشها  
می‌خواهد اراده‌خود را استواری بیشتری بخشد.

۴۴/ ۱۸

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،

پرسشم را بازگویی،  
چگونه در پرتو راستی،  
نیروهای دهگانه‌برونی و درونی من،  
زایا و نیرومند و فروزان می‌گردد؟  
تا با آنها، رسایی و جاودانگی را دریابم،  
و آن را نیاز مردمان کنم؟.

در برخی از برگردانها بجای نیروهای دهگانه برونی و درونی سخن از ده مادیان و ده شتر بمیان آمده است، این بند را با نگرش به ارزش آن در برگردانهای دیگر نیز نگاه می‌کنیم:

**دکتر جلیل دوستخواه :** ای مزدا اهوره این از تو می‌پرسم مرا بدرستی پاسخ گوی: چگونه در پرتو «آشه» آن پاداش را بدست آورم؟ چگونه **نیروهای دهگانه** مرا راهبر و روشنگر خواهند شد تا با آنها «رسایی» و «جاودانگی» را دریابم و آنگاه هر دو را بدانان بخشم؟؟  
**ابراهیم پور داود:** این از تو می‌پرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه ای اردیبهشت؛ به آن مزد ارزانی خواهم شد، **ده مادیان با «جفت نر» و یک شتر** که به من پیمان داده شده، ای مزدا، آنچنان که به رسایی و جاودانگی، در بخشایش تو؟

**موبد فیروز آذرگشسب:** ای هستی بخش یکتا از تو پرسشی دارم و خواستارم حقیقت را بر من آشکار سازی، چگونه در پرتو اشا « راستی و پاکی» پاداش دلخواه را که عبارت از **تسلط بر ده مادیان حواس با نیروی اسب** اندیشه است بدست خواهم آورد و به روشنایی حقیقت سرمدی خواهم رسید. ای مزدا از رسایی و جاودانی کی برخوردار خواهم شد تا هر دو بخشش بزرگ را برای رستگاری به مردم جهان ارمغان کنم.

**دکتر عباس شوشتری:** آن از تو می‌پرسم راست بمن بفرما ای اهورا !!  
چگونه آن مزد را بیابم، **ده مادیان و یک اسب و یک شتر** که به من پیمان

نهاده اند بدهند بلکه دوست دارم که بوسیله تو ای مزدا بخشش خرداد و امرداد را به سوی هم نوع بیاورم.

**دکتر علی اکبر جعفری:** اینک از تو می‌پرسم، خدایا، مرا بدرستی آگاه ساز چگونه از راه پاداش ده مادیان و ده اسب و یک شتر را بدست بیاورم تا ای دانا، راز رسایی و جاودانی را دانسته این هر دو را به آنان دهم.

**موبد رستم شهزادی:** ای اهورا - چگونه در پرتو اشا (راستی و پاکی) به درک راه تو و حقایق زندگی پی خواهیم برد؟ و ای مزدا چه وقت از کمال و رسایی خرداد و امرداد برخوردار خواهیم شد؟ و چگونه خواهیم توانست این دو نعمت را به مردم جهان ارمغان کنیم؟

**دکتر خسرو خزاعی:** ای اهورا مزدا، به من بگو، چگونه که بدرستی دریابم. چگونه در پرتو راستی، نیروهای ده گانه برونی و درونی من، زایاو نیرومند و فروزان می‌گردند؟ می‌خواهم با آنها رسایی و جاودانگی را دریابم و هر دو را به مردم جهان ارمغان کنم.

زنده یاد موبد فیروز آذر گشسب در گزارش این بند می‌نویسد:

«در این بند واژه‌هایی به کار رفته که در صورت ظاهر معنی حیوانات را می‌دهند، ولی در باطن رمز‌هایی هستند که دارای مفاهیم عرفانی اند. هنگامی که گاتها به صورت مدون در آمدند نه تنها نویسنده گات‌ها بلکه مردم نیز با رمز و راز اینگونه واژه آشنا بودند و نویسندگان نیازی به گزارش اینگونه واژه‌ها نمی‌دیدند. ولی اکنون پس از گذشت صد ها سال به دلیل نبودن بنمایه‌های بسنده کار شناخت نمادهای اینگونه واژه‌ها سخت گردیده است. اوستا شناسان بیگانه که پایگاه پیامبری زرتشت را بعنوان رهبر روحانی نمی‌پذیرند، بهنگام ترجمه متون اوستا تنها به جنبه مادی و ظاهری کلمات و عبارات اکتفا کرده و کوششی ندارند تا جنبه معنوی و عرفانی عبارات را درک کنند و به همین دلیل هنگامی که زرتشت در این بند از اهورا مزدا در خواست پاداشی مانند ده مادیان و یک اسب و یک شتر می‌کند آن را حمل بر دوران

و محیطی می‌نمایند که هدیه کردن چنین حیوانات سودمندی از بزرگترین آرزوهای مردان آن دوران محسوب می‌شده است و هیچگونه ایرادی هم در آن نمی‌بینند، ولی هنگامی که یک ایرانی به چنین آرزو و پاداشی آنهم از سوی پیامبر والامنشی مانند زرتشت می‌اندیشد جملات را بچگانه و بسیار سست می‌یابد. ولی اگر به مفهوم واقعی واژه‌هایی مانند: ده مادیان و یک اسب و یک شتر از دیدگاه عرفانی بنگریم خواهیم دید که چه در خواست باشکوهی از جانب اشو زرتشت شده است.

تارا پور والا در بر رسی کتاب کاتو پانیشاد Katopanishad و دیگر پژوهشهای ارزشمند خود روان آدمی را همانند راننده گردونه - تن او را خود گردونه - و نیروهای دهگانه تنی و روانی او را به اسبانی همانند کرده است که گردونه یا تن آدمی را با خود به اینسو و آنسو می‌کشاند.

روان آدمی که گردونه ران است باید آرزوها و خواست‌های دون پیه‌آدمی را که همانند اسب سرکشی است مهار کند.<sup>۵۸</sup>

بنا بر این اشو زرتشت از اهورا مزدا خواستار آن است تا نیروهای دهگانه تنی و روانی او را پایداری و توانمندی بخشد.

۴۴/۱۹

ای اهورا،  
این از تو می‌پرسم،  
پرسشم را بازگویی،  
زمانی که نیازمندی با سخنانی راستین  
نزد کسی می‌رود،  
و آن کس پاداش بایسته به او نمی‌دهد،  
سزای کنونی این کس چیست؟!  
من از آنچه در انجام به او خواهد رسید،  
آگاهم.

۴۴/۲۰

ای مزدا این را نیز می‌پرسم،  
چگونه دیو یسنان می‌توانند شهریارانی نیک  
باشند؟  
آنهایی که،  
با یاری گرینها و کاویها و اوسیج‌ها،  
جهان را به خشم و آزار کشانده‌اند،  
و مردمان را به ناله و فغان در آورده‌اند،  
و هیچگاه بر پایه راستی نبوده‌اند،  
و برای پیشرفت و آبادانی جهان نکوشیده‌اند.

در واژه به واژه‌های سرود که یکی از دل‌انگیزترین سرودهای زرتشت است یک نکته به روشنی پیدا است: آنکه می‌پرسد زرتشت است، و آنکه هیچ پاسخی نمی‌دهد مزدا اهورا است!! و این بزرگترین شاهکار زرتشت است!!.. چرا که اگر اهورا مزدا به هر یک از این پرسشها پاسخی هر اندازه کوتاه می‌داد، آن پاسخی زیر بنایی می‌شد برای «مذهب» و شریعتی خرد سوز برآلوده‌های آن بنا می‌گردید.

زرتشت بسیار خردمند تر از آن بود که خود را گرفتار دامی کند که پیامبران دیگر در آن فرو افتادند!!

زرتشت می‌دانست که هر زمان «اهوره مزدا» یا «یهوه صباوت» یا «پدرآسمانی» و یا «الله» با پیامبری به گفتگو نشسته، و یا به یارمندی جبرئیل پیامی برای او فرستاده‌اند، روزگار مردمان تباہ گردیده است:

«روزی ورقه بن نوفل به خدیجه دختر خویلد گفته بود: از او بپرس این کسی که نزد او می‌آید کیست؟ اگر میکاییل باشد برای او دستور آسایش و آرامش و نرمی، و اگر جبرئیل باشد فرمان کشتن و برده گرفتن آورده است.»

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

خدیجه از رسول خدا پرسید و رسول پاسخ داد که جبرئیل است!! پس خدیجه به پیشانی خود زد.<sup>۵۹</sup>»

این تنها جبرئیل نیست که فرمان کشتن و برده گرفتن و سیه روزگاری برای مردم می‌آورد، در هر کجا و در هر زمان که خدایی با پیامبرش سخن گفته روزگار مردم به تیرگی گراییده است. حتی اگر آن خدا «اهورا مزدا» بوده باشد.

پس از یورش اسکندر و از میان رفتن اوستای کهن، آیینهای پیش از زرتشت دوباره جان گرفتند و **کرپن ها** و **اوسیج ها** و کیشبانان آیینهای میترایی- پرستندگان ایزد بانو آناهیتا - زروانیان که همگی **مُغ و موبد** نامیده می شدند از تاریک خانه های خود بیرون خزیدند و این بار **بنام زرتشت!!** به گسترش آیین خود پرداختند.

در دوره ساسانی آیین های نو بنیاد مانوی و مزدکی نیز در کنار مسیحیت و یهودیت و مندایی و بودایی و برهمنی به آیینهای پیشین افزوده شد و آشوبی بزرگ در دین ایرانیان پدید آمد بگونه ای که بیم تکه پاره شدن ایران و جدا سری پیروان این آیینها هراسی در دلها پدید آورد و کوشش برای بنیاد گذاری یک دولت نیرومند و یک دین فراگیر ملی آغاز گردید.

موبدان بزرگی مانند «**کرتیر**» و «**آذرباد مهراسپند**» بنام زنده کردن آیین «**مزد یسنی**» و «**بهدینی**» اوستای کنونی را گردآوری کردند و با سختگیریهای بسیار خون آلود آنرا بنام زرتشت به مردم پذیراندند.

چنین شد که بسیاری از باورهای ناسازگار با آموزه های زرتشت مانند: دوگانگی اهورا و اهریمن- پیشگویی و باور داشت به سرنوشت- اهریمنی بودن سرشت زن- جدایی لایه های گوناگون مردم از یکدیگر- برتری

۵۹- تاریخ یعقوبی برگردان دکتر محمد ابراهیم آیتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی رویه ۳۷۸

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر-هومر آبرامیان

مغان و آزادی آنان در دستیازی به جان و مال مردم- و بسیاری پندارهای بیمارگونه دیگر که زرتشت با آنها ستیزیده بود دوباره جان گرفتند و این بار بنام خود زرتشت به میدان آمدند!!

پس از فروپاشی دودمان ساسانی و چیره شدن آیین تازیان بر ایرانزمین، ایرانیانی که به آیین نیاکان خود دلبستگی داشتند همین اوستای گردآوری شده مغان را گرامی تر از جان خود پاس داشتند و زادمائی به زادمان دیگر سپردند و تا به زمان ما فراز آوردند.

امروزه هر اوستا شناسی می‌داند که بجز هفده سرود «گاتها» که در لابلای یسناها بجای مانده اند، دیگر بخش های اوستا نه تنها کمترین پیوندی با زرتشت ندارند بلکه در بسیاری از زمینه ها نا سازگار با آموزشهای زرتشت اند.

بخشی از اوستای امروز همان «وندیداد» است که بدست موبد کرتیر و همکاران او نوشته شد، همان چیزی که مایه تیره روزگاری ملت ایران گردید. در «وندیداد» بود که اهورا مزدا لب به سخن گشود و شالوده های تباهی و تیره روزگاری ملت ایران را بنیاد گذاشت:  
**اهوره مزدا به زرتشت گفت : ای زرتشت ای نیکوکار!!**

«از من که آفریدگارم، که بهتر از همه آفریدگانم؟! که داناترینم!! که بهترین پاسخ گوینده ام هر پرسشی را از من بشود!!  
از من بپرس که ترا بهتر است !! که ترا شادی بخش تر است.»<sup>۶۰</sup>

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

«ای اهوره ! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای اشون!

<sup>۶۰</sup>- فرگرد ۱۸ پارہ ۷

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

تو - که آهوره مزدایی - جز من که زرتشتم - نخست با کدام یک از مردمان، همپرسگی کردی؟  
کدام کس بود که تو دین آهوره و زرتشت را بدو فراز نمودی؟

آهوره مزدا پاسخ گفت:

ای زرتشت آشنون!

جم هور چهر خوب رمه، نخستین کس از مردمان بود که پیش از تو ای زرتشت - من - آهوره مزدا - با او همپرسگی کردم و آنگاه دین آهوره و زرتشت را بدو فراز بنمودم. <sup>۶۱</sup> «

«ای دادار جهان استومند! ای آشنون  
کسی که مُردار مردمان یا سگان را به خاکی سپارد و تا شش ماه از خاک بر نیاورد، پاد افره گناهِش چیست؟  
آهوره مزدا پاسخ داد:  
پانصد تازیانه با «آسپهه اشترا» پانصد تازیانه با «سروشو - چرن». <sup>۶۲</sup> «

«زرتشت از آهوره مزدا پرسید:  
ای دادار جهان استومند! ای آشنون کسی که گفتار پیمان را بشکنند، پاد افره گناهِش چیست؟  
آهوره مزدا پاسخ داد:  
سیصد تازیانه با آسپهه اشترا - سیصد تازیانه با سروشو - چرن. <sup>۶۳</sup> «

«زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

<sup>۶۱</sup> - وندیداد - فرگرد دوم برگردان جلیل دوستخواه

<sup>۶۲</sup> - فرگرد سوم بخش چهارم، همان

<sup>۶۳</sup> - فرگرد چهارم بخش دوم



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

ای دادار جهان استومند! ای آشون! آیا این راست است که تو آب را با ابرها و باد، از دریای فراخکرت روان می‌کنی؟

که تو اهوره مزدا آبها را بر مُردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرمین، و استخوانها روان می‌کنی و آنگاه آنها را پنهانی باز می‌گردانی؟  
که تو اهوره مزدا - آن آبهارا به دریای «پوتیک» باز می‌گردانی؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

آری ای زرتشت!! چنین است که گفتم!!

من آهوره مزدا- آبها را با ابرها و بادها از دریای فراخکرت روان می‌کنم.<sup>۶۴</sup>

«زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره!! ای سپندترین مینو، ای دادار جهان استومند، ای آشون، کدام است مرگ آورترین کردار مردمان که نیروی رنج آور دیوان را تا بدان پایه می‌افزاید که آیین پرستش و نیاز آوری برای آنان برگذار شده باشد؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

چنین کرداری آن است که کسی موی خویش را شانه زند یا بتراشد یا ناخنهای خود را بگیرد و موی و ناخن از تن جدا شده را در گودال یا شکافی بریزد.<sup>۶۵</sup>

«زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهان استومند، ای آشون، هر گاه در خانه مزدا پرستان زن آبستنی پس از بارداری یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا

<sup>۶۴</sup>- فرگرد پنجم بخش چهارم  
<sup>۶۵</sup>- فرگرد پنجم بخش چهارم

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

هشت یا نه یا ده ماهه کودکی مُرده بزاید، مزدا پرستان آن را به کجا باید ببرند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

به جایی در آن خانه زرتشتی که زمین آن بی آب و گیاه ترین جا باشد! گله های گاوان و گوسپندان کمتر از آن بگذرند، آتش - پسر مزدا اهوره - کمتر در آن افروخته شود، دسته های برسم و یژهایین کمتر بدان برده شود، مردم اشنون کمتر از آن بگذرند.

چه اندازه دور از آتش؟ چه اندازه دور از آب؟ چه اندازه دور از دسته های برسم و یژهایین؟ چه اندازه دور از مردم اشنون؟

اهورا مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش! سی گام دور از آب! سی گام دور از دسته های برسم! سه گام دور از مردم اشنون. مزدا پرستان باید گرداگرد آن جا چینه ای برآورند و در درون آن او را خوراک و جامه دهند.

ای دادار جهان استومند! ای اشنون! نخستین خوراکی که بدان زن باید داده شود چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید سه یا شش یا نه جام گمیز (شاش) آمیخته با خاکستر بیاشامد تا گور درون زهدان وی شسته شود. «<sup>۶۶</sup>

«ای دادار جهان استومند! ای اشنون!

زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند تا کی باید کشت ناشده رها شود؟

<sup>۶۶</sup>- فرگرد ۵- ۴۵

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، سُگر - هومر آبرامیان

اهورا مزدا پاسخ داد:  
زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند باید تا یکسال کشت نشده  
رها شود!!

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!، اگر کسی استخوانی از سگان یا  
مردمان مرده، همچند بند سرانگشت کوچک را بر زمین بیندازد و چربی  
یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند پاد افره گناهش چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:  
سی تازیانه با اَسپَهه- اَشترا و سی تازیانه با سَروشو - چَرَن  
ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدا ای اَشَوَن!  
دُروج «نَسو» کدام بخش از بستر و بالش مرده را به گند پلیدی و ناپاکی  
می آلاید؟

اهوره مزدا پاسخ داد:  
دُروج «نَسو» لایه رویی بستر مرده و جامه و زیر پوش وی را به گند  
و ناپاکی می آلاید.

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدا ای اَشَوَن!  
ایا چنین جامه ای را - جامه ای که با مردار سگ یا آدمی برخورد  
داشته است می توان پاک کرد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:  
ای زرتشت اَشَوَن! آری می توان آن را پاک کرد.  
چگونه می توان آن را پاک کرد؟  
اگر جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده شده باشد، مزدا پرستان  
باید آن را پاره پاره کنند در زیر خاک فرو برند.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

اما اگر آن جامه با منی و خوی یا چرک و یا قی آلوده نشده باشد، مزدا پرستان باید آن را با گمیز «شاش» بشویند!!

اگر آن جامه چرمی باشد، باید آن را سه بار با گمیز بشویند، سه بار خاک مال کنند، سه بار با آب بشویند و از آن پس سه ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

اگر آن جامه بافته باشد، آنان باید آن را شش بار با گمیز بشویند، شش بار خاک مال کنند، شش بار با آب بشویند و از آن پس تا شش ماه در هوای آزاد در کنار پنجره‌خانه بگذارند.<sup>۶۷</sup> «

«ای دادار جهان استومند! ای اشون  
اگر در خانه مزدا پرستان، زنی باشد که خون دشتان - خواه دشتان  
بهنجار، خواه دشتان نابهنجار - از وی روان شود، مزدا پرستان چه  
باید بکنند؟

آهوره مزدا پاسخ داد :  
باید راه رفت و آمد او را از هر گونه گل و بوته ای پاک کنند (تا مبدا آنان  
را بیالاید)، و درجایی که او باید بماند، خاک خشک بر زمین بپاشند و برای  
او ساختمانی برپای دارند (تا مبدا بر اثر برخورد او با زمین، زمین آلوده شود)، که  
همچند یک دوم یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم بلندای خانه، از  
خانه بلندتر باشد تا مبدا نگاه او بر آتش بیفتد!!

ای دادار جهان استومند ای اشون  
اگر مردی بارها آگاهانه با زن دشتان، دشتان مرزی کند (با زنی که عادت  
ماهانه دارد بیامیزد) پاد افره گناه آن مرد چیست؟

<sup>۶۷</sup> - بخش سوم فرگرد هفتم

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

اهوره مزدا پاسخ داد:

نخستین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، سی تازیانه با اسپهه-  
آشتر، سی تازیانه با سروشو- چرن.

چهارمین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، اگر تن زن را زیر  
جامه بفشارد، اگر ران نا پاک او را - بی آنکه با او در آمیزد بفشارد پا  
افره گناهِش چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اسپهه آشتر نود تازیانه با سروشو چرن پاد افره گناه او  
است. کسی که با زن دشتان به کامجوی درآمیزد، کردار او بهتر از کردار  
کسی نیست که تن مرده پسر خویش که از خون خود او زاده شده و به  
ناخوشی (ننیزه؟؟) مرده است بسوزاند و چربی تن وی را در آتش  
بریزد.

همه این گونه گناهکاران که «دروج» به پیکرشان راه یافته است  
خوارشمارندگان «داد» اند و همه خوار شمارندگان داد سرکشان در برابر  
آفریدگارند، و همه سرکشان در برابر آفریدگار نا آشوندند، و پاد افره هر نا  
آشونی مرگ است!!<sup>۶۸</sup>

«زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهان استومند! ای آشون! اگر کسی تمام پیکر سگ یا آدمی  
مرده را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو  
نشیند، پاد افره گناهِش چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

<sup>۶۸</sup> - فرگرد شانزدهم بخش سوم

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

هزار تازیانه با اسپهه - اشترا، هزار تازیانه با سروشو چرن»<sup>۶۹</sup>

«زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

کیست که ترا به تلخ ترین اندوه دچار می‌کند؟ کیست که ترا به تلخ ترین درد، دردمند می‌کند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت! چنین کسی «جهی» (زن روسپی) است که به روسپیگری در پی آشون و نا آشون، مزدا پرست و دیو پرست و نیکوکار می‌رود.

نگاه او یک سوم از سیلابهای روان کوهساران را می‌خشکاند!  
نگاه او یک سوم از گیاهان رویان زیبای زرین فام را می‌پژمراند.  
نگاه او یک سوم از رستنیهایی را که پوشش زمین است می‌پژمراند!  
از نیرومندی و توان آشون مرد می‌کاهد!  
ای سپیتمان زرتشت!

براستی من - اهوره مزدا - می‌گویم:

چنین آفریدگانی بیش از شیبیا (مارتند خزنده) بیش از گرگان زوزه کش،  
بیش از ماده گرگی درنده که بر گله شبیخون زند، بیش از ماده غوکی که  
با هزار گله از تخم هایش بر آنها فرود آید سزاوار کشتن اند!!»<sup>۷۰</sup>

این چند نمونه برای آن آورده شد تا شکوه گاتهای زرتشت نمایان تر شوند!!  
پرسشها و پرسشها و پرسشها، بی هیچ پاسخی در پی؟

این، آن فروغ تابناکی است که برآیین زرتشت پرتو می‌افشاند و آیین  
زرتشت را در بالاترین پایگاه اندیشه جای می‌دهد؟

<sup>۶۹</sup> - فرگرد ششم بخش دوم  
<sup>۷۰</sup> - فرگرد هجدهم بخش چهارم

این آن چینه ای است که آیین زرتشت را از آیین های «پاسخ دار» جدا می‌کند.

این همان نکته باریک تر از مویی است که پایگاه والای زرتشت را بسی فراتر از فیلسوفان و پیامبران فرا می‌برد؟

آیین زرتشت آنچنان پاک و ساده و شفاف است که مردمان را از خود می‌گریزند!!؟

این مردم که ما مییم آنچنان به خرافه بافیها و معجزات پیامبران و جهان غیب و شب اول قبر و پل صراط و حور و غلمان و حمیم جهنم و مار غاشیه و جن و پری و شفاعت امام و جز اینها دل باخته ایم که سادگی پیام زرتشت چنگی بدل ما نمی‌زند!! از اینرو برای اینکه آیین را پر کشش تر کنیم خود به تنیدن می‌پردازیم و آیینی پدید می‌آوریم که به همه چیز همانند است جز به پیام خجسته زرتشت.

گرامی نامه اوستا خود گواه زنده ای است بر این سخن، اوستا نشان دهنده کوششی است پیگیر در درازای زمان برای اینکه آیین زرتشت از دیگر آیین ها آسمانی پس نماند و خدای ناکرده کم نیاورد!! با اینهمه هنوز هم دل انگیز ترین نامه دینی است و می‌تواند بس بسیاران را شیفته خود کند چرا که با همه دور شدن از آموزشهای زرتشت هنوز هم از پرتو پیام او بهره‌فروان دارد، با اینهمه پیام زرتشت چیز دیگری است و اهورا مزدای زرتشت هیچ همانندی با اهورامزدای اوستا ندارد!!

اهوره مزدای زرتشت پاسخ همه پرسشها را در تکه تکه های «هستی» داده است!! و زرتشت پرسشگری است که می‌خواهد پاسخ پرسشهای خود را از لابلای همین تکه ها دریابد، از اینرو می‌کوشد تا از راه نگاه کردن به این هستی بیکران زبان خدا را بیاموزد، کاری که هیچ پیامبر و فیلسوفی تا کنون نکرده است، و همین جستجو است که پایگاه زرتشت را از همه فیلسوفان و پیامبران بالاتر برده است.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوهشگر - هومر آبرامیان

اهورا مزدای زرتشت پرسشهای او را با رنگین کمان پاسخ می‌دهد...

راستی- ریتم کیهانی- هنجار آفرینش- مهرگستری- شادی پراکنی-  
پیماننداری- پارسایی- راستکاری- شهریاری- کوشش در بنا کردن روستا  
و شهر و کشوری آباد - آزادمنشی- ستیز با اهریمنی رایات- همپرسی با  
خرد- نوشوندگی- آزادگی- فروتنی- نرمخویی- پیش برد جهان...

اینها همه واژه های خدایند که همانند آبشاری بر زبان زرتشت جاری می  
شوند و جهان را به بهترین ارزشها می‌آرایند!

زرتشت از راه خرد دریافته بود که بسیار چیزها در یک زمان خوب و در  
زمان دیگر بدند، در جایی خوب و در جای دیگری بدند، درجایی سود  
بخش و در جای دیگری زیان آورند، از این رو نمی‌توان (شریعتی  
ایستا) بنیاد گذاشت که در همه جا و در همه زمانها و برای همه مردمان  
خوب و پسندیده و سود رسان باشد.

او که می‌رفت تا نخستین سنگ بنای تاریخ اندیشه را پی بگذارد، بجای  
شریعتی ایستا و خرد سوز، از فرشگرد سخن به میان آورد، از  
نوشوندگی جهان سخن گفت، از نو به نو کردن ارزشها، از اندیشه های  
نو، از دریافت های تازه به تازه- از دانش نو، و همه اینها را از خود  
هستی بیکران آموخت.

هر پژوهشگری که سرود چهل و سوم را بزرگی باز بنگرد به روشنی در  
خواهد یافت که آنچه بر زرتشت فراز آمد اندیشه بود نه الهامات غیبی!!

آنچه زبان و پیام خدا را به زرتشت آموزش داد خود هستی بود نه  
جبریل!! آنچه زرتشت را فراتر از دیگران برد و بر پایگاه سرداری  
جهان نشانید، خرد کارساز و پارسایی او بود نه (علم لدنی).



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

پیامی که زرتشت دریافت کرد و چگونگی دریافت این پیام در سرود چهل سوم به روشنی دانسته می‌شود:

۴۳/۱

مزدا اهورای همه توانا  
چنین بر نهاده است  
که خوشبختی از آن کسی است  
که ب دیگران خوشبختی رساند.  
من برای پیشرفت و نگاهداشتن آیین راستی،  
خواهان استواری و توانایی ام.  
ای پارسایی!  
آن پرتوی را که پاداش زندگی نیک منشانه است،  
به من ارزانی دار.

۴۳/۲

و همچنین بهترین پاداش ها  
از آن کسی خواهد بود  
که خواستار روشنایی است،  
و به دیگران روشنایی بخشد.  
ای مزدا اهورا،  
با خرد پاک خود،  
و در پرتو راستی،  
دانش برخاسته از اندیشه نیک را  
به من ببخشای،  
تا از زندگی درازشادمانه برخوردار گردم.

۴۳/۳

پس بر راستی،  
بهترین نیکی ها به کسی خواهد رسید،

که در زندگی مادی و مینویی،  
راه راست خوشبختی  
که ما را به درگاه اهورا می‌رساند،  
به ما بیاموزاند.  
ای مزدا، سرانجام،  
در پرتو دانش نیک و پاکی و پارسایی،  
دلدادگان تو به تو می‌پیوندند

۴۳/۴

ای مزدا هنگامی ترا پاک شناختم  
که در یافتم، تو با نیروی خود،  
خواست ما را برآورده می‌سازی،  
و دروندان و راستان را به کیفر می‌رسانی،  
و با فروغت، که از راستی نیرومند است  
و به دلها گرمی می‌بخشد،  
ما را از توان اندیشه نیک  
برخوردار می‌گردانی.

۴۳/۵

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم،  
که ترا در سرآغاز زندگی دیدم  
و دریافتم  
که تو برای گفتار و کردار پاداش بر نهاده ای  
بدی برای بدان و نیکی برای نیکان  
آیینی که در پرتو هنر و خرد تو،  
تا انجام آفرینش و پایان زندگی  
به جای خواهد ماند.

۴۳/۶

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

ای مزدا آن زمان که  
خرد پاک تو فراز آید،  
توانایی مینوی و اندیشه نیک،  
با گنش خود  
جهان را به سوی راستی پیش می‌راند،  
و پارسایی،  
آیین خرد ترا  
که کسی آن را نتواند فریفت،  
به رادان می‌آموزاند.

۴۳/۷

ای مزدا اهورا  
آنگاه ترا پاک شناختم که،  
اندیشه نیک بر من فراز آمد و پرسید:  
که هستی و از کیستی؟!  
و در برابر پرسشها و دو دلی‌های روزانه،  
در باره جهان و خودت  
چه راهی می‌شناسی و می‌نمایی.

۴۳/۸

نخست به او گفتم، (به اندیشه نیک گفتم)  
منم زرتشت،  
و تا آنجا که در توان دارم،  
دشمن سرسخت دروندان  
و پناه نیرومند راستانم  
ای مزدا، می‌خواهم،  
تا آن زمان که ستایشگر و درودگوی تو هستم،  
پیوسته از نیروی بیکران تو برخوردار گردم.

۴۳/۹

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم که،  
اندیشه نیک بر من فراز آمد و پرسید:  
به که نماز می‌آوری؟  
گفتم: به فروغ مزدا نماز می‌آورم،  
تا مرا تاب و توان هست  
دل به راستی می‌بندم.

۴۳/۱۰

ای مزدا،  
پس مرا به سوی راستی دلخواه من  
راه بنمای،  
تا با پیروی از پارسایی آن را در یابم.  
و از ما پپرس و ما را بیازمای،  
که پرسش و آزمون تو است،  
که راهبران را  
نیرومندی و برتری بخشد.

۴۳/۱۱

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم که،  
اندیشه نیک بر من فراز آمد،  
و من، از سخنان تو آموختم و در یافتم که،  
گسترش آیین تو در میان مردمان دشوار است،  
اما من،  
آنچه را که به نزد تو بهترین است،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

به انجام می‌رسانم.

۴۳/۱۲

آنگاه،  
به من سخنی گفتی که چونان نشنوده بودم،  
گفتی به سوی راستی روم،  
تا دانا گردم،  
بکوشم تا سروش در دلم آوا دهد،  
و در پرتو روشنایی آن دریابم  
که به هر دو گروه نیکان و بدان،  
پاداش و کیفر بایسته داده خواهد شد.

۴۳/۱۳

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم که،  
اندیشه نیک بر من فراز آمد،  
بدو گفتم:  
برای رسیدن به آماجم،  
مرا زندگی درازی آرزو است،  
آن زندگی دلخواه،  
که تنها تو می‌بخشی،  
و در توان شهریاری تو ست.

۴۳/۱۴

ای مزدا،  
همان گونه که مرد دلیر و توانا،  
به دوست خود شادمانی می‌بخشد،  
تو نیز با شهریاری خود،  
و در پرتو راستی،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

به پیروان من  
شادمانی ارزانی دار.  
من بپا خواهم خاست،  
و همراه با همه آنهایی که  
سراینده سخن اندیشه انگیز تو هستند،  
پشتیبان آموزشهای تو خواهم بود.

۴۳/۱۵

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم که،  
که اندیشه نیک بر من فراز آمد  
و مرا آموخت که،  
بهترین راه بالندگی مینوی،  
اندیشیدن در آرامش است!!  
و راهبر هرگز نباید در پی خشنودی دروندان  
باشد!!  
زیر آنان  
پیوسته با راستان راه دشمنی می‌پویند.

۴۳/۱۶

ای اهورا،  
پس زرتشت  
برای خویشتن پاکترین اندیشه‌ها را  
بر می‌گزیند.  
باشد که  
در پرتو راستی،  
زندگی مادی ما نیرو گیرد،  
پارسایی و توانایی مینویی  
زندگی مادی ما را تابان بگرداند،

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و اندیشه نیک  
کارهای ما را به پاداش نیکو برساند.

آن کسانی که زرتشت را در کنار پیامبران دیگر می‌نشانند و از این بزرگمرد تاریخ اندیشه یک پیام رسان بی اراده می‌سازند، نه پیام زرتشت را درست دریافته اند نه شناختی از سرشت پیامبری دارند.

در اینجا نگاهی به شیوه‌گزینش پیامبران از سوی یهوه و الله و کردو کار آنان خواهیم انداخت تا بدانیم که پیامبر کیست و کردو کارش چیست!! و سپس یکبار دیگر این پرسش را در میان خواهیم گذاشت که آیا پراستی زرتشت یک پیامبر است؟.

این بررسی را از خود ابراهیم آغاز می‌کنیم که بنیاد گذار سه دین بزرگ یهودیت - مسیحیت و اسلام است و نخستین کسی بود که با خدا به گفتگوی رو در رو نشست.

دور نیست که برخی از خوانندگان ارجمند این دفتر بپرسند درجایی که سخن از زرتشت در میان است چرا ما باید به گزارش کردوکار پیامبران دین‌های ابراهیمی پردازیم، ما را با پیامبران دیگر چه کار؟

در پاسخ این گروه می‌گوییم: تا زمانی که ما سرشت این پیامبران را نشناسیم آموزگار بزرگ خود را همچنان «پیامبر» خواهیم نامید. خوب است که یکبار برای همیشه سنگها را بکنیم و گفتنی‌ها را بگوییم، بنا براین از این گروه از خوانندگان ارجمند این دفتر خواهش می‌کنم با شکیبایی این سرگذشت‌ها را پی‌بگیرند تا در پایان این گزارش بشود یکبار دیگر این پرسش را بمیان کشید که آیا پراستی زرتشت پیامبر است؟.

«... خداوند در بلوطستان مَمری بر ابراهیم ظاهر شد، و او در گرمای روز بدر خیمه نشسته بود ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که اینک سه

مرد (خدا به همراه دو فرشته اش) در مقابل او ایستاده اند و چون ایشان را دید از درخیمه باستقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد و گفت ای مولی اکنون که منظور نظر توشدم از نزد بنده خود مگذر، اندکی آب بیاورند تا پای خود را شسته!! در زیر درخت بیارامید و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید زیرا برای همین شما را بر بنده خود گذر افتاده است...

گفتند آنچه گفتی بکن!! پس ابراهیم بخیمه نزد ساره شتافت و گفت سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کرده و آن را خمیر کن و ابراهیم بسوی رَمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته بغلام خود داد تا بزودی آنرا طبخ نماید پس کره و شیر و گوساله را که پخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند...»<sup>۷۱</sup>

«... موسی گله پدر زن خود را شبانی می کرد، خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شدو گفت: ای موسی ای موسی!! موسی گفت لبیک!! خداوند گفت بدین جا نزدیک مشو، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است!! من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب!! هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و نزول کردم تا آنها را از دست مصریان خلاصی دهم... پس اکنون بیا تا ترا به پیامبری نزد فرعون بفرستم...»

موسی می کوشد تا بدستاویز لکنت زبانی که دارد از زیر بار پیامبری بگریزد، ولی خدا این بهانه را نمی پذیرد و می گوید برو به فرعون بگو **خداوند چنین می گوید: اسرائیل پسر من و نخست زاده من است!** بتو می گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی

<sup>۷۱</sup> - ادامه داستان را در باب هجدهم سفر پیدایش و زشتکاریهای ابراهیم را در باب بیستم بخوانید.



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

همانا پسر تو یعنی نخست زاده ترا می‌گشتم!!.. ولی من دل او را سخت خواهم کرد تا قوم را رها نکند تا من بتوانم قدرتم را به او نشان دهم...

بدین ترتیب از یک سو خواستار آزاد سازی بنی اسراییل می‌شود و از سوی دیگر دل فرعون را سخت می‌کند تا بتواند قدرتش را نشان دهد و بلا در پی بلا بر سر مردم بیگناه مصر بباراند.

### دربلای نخست:

... خداوند به موسی گفت عصای خود را بگیر و دست خود را بر آب های مصر دراز کن بر نهرها ایشان و جویهای ایشان و دریاچه های ایشان و همه حوضهای آب ایشان تا همه خون شوند و در تمامی زمین مصر در ظروف سنگی و چوبی خون خواهد بود... و موسی چنین کرد.. و رود نیل و همه رودهای دیگر و همه تالاب های مصر پر از خون شدند و ماهیان مردند و رودها گندینند..

### دربلای دوم:

...خداوند به موسی گفت نزد فرعون برو و به وی بگو خداوند چنین می‌گوید.. اگر از رها کردن قوم من ابا کنی همانا من تمامی حدود ترا به وزغها مبتلا سازم! و نهر وزغها را بکثرت پیدا نماید بحدی که برآمده بخانه ات و خوابگاهت و بسترت و خانه های بندگان و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت در خواهند آمد! و بر تو و قوم تو وزغها برخواهند آمد...

و موسی عصای خویش بر نهر ها و جویها و دریاچه ها زد، وزغها برآمده زمین مصر را پوشانیدند...

و وزغها درخانه ها و از دهات و از صحراها مردند..

و زمین متعفن شد!

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

### در بلای سوم:

و خداوند به موسی گفت به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.. پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در سراسر خاک مصر پشه گردید..

جادوگران به فرعون گفتند این انگشت خدا است!! اما فرعون را دل سخت شد و بدیشان گوش نگرفت چنانکه خداوند گفته بود...

و خداوند ب[ موسی گفت بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست و بگو خداوند می‌گوید قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، زیرا اگر قوم را رها نکنی همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه‌هایت انواع مگسها فرستم و خانه‌های مصریان و زمینی نیز که برآند از انواع مگسها پر خواهد شد.. تا بدانی من خدا هستم!!

### در بلای چهارم:

و خداوند ب[ موسی گفت نزد فرعون برو و بوی بگو یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند، زیرا اگر از رهایی دادن آنان ابا نمایی و ایشان را باز نگاه داری همانا دست خداوند بر چارپایان تو که در صحرا اند دراز خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسپندان با وبایی سخت.. پس در فردا خداوند این کار را کرد و همه چارپایان مصریان مُردند..

### در بلای پنجم:

...خداوند ب[ موسی و هارون گفت از خاکستر کوره‌های خود را پرکرده بردارید و موسی آنرا بحضور فرعون بسوی آسمان برافشاند و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد..

## زرتشت چه می گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

پس از خاکستر کوره گرفتند و بحضور فرعون فرستادند و موسی آنرا بسوی آسمان پراکند و سوزشی پدید آمده دملها بیرون آورد در انسان و در بهایم...

در بلای ششم:

و خداوند به موسی گفت بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست و بوی بگو خداوند عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل بندگانت و قومت خواهم فرستاد تا بدانی که در تمامی جهان خدایی مثل من نیست!! زیرا اگر تا کنون دست خود را دراز کرده و ترا و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم هر آینه از زمین هلاک می شدی، لکن برای همین ترا بر پا داشته ام تا قدرت خود را بتو نشان دهم!! و نام من در تمامی جهان شایع شود!!... همانا فردا این در همین وقت تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید که مثل آن در مصر از روز آغازش تا کنون نباریده است...

و خداوند به موسی گفت دست خود را بسوی آسمان دراز کن تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود بر انسان و بر بهایم و بر همه نباتات صحرا در گل ارض مصر...

پس موسی عصای خود را بسوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد و تگرگ داد و آتش بر زمین فرود آمد و خداوند تگرگ آتشین بر زمین مصر بارانید..

...و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ آمیخته بود و بشدت سخت بود که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانیکه امت شده بودند نبود..  
...و در تمامی زمین مصر تگرگ آنچه را که در صحرا بود از انسان و بهایم زد و تگرگ همه نباتات صحرا را زد و جمیع درختان صحرا را شکست...

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

### در بلای هفتم:

و خداوند به موسی گفت نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده ام تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم! و آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم بگوش پسرت و پسر پسرت بازگویی تا بدانید که من یهوه هستم!...

پس موسی و هارون نزد فرعون آمده بوی گفتند یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا به کی از تواضع کردن بحضور من ابا خواهی نمود، قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت کنند.. زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی هر آینه من فردا ملخها در سرزمین ات فرود خواهم آورد بگونه ای که تمامی روی زمین را بپوشانند...

.. و خداوند به موسی گفت: دست خود را بر زمین مصر دراز کن تا ملخ ها برآیند و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است بخورند!!...

پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد و خداوند تمامی آن روز و تمامی آن شب را باد شرقی بر زمین مصر وزانید و چون صبح شد باد شرقی ملخها را آورد... و ملخها بر تمامی زمین مصر بر آمدند و در همه حدود مصر نشستند بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود و بعد از آن هم نخواهد بود...

و روی تمام زمین را پوشاندند که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقی مانده بود خوردند بحدی که هیچ سبزی بر درخت و نباتات صحرا در تمامی زمین مصر نماند!!... اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید که بنی اسرائیل را رهایی ندهد...

### در بلای هشتم:

و خداوند به موسی گفت: دست خود را بسوی آسمان بر افراز تا تاریکی بر زمین مصر پدیدآید...

## زرتشت چه می گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

موسی دست خود را بسوی آسمان بر افراشت و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد..... و خداوند دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان ابا نماید..

### در بلای نهم:

و خداوند به موسی گفت یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می آورم و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد و چون شما را رها کند البته شما را برای همیشه از اینجا خواهد راند.. اکنون بگوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود و هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا وام بستانند و بگریزند!!! و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت تا آلات طلا و نقره به آنان وام دهند..

... و موسی گفت خداوند چنین می گوید: قریب بنصف شب در میان مصر بیرون خواهم آمد، و هر نخست زاده که در زمین مصر باشد از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد و همه نخست زادگان بهایم خواهند مُرد.. و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده و مانند آن دیگر نخواهد شد.. اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند نه بر انسان و نه بر بهایم تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرق گذاشته است!!!...

... و خداوند به موسی گفت من دل فرعون را سخت کرده ام پس بشما گوش نخواهد گرفت تا آیات من در زمین مصر زیاد شود!!!...

... و واقع شد که در نصف شب خداوند همه نخست زادگان را در زمین مصر از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و همه نخست زادگان بهایم را زد!!!...

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

و در آن شب فرعون و همه بندگان و جمیع مردم مصر برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد زیرا خانه ای نبود که در آن کُشته ای نباشد.

... و بنی اسرائیل بقول موسی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند، و خداوند قوم را در نظر مصریان مُکرم ساخت که هر آنچه خواستند بدیشان دادند پس مصریان را غارت کردند و گریختند!!..

و خداوند در روز پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان نشان دهد و شبانگاه در ستون آتش تا ایشانرا روشنایی بخشد و روز و شب راه روند...

در بلای دهم:

...خداوند به موسی گفت من دل فرعون را سخت گردانم تا شما را تعاقب کند! تا بتوانم در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم! تا مصریان بدانند که من یهوه هستم!...

بامدادان به فرعون خبردادند که بنی اسرائیل گریخته اند، پس دل فرعون و بندگان بر قوم متغیر شد.. فرعون ارابه های خود را بیاراست و سپاه خود را با ششصد ارابه بر گزیده برداشت و به تعقیب بنی اسرائیل شتافت...

...هنگامی که بنی اسرائیل به دریا رسیدند، موسی بقوم خود گفت مترسید! اینک بایستید و نجات خداوند را ببینید! که امروز آنرا برای شما خواهد کرد...

...و خداوند به موسی گفت: عصای خود را بر افراز و دریا را دو پاره کن! تا بنی اسرائیل از میان دریا برخشکی روانه شوند.. و من دل مصریان را سخت خواهم ساخت تا از عقب ایشان بتازند...

.. پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند بباد شرقی دریا را خشک ساخت و آب مُنثَق گردید، و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ مانند دیوار بود، و مصریان با تمامی اسبان و عربها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته بمیان دریا در آمدند، و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت و اردوی مصریان را آشفته کرد، و چرخهای عربها را بیرون کرد تا آنها را بسنگینی برانند و مصریان گفتند از حضور بنی اسرائیل بگریزیم زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می کند!.. و خداوند به موسی گفت دست خود را بر دریا دراز کن تا آبها برگردد و بر عربها و سواران ایشان، پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و بوقت طلوع صبح دریا بجریان خود برگشت و مصریان بمقابلش گریختند و خداوند مصریان را در میان دریا انداخت، و آبها برگشته عربها و سواران و تمام لشکر فرعون را از عقب ایشان بدریا در آمده بودند پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند...<sup>۷۲</sup>

داستان دیگری که در هر دو نامه دینی تورات و قران آمده است:

«.. پس بلعام بامدادن برخاسته الاغ خود را بیاراست و همراه سروران روانه شد.. و غضب خداوند بسبب او فروخته گردید، و فرشته خداوند در راه، راه را بر الاغ او بست... الاغ فرشته خداوند را که با شمشیر برهنه بر سر راهش ایستاده دید، پس راه خود را کج کرده و بسوی مزرعه رفت، بلعام که فرشته خدا را نمی دید و دلیل رفتار الاغ را نمی دانست الاغ را زد تا او را به راهی که می خواست برگرداند، ولی فرشته خداوند باز هم بر سر راه الاغ ایستاد، و الاغ که فرشته خداوند را با شمشیری برهنه دیده بود خود را بدیوار چسپانید و پای بلعام را بدیوار فشرد، بلعام که از این رفتار الاغ بخشم آمده بود بار دیگر الاغ را زد، فرشته خداوند پیش رفته در مکانی تنگ بایستاد که جایی برای برگشتن بطرف

<sup>۷۲</sup> - سفر خروج -

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

چپ یا راست نبود و چون الاغ فرشته خداوند را دید در زیر بلعام خوابید! و خشم بلعام افروخته شده الاغ را با عصای خود زد.. آنگاه خداوند دهان الاغ را گشود و به بلعام گفت: بتو چه کرده ام که مرا این سه مرتبه زدی؟!؟

بلعام به الاغ گفت: از این جهت ترا زدم که تو مرا مسخره کرده ای، کاشکی شمشیر در دست من می بود که الان ترا می کشتم.

الاغ به بلعام گفت: آیا من الاغ تو نیستم؟ از زمانی که مال تو شده ام هرگز چنین رفتاری از من دیده بودی؟

**بلعام گفت نه!!**

و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشتهء خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش بر سر راه ایستاده است. پس خم شده بر روی در افتاد. فرشته خداوند وی را گفت که الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی اینک من در برابر تو ایستاده ام تا نگذارم به این سفر بروی... الاغ تو مرا دید و از رفتن سرپیچی نمود، اگر الاغ چنین نمی کرد یقیناً من ترا می کشتم و او را زنده نگاه می داشتم..<sup>۷۳</sup>

۷۳- سفر اعداد باب بیست و دوم



زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، لشکر - هومر آبرامیان

## نمونه‌ای از کردوکار یا مبران:

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: انتقام اسرائیل را از مدیان بگیر و بعد از آن بقوم خود ملحق خواهی شد ( یعنی خواهی مُرد ) ..

پس موسی قوم را مخاطب ساخته گفت از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقاتله مدیان برآیند و انتقام خداوند را از مدیان بگیرند ..

پس، از جمعیت اسرائیل از هر طایفه یک هزار نفر یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ انتخاب شدند و موسی آنان را بجنگ با مدیان فرستاد ..

چنانچه خداوند امر فرموده بود آنها هممردان و از آن میان بلعام را بشمشیر کشتند (همانکه الاغش فرشته خداوند را دید و سخن گفت)

... و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را باسیری بردند و همه جانداران و جمیع چارپایان ایشان و همه املاکشان را غارت کردند! .. و تمامی شهر ها و خانه ها و قلعه های ایشان را به آتش سوزاندند ..

... و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی آوردند و موسی باستقبال ایشان شتافت ..

... موسی بر روسای لشکر یعنی بر سرداران هزاره ها و سرداران صد ها که از خدمت جنگ باز آمده بودند غضبناک شد! و بایشان گفت آیا همه زنان را زنده نگاهداشتید؟! اینک برگردید و هر پسر بچه ای از ایشان را بکشید ..

هر زنی که مرد را شناخته و با او همبستر شده است بکشید ..

و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته و با او همبستر نشده برای خود نگهدارید ..

... و خداوند موسی را خطاب کرده گفت اینک حساب غنایمی که گرفته شده است چه از انسان و چه از بهایم بگیر و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

رفته اند و تمامی جماعت نصف نما و از مردان جنگی که بمقاتله رفته اند زکات برای خداوند بگیر!! یعنی یک از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند از قسمت ایشان بگیر تا هدیه ای برافراشتنی باشد برای خداوند..

...و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنجهزار راس بود، و از گاو هفتاد و دو هزار راس، و از الاغ شصت و یک هزار راس، و از انسان از زناتی که مرد را نشناخته بودند سی و دو هزار نفر بودند، و سهم خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس، و زکات خداوند از گاو هفتاد و دو راس بود، و زکات خداوند از الاغها شصت و یک راس بود، و زکات خداوند از زناتی که مرد را نشناخته بودند سی و دو نفر بود...<sup>۷۴</sup>

«قتیبه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج که چندین هزار از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از این جنگها به سبب سوگندی که خورده بود اینقدر از ایرانیان کشت که تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخت و تناول نمود و زنها و دخترهای آنها را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرد...»<sup>۷۵</sup>

«..یزید ابن مَهَلَب یکی از سرداران بزرگ اسلام در گرگان، در سه شبانه روز پیایی، دوازده هزار نفر از اسیران ایرانی را بر سر ناودانهای آسیابها سر برید تاگندم آرد کرده و نان بپزد و بخورد...»

و شش هزار برده از مردم گرگان گرفت و همه را به بردگی فروخت....

و در برابر یک برده او که بدست یک ایرانی کشته شده بود یک هزار تن ایرانی را بدار کشید...<sup>۷۶</sup>

و در حمله به گرگان و سرکوب ایرانیان آزاده و شورش توده ها ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت...<sup>۷۷</sup>

<sup>۷۴</sup>- سفر اعداد باب سی و یکم.

<sup>۷۵</sup>- مرتضی راوندی- تاریخ اجتماعی ایران پوشنهدوم - برگرفته از تاریخ گزیده.

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه اموی نوشت: «چندان غنایم بر داشتم که قطار شتر تا به شام رسد...»<sup>۷۶</sup>

«... اعراب در تیسفون غنایم فراوان بدست آوردند که عبارت بود از مقادیر زیادی طلا و نقره منقوش به صورت انسان و حیوان و سنگهای قیمتی، پارچه های ابریشمی، زربفت، قالیهای زیبا، بردگان بسیار از زن و مرد و اسلحه و اموال فراوان دیگر.

شهر تیسفون ویران و سوخته و غارت شد و دیگر در هیچ عهدی احیا نگشت. بخشی از ساکنان شهر که نتوانسته بودند فرار کنند کشته شدند و بخشی به اسیری و بردگی برده شدند، سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران بزرگ ایشان به قدری نازل بود که از درک ارزش اشیائی که با چنان هنرمندی و چیره دستی ساخته شده بود عاجز بودند و طبق سوره مربوطه غنایم را تقسیم می کردند، بدین سبب بود که ظروف زیبای طلا و نقره را که از لحاظ هنری بی بدیل بودند ذوب کردند و به شمش مبدل ساخته و پارچه های زربفت و زیبا را قطعه قطعه کردند.»<sup>۷۷</sup>

«تازیان به تیسفون در آمدند و غارت و کشتن پیش گرفتند... بدین گونه بود که تیسفون با کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصد ساله خاندان ساسانی به دست عربان افتاد و کسانی که نمک را از کافور نمی شناختند و توفیر بهای سیم و زر را نمی دانستند از آن قصر های افسانه آمیز جز ویرانی هیچ بر جای ن نهادند. نوشته اند که از آنجا فرش بزرگی به مدینه آوردند که از بزرگی جایی نبود که آنرا بتوان افکند. پاره پاره اش کردند و بر سران قوم بخش نمودند، پاره از آنرا بعد ها بیست هزار درم فروختند. در حقیقت وقتی سعد به مدائن در آمد مدافعان آنرا فرو گذاشته و رفته بودند. سعد با اعراب خویش در کوچه های خلوت و متروک شهر آرام و بی دفاع در آمد. ایرانیان مجال آنرا نیافته بودند که همه اموال و گنجهای پر بهای کهن را با خویشان ببرند. مال و متاع و ظرف و اسباب و زر و گوهر که در این میان باقی مانده بود بسیار بود. به یک روایت سه هزار هزارهزار درم در خزانه بود که نیم آن بجای مانده بود.»<sup>۷۸</sup>

<sup>۷۶</sup>- تاریخ تبرستان = بهاءالدین اسفندیار رویه های ۱۶۴ و ۱۶۵

<sup>۷۷</sup>- مرتضی راوندی- تاریخ اجتماعی ایران پوشنهدوم رویه ۵۰

<sup>۷۸</sup>- عبدالحسین زرین کوب- دو قرن سکوت رویه ۶۹

«... فاتحان گریختگان را پی گرفتند، کشتار بیشمار و تاراج گیری باتدازه ای بود که تنها سیصد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند، شصت هزار تن از آنان به همراه نهمصد بار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند، با زنان در بند به نوبت همخوابه شدند و فرزندان پدر ناشناخته بسیار بر جای نهادند؛ هنگامی که این خبر بگوش عمر رسید دستها را بهم کوفت و گفت از این بچه های پدر ناشناخته به خدا پناه می برم...»<sup>۷۹</sup>

### پیرسش:

در یورش تازیان به ایرانزمین یک پنجم از زنان و دختران خوبچهر ایرانی را برای کامجویی های جنسی بنام «**خمس**» بدارالخلافه اسلامی برای عمر و علی و دیگر یاران پیامبر فرستادند، ولی در یورش سپاهیان اسرائیل به سرزمین مدیانه دانسته نمی شود که آن سی و دو دوشیزه مرد ندیده که بهره خداوند شدند بچه کار خدا می خوردند؟

محمد پس از زناشویی با خدیجه از رنج گذران زندگی آسوده شد و زمان زیادی پیدا کرد تا به کارهای دلخواه خود بپردازد، یکی از سرگرمی های او رفتن به کوه (حرا) در سه کیلومتری مکه بود.

روزی به هنگام فروشد خورشید، پریده رنگ و لرزان از آن کوه به خانه برگشت و آسیمه سر بانگ زد که مرا ببوشانید!! او را پوشاندند، پس از ساعتی به خدیجه گفت: در غار بودم که ناگهان فرشته ای بر من ظاهر شد و گفت: «بخوان!! گفتم نمی توانم بخوانم!!... آنگاه فرشته مرا (فروپچید) به حدی که از حال رفتم، چون بخود آمدم باز گفت: بخوان!! گفتم نمی توانم بخوانم!! باز مرا فروپچید بحدی که ناتوان شدم، آنگاه مرا رها کرد و برای بار سوم گفت: بخوان!! باز گفتم نمی توانم بخوانم!! باز مرا فرو پچید و سپس رها کرده گفت: اقراء باسم ربک... بخوان بنام خدایت...»

۷۹- همان

در حدیث دیگری آمده است: در حالی که من در خواب بودم فرشته کتابی را که در پارچه ای از دیبا پیچیده بود برای من آورد و بمن گفت بخوان!! از خواب جستم و گویی در قلم کتابی نقش بست !!

در حدیث دیگری که از زبان عایشه گفته شده است می‌خوانیم: حضرت از کوه (حرا) بخانه برگشت در حالیکه دلش می‌طپید به خدیجه گفت مرا ببوشانید. پس او را پوشاندند تا وحشت او بر طرف شد مثل اینکه از فرط هول و هراس به لرزه افتاده بود.

ابن اسحق می‌نویسد: «... در روزهای قبل از بعثت هر گاه حضرت محمد برای قضای حاجت از خانه های مکه دور می‌شد و از خانه های شهر در پیچ و خم راه از نظر ناپدید می‌گردید بر سنگی و درختی نمی‌گذشت که از آنها صدایی بر نمی‌خاست که: السلام علیک یا رسول الله، پیغمبر به اطراف خود نگاه می‌کرد کسی را نمی‌دید و غیر از سنگ و درخت چیزی پیرامون او نبود..»<sup>۸۰</sup>

### بماندی با من میان یهوه و ناهمسازی آنها با هورامزداي زرتشت:

هنگامی که یهوه نخستین بار خود را در بوته آتش به موسی نشان داد موسی ترسید: «...آنگاه موسی روی خود را پوشاند زیرا ترسید به خدا بنگرد...!!»<sup>۸۱</sup>

در نخستین دیدار جبرئیل، محمدآنچنان به هراس افتاد که بگفته عایشه: «دلش می‌طپید، به خدیجه گفت مرا ببوشانید. پس او را پوشاندند تا وحشت او بر طرف شد مثل اینکه از فرط هول و هراس به لرزه افتاده بود.»

<sup>۸۰</sup>- علی دشتی: بیست و سه سال رویه ۴۵  
<sup>۸۱</sup>- خروج - باب سوم - آیه ششم

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

هنگامی که اهورا مزدا و گنوش تشن و اشا و وهومن در آن مهستان  
خُجسته اشو زرتشت را به سرداری جهان برگزیدند زرتشت هیچ نترسید!..

مزدا اهورای زرتشت نه تنها هراسی در دل این بزرگمرد تاریخ اندیشه  
نیفکند، بلکه هر روز دلباخته ترش کرد:  
۴۳/۹

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم که  
اندیشه نیک بر من فراز آمد و پرسید:  
به که نماز می آوری؟  
گفتم:  
به فروغ مزدا نماز می آورم،  
و تا مرا تاب و توان هست  
دل به راستی می بندم.

## یهوه دشمنان ابراهیم را لعنت می‌کند!!

«... یهوه به ابراهیم گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر  
خود بسوی زمینی که بتو نشان می دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم  
پیدا کنم و ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود و  
برکت دهم به آنان که نام ترا مبارک خوانند و لعنت کنم!! به آنکه ترا  
ملعون خواند!!»

## الله هم دشمنان پیامبر را لعنت می‌کند:

### نمونه یکم:

پس از زمانی که محمد کسانی را پنهانی به دین خود فرامی خواند، الله فرمود که اینک زمان آن فرا رسیده است که همه عربها رابه دین اسلام بخوانی، پس محمد سران قریش را در (صفا) گردآورد و آنان را به پذیرش دین اسلام فراخواند، در آن میان کسی بنام ابو لهب که از خویشان نزدیک پیامبر بود از جا برخاسته فریاد کشید: «زیان و آسیب بر تو باد ای محمد آیا بر این سخن ما را دعوت کردی؟!»

الله از این سخن ابولهب بخشم آمد و سوره ۱۱۱ قران را ویژه او فرستاد و ابولهب و زنش را به دشنام و نفرین گرفت:

«ابو لهب نابود و دو دستش بریده باد!! مال و ثروتی که اندوخت هیچ بکارش نیامد و از هلاکش نرهاند، زود باشد که به دوزخ در آتشی شعله ور در افتد، و همسرش ام جمیله هیزم آتش افروز دوزخ باشد، در حالیکه طنابی از لیف خرما بگردن دارد!!»  
۸۲

### نمونه دوم:

مردی بنام عاص ابن وائل پیامبر را (ابتر) خواند. ابتر به کسی گفته می شود که نمی تواند فرزند داشته باشد، این سخن نیز بر الله گران آمد و بیدرنگ سوره کوثر را فرستاد که در آن آمده است:

۸۲- ایه های یک تا پنج ثبت یدی ابی لهب...

## زرتشت چه می گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

ای رسول، ما تو را عطای بسیار بخشیدیم و نهر کوثر و مقام شفاعت عطا کردیم پس تو هم بشکرانه این نعمت ها برای خدا نماز و قربانی بپرداز که محققاً دشمن تو یعنی عاص ابن وائل مقطوع النسل است.<sup>۸۳</sup>

مزدا اهورای زرتشت باکسی سخن نمی گوید و کسی را لعنت نمی کند!! او دادار آفریدگار است، شادی بخش است، مهر گستر است، دانش ناب و ناب دانش است:

۴۳/۵

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم،  
که ترا در سرآغاز زندگی دیدم،  
و دریافتم،  
که تو برای گفتار و کردار پاداش بر نهاده ای،  
بدی برای بدان و نیکی برای نیکان،  
آیینی که در پرتو هنر و خرد تو،  
تاانجام آفرینش و پایان زندگی  
به جای خواهد ماند

یهوه زادمان ابراهیم و اسحق و یعقوب را (قوم خاص خود) می نامد و آنان را از همه دیگر مردم جهان برتر می شمارد، به موسی می گوید: شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، شما را خدا خواهم بود و خواهید دانست که من یهوه هستم.<sup>۸۴</sup>

۸۳- آیه های یک تا سه سوره کوثر - سوره ۱۰۸ : نعمات فراوان (الکوثر) به نام خدا، بخشنده ترین، مهربان ترین  
۱ \_ ما نعمت های فراوانی به تو عطا کرده ایم. ۲ \_ بنابراین، به درگاه پروردگارت به دعای ارتباطی (نماز) بپرداز و انفاق کن. ۳ \_ مخالفان تو بازنده خواهند بود. (ویرایشگر: در این آیه اشاره ای به ابتر بودن محمد نیست ولی مقطوع النسل بودن محمد به دلیل نداشتن فرزندی از بیش از ۴۰ زن نشان ابتر بودن محمد است. ح-ک)  
۸۴- (خروج ۶: ۷)



## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، شکر - هومر آبرامیان

بنی اسرائیل را (میراث خدا) می خواند و می گوید: «... لیکن خداوند شما را گرفته از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او (قوم میراث) باشید چنانکه امروز هستید!!»<sup>۸۵</sup>

باز می گوید: «... خداوند عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان اقوام دیگر بگیرد...»<sup>۸۶</sup>

الله نیز مسلمانان را بر همه دیگر مردم جهان برتری می دهد و دیگر مردم جهان را خوار می شمارد: «... والله است که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین مقرر داشت و رتبه بعضی را از بعضی بالاتر قرار داد تا شما را در این نا برابریها بیازماید...»<sup>۸۷</sup>

«هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست او در آخرت از زیانکاران است.»<sup>۸۸</sup>

«ای اهل ایمان از غیر همدینان خود دوست همراز نگیرید چه آنکه آنها که بغیر دین اسلام اند از خلل و فساد در کار شما ذره ای کوتاهی نکنند.»<sup>۸۹</sup>

«نباید اهل ایمان مومنان را واگذاشته و از کافران دوست گیرند، هر که چنین کند رابطه او با الله مقطوع است!!»<sup>۹۰</sup>

«ای اهل ایمان یهود و نصاری را بدوستی مگیرید آنان بعضی دوستدار دیگرند و هر که از شما مومنان با مسیحیان و یهودیان دوستی کند بحقیقت از آنها خواهد بود و همانا الله ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.»<sup>۹۱</sup>

<sup>۸۵</sup> - (تثنیه باب چهارم آیه بیستم).

<sup>۸۶</sup> - تثنیه باب چهارم آیه سی و چهارم

<sup>۸۷</sup> - آیه ۱۶۵ سوره انعام

<sup>۸۸</sup> - آیه ۸۵ سوره آل عمران

<sup>۸۹</sup> - آیه ۱۱۸ سوره آل عمران

<sup>۹۰</sup> - آیه ۲۸ سوره آل عمران

<sup>۹۱</sup> - آیه ۵۱ سوره مانده

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

«ای اهل ایمان با هر که از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین اسلام نمی‌گروند کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند»<sup>۹۲</sup>

مзда اهورای زرتشت خدای بزرگی است که آسمانها و زمین و پری آنها را آفرید، و «مردم» را آفرید و گروهی را بر گروه های دیگر برتری نداد، او خورشیدی است جهان تاب که پرتو زرینش را بر همگان می‌تاباند و پیاپی واژه «مردم» را بر زبان زرتشت می‌گذارد تا شیوه بهزیوی را به همگان بیاموزاند:

۳۱/۲

چون باین آموزش های نادرست  
گزینش راه بهتر، روشن و آشکار نیست،  
من چونان آموزگاری،  
که برگزیده‌مзда است،  
به سوی شما می‌آیم،  
تا هر دو گروه را بیاموزانم  
چگونه برابر راستی زنگی کنند.

در پرتو چنین اندیشه های جهان آرای بود که داریوش بزرگ شاهنشاه  
هخامنشی در سنگ نیشته خود نوشت:

اهورا مزدا خدای بزرگی است که این زمین آفرید، که آن آسمان آفرید، که «مردم»  
آفرید و «شادی» را برای «مردم» آفرید.  
واژه «مردم» در برگیرنده همگان، و نشان دهنده برابری و همسنگی آنها  
است، و «شادی» دهشی ست از سوی مزدا برای همگان.

<sup>۹۲</sup> - آیه های ۲۸ و ۲۹ سوره توبه

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

مзда اهورای زرتشت خواهان دوستی و برادری میان سرخ و سپید و سیاه و زرد و ایرانی و انیرانی است:

۵۴/۱

باشد که دوستی و برادری که آرزوی همه ما است،  
به ما روی کند،  
و دل‌های مردان و زنان زرتشتی را  
شادمان گرداند،  
تا هر کس،  
در پرتو اندیشه نیک و بینش خود،  
از پاداش شایسته برخوردار گردد.  
پاداشی که مزدا اهورا  
در پرتو راستی  
برای هر آرزومندی برنهاده است.

**پهوه به موسی و جانشین او (یوشع) فرمان می‌دهد که از مصر  
تا کنعان را بخون مردمان دیگر بیالایند و هر که از تبار اسرائیل  
نباشد از سر راه بردارند:**

«اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت اگر این قوم (کنعانیان) را بدست من تسلیم  
نمایی تمامی شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت!!!»

پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده کنعانیان را تسلیم آنها کرد و ایشان  
شهرهای کنعانیان را بکل هلاک ساختند..»<sup>۹۳</sup>

«...زمینها و شهرهای بسیاری را از مردم میان راه گرفتند، شهرهای شان را ویران  
و کشتزارهایشان را به آتش کشیدند...»<sup>۹۴</sup>

<sup>۹۳</sup> - سفر اعداد باب بیست و یکم  
<sup>۹۴</sup> - سفر اعداد باب بیست و یکم.

«... بفرمان یهوه همه مردان و زنان و پسر بچه های مدیان و کودکان نوزادشان را کشتند و تنها دخترانی را که با مرد همبستر نشده بودند برای خود نگهداشتند...»<sup>۹۵</sup>

### الله نیز به همین گونه با کسانی که بجز اسلام دین دیگری را پیروی می‌کنند رفتار می‌کند:

در زمانی که مسلمانان هنوز توان لشگر کشی و کشتن نامسلمان را نداشتند الله هنوز برآن نبود که دین خود را بزور بر مردمان بپذیراند، از این رو آیه (لا اکره فی الدین) فرستاد که:

«کار دین باجبار نیست راه هدایت و ضلالت بر همه روشن گردید پس هر کس از راه کفر و اطاعت طاغوت برگردد و براه ایمان و پرستش الله بیاید به رشته استواری چنگ زده است»<sup>۹۶</sup>

ولی در پی یورش مسلمانان بر کاروان مکیان بر سر چاههای بدر اندک اندک این توان بدست آمد و آهنگ آیه ها و سوره ها دگرگون شد:

«وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه» با آنها بجنگید تا فتنه از روی زمین برچیده شود...»<sup>۹۷</sup>

«... شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی از پای درآورید...»<sup>۹۸</sup>

«ای مومنان با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد دیگر نماند...»<sup>۹۹</sup>

<sup>۹۵</sup> - سفر اعداد باب سی و یکم

<sup>۹۶</sup> - آیه ۲۵۶ سوره بقره

<sup>۹۷</sup> - آیه ۱۹۳ سوره بقره

<sup>۹۸</sup> - آیه ۴ سوره محمد

<sup>۹۹</sup> - آیه ۳۹ سوره انفال

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر- هومر آبرامیان

«... شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار آنان را از پای درآورد پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند بکشید تا بعدا آزاد کنید یا فدا گیرید...»<sup>۱۰۰</sup>

### در فرهنگ ایران آنکه جان را می‌آزارد اهریمن است نه خدا:

نه تنها در آیین شادی بخش زرتشت، بلکه در هیچ کرانه ای از فرهنگ ایران چنین پدیده ای نمی‌توان یافت که دادار آفریدگار در پی نابودی و یا آزرده جان بوده باشد.

در داستانهای ایرانی، اژی دهاک سه کله سه پوزه شش چشم دارنده هزار چستی، بزرگترین دشمن جان شمرده شده است، همان که در شاهنامه ضحاک نامیده شد.

هنگامی که فریدون درخیزی جانانه او را از اریکه فرمانروایی پایین می‌کشد و می‌خواهد با گرز گاو سر جانش را بگیرد:

بیامد سروش خجسته دمان	مزن گفت کو را نیامد زمان
هم ایدون شکسته ببندش چو سنگ	ببرتا دو کوه آید پیش تنگ
بکوه اندرون به بود بند اوی	نیاید برش خویش و پیوند اوی

ایزد سروش که پیک ایزدی است به فریدون می‌گوید تو نباید بجانش دستتازی کنی، همین که دست خونریز او را از سر مردم خود کوتاه کنی این ترا و مردم ترا بسنده است، کاری بجانش نداشته باش که جان از آن جانان است!!

۱۰۰- آیه ۴ سوره محمد

در فرهنگ ایران «جان» ستودنی‌ترین دهش آفریدگار بشمار می‌رود، از همین جا است که فردوسی بزرگ شاهنامه کلان خود را با نام «خداوند جان و خرد» آغاز می‌کند، «جان» گرانمایه‌ترین دهش اهورا به زیست‌مندان، و «خرد» گرانمایه‌ترین دهش مزدا به مردمان است، هیچ خردمندی نمی‌تواند و نباید در پی آزار جان باشد:

**میاژار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است**

**یهوه بادست زورآور و بازوی توانا همیشه پیشاپیش بنی اسرائیل با دشمنان می‌جنگد و ابر و باد و مه و خورشید و فلک را بکار می‌گیرد تا دشمنان اسرائیل و اسرائیلیان نا فرمان را از میان بردارد:**

(۱) «... قوم بر یهوه و موسی شکایت آورده گفتند که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم زیرا که نان نیست، آب هم نیست و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!!.. پس خداوند مارهای آتشین در میان قوم فرستاده قوم را گزیدند!! (بجای نان آب) و گروهی کثیر از اسرائیل مردند...»<sup>۱۰۱</sup>

یوشع) یکی از سرداران بنی اسرائیل بسیاری از شهرها و روستاهایی را که بر سر راه بودند غارت، آبادی‌ها را ویران، و مردان و زنان و کودکانشان را از دم تیغ گذراند و کشتزارهاشان را با آتش کشید، در یکی از این یورش‌ها:

(۲) «خداوند به یوشع گفت از آنها مترس زیرا ایشان را بدست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد (زنده نخواهد ماند) پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده ناگهان بایشان برآمد و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم

۱۰۱ - اعداد باب بیست و یکم

ساخت و ایشان را در جبعون بکشتار عظیمی کُشت، و چون از پیش اسراییل فرار می‌کردند آنگاه خداوند از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند، و آنهاييکه از سنگهای آسمانی مردند بیشتر بودند از کسانیکه بنی اسراییل بشمشیر کشتند.<sup>۱۰۲</sup>

(۳) سناخریب پادشاه آشور به اسراییل لشکر کشید و گرداگرد اورشلیم را با سپاهیان خود در تنگنا گذاشت ولی:

«فرشته خداوند در آنشب بیرون آمده صد و هشتاد و پنجهزار نفر از اردوی آشور را کُشت و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند.»<sup>۱۰۳</sup>

### الله نیز همین سوره را برای از میان برداشتن دشمنان بکار می‌برد:

(۱) «ای رسول آیا ندیدی که خدای تو با سپاهیان فیل سوار آبره چه کرد؟ آیا تدبیری را که برای خرابی مکه اندیشیدند تباه نکرد؟ و بر هلاک آنها مرغان ابابیل را فرستاد!! مرغان آن سپاه را به سنگهای دوزخی سنگباران کردند!! و تشنان چون علفی زیر دندان حیوان خرد شد!!»<sup>۱۰۴</sup>

(۲) در جنگ بدر الله سه هزار فرشته بیاری مسلمانان فرستاد: «اهل ایمان به الله توکل کنند تا دلدار و نیرومند باشند، همانا شما را بحقیقت در جنگ بدر یاری کرد و غلبه بر دشمن داد با آنکه شما از هر جهت در مقابل دشمن ضعیف بودید، بیاد آر آنگاه که مومنان را گفتی آیا الله بشما مدد نکرد که سه هزار فرشته بیاری شما فرستاد؟! آری اگر صبر و مقاومت در جهاد پیشه کنید چون کافران بر سر شما شتابان و خشمگین آیند الله برای حفظ و نصرت شما پنجهزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام است بمدد شما می‌فرستد.»<sup>۱۰۵</sup>

<sup>۱۰۲</sup>- صحیفه یوشع باب دهم

<sup>۱۰۳</sup>- تورات کتاب دوم پادشاهان باب نوزدم آیه ۳۵

<sup>۱۰۴</sup>- سوره بابل آیه های یک تا ۵

<sup>۱۰۵</sup>- سوره آل عمران آیه های ۱۲۲ و ۱۲۳

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

۳) «بیاد آور هنگامی را که از پروردگارت استغاثه یاری کردی و خدا پاسخ داد (سپاه منظمی از یکهزار فرشته بیاری تو خواهم فرستاد).»<sup>۱۰۶</sup>

۴) «نه شما، بلکه خدا کافران را کشت، چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا این کار را کرد...»<sup>۱۰۷</sup>

**مзда اهورای زرتشت مرد جنگی نیست و سپاهیان جنگاور ندارد!!**

اینک زمان رسیده است که یکبار دیگر آن پرسش را بمیان کشیم که آیا براستی زرتشت یک «پیامبر» است!؟

آیا می‌شود بی دلواپسی این مرد بزرگ را در ردیف «پیامبران» گذاشت؟

آیا می‌توان گفت که: **یهوه - الله - و مزدا اهورا** نامهای گوناگون یک خدا... و زرتشت و موسی و محمد برگزیدگان او برای رساندن پیام در دوره های گوناگون؟

اگر چنین است چرا گوهر این خدایان اینهمه با هم ناسازگار است؟  
چرا یکی دانش ناب است و آن دیگری کمترین شناختی از هستی ندارد؟  
چرا یکی در کار مهرگستری است، و آن دیگری در کار خونریزی؟  
چرا یکی در کار شادی پراکنی است و آن دیگری در کار اندوهگساری؟  
چرا یکی آدمی را آزاد می‌داند و به او توان گزینش نیک و بد می‌دهد،  
و دیگری او را بندهبی اختیار می‌شمارد؟

چرا به یکی می‌گوید مردم درگزینش دین و آیین خود آزادند، و به آن دیگری می‌گوید هر که از پذیرفتن دین من سرپیچی کرد گردنش را بزن، دست و پایش را ببر، مالش را ببر و ناموسش را بتاراج بده؟

<sup>۱۰۶</sup> - سوره انفال آیه نهم  
<sup>۱۰۷</sup> - آیه ۱۷ سوره انفال



## زرتشت چه می گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

چرا یکی پیامبرش را به پاسداری از آب و خاک و گیاه و جانور بر می انگیزد... و آن دیگری به پیامبرش می گوید: نهرها را پر از خون کن، ستوران را بکش، درختان را با تگرگ آتشین نابود کن، زمین را با خون کافران رنگین بساز، وزغ و غورباغه و ملخ بر زمین بریز و نغمه شادمانی را از روی زمین بردار!؟

چرا به یکی می گوید زمین جشنگاه شما است و به دیگری می گوید زمین تبعیدگاه شما است؟.

آیا براستی این هردو یک خدایند؟  
زرتشت می گوید نه!! :

۴۵/۱

اینک سخن می دارم،  
گوش بدارید و بشنوید،  
ای کسانی که خواهان شنودنید،  
و ای کسانی که از دور و نزدیک فرا آمده اید،  
همه این گفته ها را نیک به یاد بسپارید،  
مباد آنکه،  
آموزگار بد،  
دگر باره زندگی شما را تباه کند،  
و ناراستکار با گفته های خود و با باورهای  
نادرستش،  
شما را بگمراهی بکشاند.

۴۵/۲

اینک سخن می دارم از دو مینو،  
که در آغاز آفرینش،  
از آن دو، مینوی پاک به دیگری گفت:  
ما دو را،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

نه اندیشه و نه آموزش و نه خرد و نه باور،  
و نه گفتار و نه بینش و نه روان،  
باهم سازگار و همراهند.

۴۵/۴

اینک سخن می‌دارم،  
از آنچه در زندگی بهترین است،  
و آن را در پرتو راستی دریافته‌ام،  
مзда آفریدگار راستی است،  
مзда سرچشمه اندیشه نیک،  
و اندیشه نیک برای کوشش است،  
مзда پروردگار پارسایی،  
و پارسایی مایه نیکوکاری است،  
و مزدای از همه چیز آگاه را نمی‌توان فریفت.

شاید با «پیامبر» نامیدن زرتشت بتوان در میان پیروان دینهای ابراهیمی  
جایی آسوده و بی‌هراس برای خود دست و پا کرد، ولی آیا این است آن  
چیزی که زرتشت در پی آن کوشید؟

با گشت و گذاری در گلزار گاتها هر پژوهشگری به آسانی در خواهد یافت  
که این خدا نیست که در پی زرتشت افتاده است، این زرتشت است که در  
جستجوی خدا است!

خدا نیازی ندارد که خود را در پیکر مردان بیابانگرد با پاهای خاک آلود،  
و یا در بوته خار آتش گرفته به کسی نشان دهد، و برای گفتگوی با  
پیامبرش او را ببالای کوهی بکشاند و یا بدستیاری جبرئیل و الهامات  
غیبی، پیامی به پیامبر خود برساند!! هر بخشی از این هستی بیکران  
چهره‌ای از چهره‌های بی‌شمار او است!!

## زرتشت چه می گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

این خدا است که در غنچه گل می خندد، این او است که با کودکان ما بازی می کند، این خدا است که در رنگین کمان رنگ به رنگ می شود، این اوست که همراه با پرندگان نغمه شادمانی سر می دهد، این خدا است که در خیزآبه های دریا بالا و پایین می شود، این او است که در پرتو زرین خورشید می درخشد، و این او است که در تاریکی راز آمیز شب با ما سخن می گوید..

مگر جنگل و کوه و دریا چهره های گوناگون خدا نیستند؟ زرتشت می گوید چرا هستند!!

مگر گردش بهار و تابستان و پاییز و زمستان واژه های خدا نیستند؟ زرتشت می گوید چرا هستند!!

مگر این هنجار شگفت انگیزی که بر آب و خاک و گیاه و جانور فرمان می راند جز پیام خدا چیز دیگری است؟ زرتشت می گوید نه! چیز دیگری نیست!!

پس اگر کسی خدا را در خود، و در خنده های کودکان خود، و در دست افشانی نازکترین شاخه ای درخت، و در نغمه پرندگان نمی بیند، چگونه می تواند پیام خدا را دریابد و به مردمان برساند...

کسی که الفبای زبان خدا را نمی داند با چه زبانی می خواهد با خدا به گفتگو بنشیند...

چنین کسی چگونه می تواند پیامبر خدا و راهبر مردم بسوی بهترین زندگی باشد؟

زرتشت در پی پرسشهای بی پاسخ و اندیشه برانگیز، سرانجام گوهر راستین خدا را شناخت و با زبان خدا با او به گفتگو نشست:

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

۴۳/۷

ای مزدا اهورا،  
آنگاه ترا پاک شناختم که  
اندیشه نیک بر من فراز آمد و پرسید:  
که هستی از کیستی؟  
و در برابر پرسشها و دو دلی های روزانه،  
در باره جهان و خودت،  
چه راهی را می شناسانی و می نمایانی؟

۴۳/۸

نخست به او گفتم:  
منم زرتشت،  
و تا آنجا که در توان دارم،  
دشمن سرسخت ناراستکاران  
و پناه نیرومند راستانم.  
ای مزدا، می خواهم تا آن زمان که ستایشگر و درودگوی تو هستم،  
پیوسته از نیروی بیکران تو برخوردار گردم.

زرتشت خدای راستین را شناخت ولی پیامی همانند پیامبران دیگر از او  
دریافت نکرد!! پیامی که زرتشت دریافت کرد از سرشت دیگری بود:

۴۳/۱۲

آنگاه،  
بمن سخنی گفتی که چونان نشنوده بودم!  
گفتی:  
به سوی راستی روم،  
تا دانا گردم،  
بکوشم تا سروش در دلم آوا دهد،  
و در پرتو روشنایی آن دریابم،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

که به هر دو گروه نیکان و بدان،  
پاداش و کیفر بایسته داده خواهد شد.

زرتشت زبان خدا را آموخت و با زبان خدا با ما سخن گفت تا ما نیز زبان  
خدا را بیاموزیم و منشای خدا گونه پیدا کنیم :

۴۳/۱۶

ای اهورا،  
پس زرتشت  
برای خویشتن پاکترین اندیشه ها را بر  
می‌گزیند.  
باشدکه  
در پرتو راستی،  
زندگی مادی ما نیرو گیرد،  
پارسایی و توانایی مینوی  
زندگی ما را تابان بگرداند،  
واندیشه نیک  
کارهای ما را به پاداش نیکو برساند.

گاتهای زرتشت بما نمی‌گویند که چه بخوریم چگونه بخوریم کی بخوریم و  
چگونه با همسران خود بیامیزیم و چه کسانی را بدوستی برگزینیم و از چه  
کسانی دوری‌گزینیم و خون چه کسانی را بر زمین ریزیم و دست و پای  
چه کسان را ببریم! و نافرمانان را چگونه سنگسار کنیم.

زرتشت هیچ سخنی نگفته است که بتوان آن را فرمان و یا شریعت خدا  
نامید، او بجای فرمانهای خرد ستیز این بکن آن نکن، از «فرشگرد»  
سخن بمیان آورد.

زرتشت از راه اندیشه و خرد دریافته بود که هستی در پویش نالیستای خود هر دم از سیمایی به سیمای دیگر می‌شود و فرا گرد آفرینش هرگز بی‌پایان نمی‌رسد، بگفته مولوی:

### هر زمان نومی شود دنیا و ما بی‌خبر از نوشدن اندر تا

آن چیزی که در گذشته‌های دور برای مردمان «نیک» بود امروز ارزش خود را از دست داده است، و آن چیزی که امروز «نیک» بشمار می‌رود، چه بسا که برای آیندگان فردهای دور نیک نخواهد بود، فردا روز دیگری است و ارزشهای خود را به‌مراه خواهد داشت.

در چنین جهان دگرگون شونده ای چگونه می‌شود شریعتی بنیاد گذاشت که در همه جا و در همه زمانها خوب و کارساز و نیک باشد. امروز نه زمین آن زمینی است که زرتشت بر آن زاده شد، و نه آدمی آن آدمی است که زرتشت دیده و شناخته بود، امروز زمینی دیگر و آدمی با ارزشهایی دیگر در تکاپو و جنیش اند، و فردا باز زمین دیگری خواهد بود و آدم دیگری در کار، ولی آنچه که دگرگون نمی‌شود سامان و هنجار آفرینش است، آنچه دگرگون نمی‌شود راستی است که در همه جا و در همه زمانها خوب است، مهرگستری است که در همه جا و در همه زمانها خوب است، شادی پراکنی و جشن سازی است که از پساسوی زمان خوب بوده است و تا فراسوی زمان خوب خواهد بود، آزادگی و آزاد اندیشی است که همواره خوب بوده است و تا همیشه خوب خواهد بود، زرتشت با هر گونه خرافه پرستی و یاوه پنداری سر ناسازگاری دارد و در هر زمینه ای پیروی از خرد چیزی را سفارش می‌کند، و سپس اندیشه و گفتار و کردار نیک، و این هر سه نه برای رفتن به بهشت و کامجویی از حور و غلمان و شیر وانگبین! بلکه برای بهسازی این جهان و پاسداری از آب و خاک و گیاه و جانور...

و اینکه هر کسی شادمانی و بهزیوی خود را در شادمانی دیگران ببیند...  
هر کسی بداند که دروغ فریبنده است از آن بپرهیزد و آن را مگستراند...  
هر کسی آیین راستی را بیاموزد و بگستراند...  
هر کسی در گزینش راه زندگی و دین و آیین خود آزاد باشد و دیگران را  
نیز آزاد بگذارد...

و اینکه زنان و مردان در برابری و همسری در پیشبرد کار این جهان و  
در آبادساختن خانمان و روستا و شهر و کشور از یکدیگر پیشی بگیرند...  
اینها پیام خدا است و زرتشت پیام آور چنین خدایی است.

## دوالیسم زرتشتی و آیین دو خدایی

آیا زرتشت از دو خدا سخن می گوید یا از دو نهاده؟

۳۰/۱

اینک سخن می دارم،  
برای شما ای خواستاران،  
و برای شما ای دانایان،  
از دو نهاده بزرگ.  
و می ستایم،  
اهورا و اندیشه نیک را،  
و دانش نیک، و آیین راستی را،  
تا فروغ و روشنایی را دریابید،  
و به رسایی و شادمانی رسید.

برخی از پژوهشگران کم مایه آیین زرتشت را آیین دو خدایی پنداشته و گفته اند که زرتشت به دو خدای نیک و بد بنام اهورامزدا و اهریمن باور داشته و هستی را پدید آمده از جنگ میان این دو خدا دانسته است. اینها اگر چه توانستند سرو سدای بسیار پیرامون خود برانگیزند ولی تنها بی دانشان شنوای سخن آنان شدند!!

اندیشه دو خدایی و اینکه خوبی و بدی نمی توانند پدید آمده از یک گوهر بوده باشند از آغاز تاریخ اندیشه تا کنون پیروان بسیار داشته است.



پیروان این اندیشه آنچه را که خوب و سود رسان و زیبا است آفریده خدایان نیک و آنچه را که بد و زیانبار و زشت است آفریده خدایان بد سرشت و آسیب رسان دانسته اند.

این اندیشه در هستی‌شناسی نیاکان ایرانی ما نیز راه پیدا کرد و از جایگاه بسیار والایی برخوردار گردید.

می‌دانیم که پیش از اشو زرتشت، آریاها نیز مانند دیگر مردم جهان، به دو گروه خدایان نیک و بد باور داشتند، با این دگرگونی که دیگران به پیشگاه خدایان زشتکار و آسیب رسان نماز می‌بردند و گاه کودکان خود را نیز برای خرسندی آنان سر می‌بریدند و یا به آتش می‌انداختند ولی ایرانیان تنها به خدایان نیک سرشت مانند: **میثره** Mithra {میترا- مهر}، **آناهیتا** Anahita {ناهید}، **ورثرغن** Verethraghan - {بهرام}، **هه اومه** Hauma {هوم}، و **فروشی** ها نماز و نیایش می‌بردند و آنان را می‌ستودند.

زرتشت با این خدایان و کیش بانانشان به ستیزی بزرگ برخاست و همه را از اورنگ خدایی پایین کشید و بجای آنها اهورا مزدا خداوند جان و خرد را تنها آفریدگار هستی شناساند.

در پی یورش اسکندر و از میان رفتن گرامی‌نامه اوستا، برخی از این آیین‌ها دوباره از زیر خاکستر زمان سر بر کشیدند و جایی برای خود در میان ایرانیان دست و پا کردند.

آیین‌ها و افسانه‌های دینی ایرانی اگر چه از کشش و زیبایی بسیار برخوردارند ولی هیچ پیوندی با زرتشت ندارند، اگر زشتند یا زیبا، تراویده از ذهن داستان پردازان خوش پرداز ایرانی اند و یکسره بیگانه با زرتشت.

زرتشت از دو مینوی نیک و بد سخن می گوید نه دو آفریدگار چنانچه در سرود سی ام می گوید:

۳۰/۱

اینک سخن می دارم،  
برای شما ای خواستاران،  
و برای شما ای دانایان،  
از دو نهاده بزرگ.  
و می ستایم،  
اهورا و اندیشه نیک را،  
و دانش نیک و آیین راستی را،  
تا فروغ و روشنایی را دریابید،  
و به رسایی و شادمانی برسید.

در اینجا به روشنی پیدا است سخن از دو «نهاده» در میان است.

**نهاد Nihat** یا **نهاده** یک واژه پهلوی است بجم: بنیاد - پی - درون - سرشت - خوی - منش و جز اینها. به هیچ روی سخن از دو خدا در میان نیست. ای دو **نهاده** در درون آدمی هستند نه در برون از هستی آدمی.

زرتشت پس از سالها اندیشیدن و پژوهیدن در کار جهان می خواهد آنچه را که دریافت کرده است با خواستاران و دانایان جهان انباز کند. برای اینکه در همین آغاز راه هرگونه کژ اندیشی را ببندد، نخست به ستایش اهورا و اندیشه نیک می پردازد.

دریافت فروغ و روشنایی تنها از راه شناخت این دو نهاده بزرگ شدنی می شود، کسی که فروغ و روشنایی را دریابد به رسایی و شادمانی خواهد رسید.

۳۰/۲

پس،  
بهترین گفته‌ها را به گوش خرد بشنوید،  
و با اندیشه روشن بنگرید،  
و هریک از شما برای خویشتن،  
از این دو راه یکی را برگزینید،  
و پیش از رویداد بزرگ،  
هر یک بدرستی آگاه شوید،  
و این آیین را بیاموزید و بگسترانید.

بهترین سخن آن است که در باره آیین زندگی باشد، باید آنچه را که شنیده  
ایم با اندیشه نیک و خرد کارساز به سنجه بگذاریم اگر با خرد سازگاری  
نداشت آن را از زندگی خود دور بیندازیم.

در آیین زرتشت هیچ فشاری در کار نیست، هر کسی باید آزادانه راه خود  
را برگزیند، ولی هنگامی که راه راستی را برگزید و از دستاوردهای  
شادی بخش آن برخوردار گردید خوب است که در گسترش آن بکوشد و  
جهان را زیستگاه بهتری برای زیستمدان بسازد.

۳۰/۳

اینک،  
آن دو مینوی همزاد که در آغاز،  
در اندیشه و انگار پدیدار شدند،  
یکی نیکی را می‌نماید و آن دیگری بدی را،  
و از این دو  
دانا راستی را بر می‌گزیند، نه نادان.

دو مینوی نیک و بد در درون هر کسی با هم زاده می‌شوند و می‌بالند.  
مینوی نیک آدمی را بسوی راستکاری، پیماننداری، مهر گستری، شادی

پراکنی، کار و کوشش، میهن دوستی، پرستاری از آب و خاک و گیاه و جانور، و کرد و کار نیک بر می‌انگیزد و مینوی بد: ناراستی - دروغ‌گویی - آزمندی - خشم - آزار - درویی - فریبکاری - فرومایگی - پتیارگی - میهن‌فروشی - تنبلی - سستی - کژ رفتاری و آسیب رساندن به آب و خاک و گیاه و جانور را آموزش می‌دهد.

زرتشت می‌گوید که خردمندان راه نیکی را بر می‌گزینند تا دستیاران خدا در کار آفرینش جهان باشند و جهان بهتری برای خود و دیگران فراهم آورند، ولی نا بخردان راه بدی را بر می‌گزینند، چرا که بدی ویران کننده هستی است و بدکاران خود نیز بخشی از جهان هستی اند، بنا براین آنانکه جهان را ویران می‌کنند، خود را ویران می‌کنند.

۳۰/۴

و آنگاه،  
که در آغاز،  
آن **دو مینو** بهم رسیدند،  
زندگی و نازندگی را پدید آوردند،  
و تا پایان هستی چنین باشد که  
بدترین منشها از آن پیروان دروغ  
و بهترین منشها از آن پیروان راستی خواهد بود.

این «دو مینو» بیشک همان **سپنتا مینو** و **انگره مینو** هستند، در هستی شناسی زرتشتی **سپنتا مینو** سرشت و گوهر اهورا مزدا است. همان مینوی پاک آفرینش که هستی را پدید می‌آورد و به جهش و جنبش وامیدارد، در اوستای جوان یکی از فروزه های اهورا مزدا شناخته شد.

**انگره مینو** که مینوی خشم است، در اوستای نو با اهریمن این همانی پیدا کرد و در برابر سپنتا مینو به هم‌آوردی برخاست، و بدین ترتیب دو گانگی خوی و سرشت مردمان به دو خدایی و دوگانگی آفرینشی دگرگون شد.

در هستی‌شناسی زرتشتی، هستی با سپنتا مینیو این همانی پیدا می‌کند و نیستی با انگره مینیو.

در این جهان بینی هیچ چیز بخودی خود نه خوب است و نه بد، چرا که اگر بگوییم آن چیز «خوب» است باید وارون آنرا هم که «بد» است نشان دهیم. می‌دانیم که در جهان هستی هر چیزی با وارون یا ضد خود شناخته می‌شود مانند:

«روز» که وارون آن «شب» است، و «بالا» که وارون آن «پایین» است، همچنین اند «روشنایی و تاریکی» - «چپ و راست» - «سردی و گرمی» - «تری و خشکی» - «سختی و نرمی» و جز اینها...

اگر وارون هر یک از این چیزها را از میان برداریم، از خود آن چیز هم نشانی برجای نخواهد ماند، برای نمونه «بالا» تا زمانی هستی دارد که چیزی بنام «پایین» هستی داشته باشد، اگر «پایین» را از میان برداریم «بالا» نیز بخودی خود از میان خواهد رفت و جای خود را به (نا هستی) خواهد سپرد، همین گونه اند «روشنایی و تاریکی» - «سردی و گرمی» - «تری و خشکی» - «سختی و نرمی» و همه دیگر باشندگان هستی که هستی هر یک بسته به آن دیگری است.

هیچ یک از این دو نا همساز بخودی خود نه خوب اند و نه بد! نمی‌توان گفت که روشنایی خوب و تاریکی بد است.

روز که زمان کار و کوشش و جنبش و تکاپو است خوب است، ولی شب که زمان آرامش و آسودگی است بد است؟

هواپیمایی که بر فراز آسمان پرواز می‌کند خوب است، ولی هنگامی که بر زمین فرود می‌نشیند بد است؟

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

آنچه که در سوی راست ما است خوب است. آنچه در سوی چپ ما است بد است؟

سختی سنگ خوب است و نرمی آب بد است؟

گرمی آتش خوب است و سردی برف بد است؟

این دوگانه شمردن چهره های گوناگون هستی و نیک و بد دانستن آنها دشنامی است به هستی بخش بزرگ که همه چیز را با خرد کارساز و اندیشه پاک خود به کالبد هستی در آورده است.

پس باید با زرتشت هم آوا شد که در جهان هستی، هیچ چیز بخودی خود نه خوب است و نه بد، این اندیشه و گفتار و کردار ما است که می تواند در راستای بهسازی و نوسازی جهان باشد و یا در راستای تباهی و ویرانگری.

آنچه زرتشت از آن سخن می گوید، سپنتا مینو گوهر هستی و انگره مینو نماد نیستی است. هر جا که سپنتا مینو هست هستی هست و هر جا که سپنتا مینو نیست هستی نیست، انگره مینو نشان ناهستی است. بنا براین سپنتا مینو و انگره مینو در درون آدمی نشان نیکی و بدی در اندیشه و گفتار و کردارند، و در جهان هستی نشان هستی و ناهستی.

۳۰/۵

از این دو مینو،  
پیرو دروغ بدترین کردارها را بر می‌گزیند،  
و آنکه پاکترین اندیشه ها را دارد،  
و آراسته به فروغ پایدار است،  
و آنکه با باور استوار و کردار درست،  
مزدا اهورا را خشنود می‌سازد،

راستی را.

در این بند به روشنی پیدا است که سخن از دو گوهر نیک و بد در نهاد آدمی در میان است نه از اهورا و اهریمن. مردم ناراستکار از روی نا بخردی بدترین کردارها را بر می‌گزینند و با کرد و کار زشت خود به آب و خاک و گیاه و جانور آسیب می‌رسانند و زندگی خود را تباه می‌کنند، و آنانکه آراسته به فروغ پایدارند با باور به اینکه هر تکه‌ای از هستی با خود هستی بخش این همانی دارد در پاسداری از آب و خاک و گیاه و جانور می‌کوشند و جهان را جشنگاه می‌سازند.

۳۰/۶

از این دو،  
کژاندیشان راستی را بر نمی‌گزینند.  
زیرا هنگامی که دو دلند،  
فریب بر آنها فراز آید،  
و از این رو،  
به بدترین اندیشه‌ها می‌گرایند،  
و بسوی خشم می‌شتابند،  
و زندگی مردمان را به تباهی می‌کشانند.

«آری! زرتشت زبان خدا را آموخت و کوشید تا آن را به مردمان بیاموزاند، جهان امروز برای رهایی از این روزگار بد هنجار تنها یک راه فرا روی خود دارد، و آن اینکه این زبان را بیاموزد و رهنمودهای آن را در زندگانی خود بکار گیرد.»<sup>۱۰۸</sup>

## پاسخی به آنها که می‌گویند:

<sup>۱۰۸</sup> - هومر آبرامیان، بیست و پنجم آبان ماه ۲۵۴۶ ایرانی برابر شانزدهم نوامبر ۲۰۰۷ ترسایلی. سیدنی - استرالیا

انجمن های زرتشتی نباید کسانی از دینهای دیگر را به کیش زرتشتی پذیرا شوند!!

رویکرد ایرانیان به بنیاد های فرهنگ ایرانزمین، بویژه به آیین زرتشت دو گونه واکنش را در میان هم کیشان خوب زرتشتی ما پدید آورد، گروهی با آغوش باز، همراه با بهترین شادباشها و خجسته بادها به پیشباز این تازه از راه رسیدگان شتافتند و زمینه آموزش و آشنایی بیشتر با این آیین را برای آنان فراهم آوردند، و گروه دیگر به سختی در برابر این جنبش بزرگ میهنی پایداری کردند و کوشیدند تا درها را بروی خود بسته نگهدارند و تازه از راه رسیدگان را به خود راه ندهند.

اینها نه تنها روی تروش کردند بلکه بدستاویر اینکه «آیین زرتشت به تبلیغ نیازی ندارد» از هرگونه آگاهی رساندن به دیگران خود داری کرده و همکیشان را به برافراشتن دیوارهای بلند جدایی میان خود و این تازه از راه رسیدگان برانگیختند.

نامه زیر پاسخی است به این دسته از همکیشان گرامی، این نامه در شماره ۱۵۲ گرامی نامه پیک مهر بزیور چاپ آراسته گردید.

### «دوست فرهیخته و ارجمندم دکتر مهربان شهر وینی،

با درود و آفرین و آرزوی تندرستی و پایداری، و با پیشکش بهترین شادباش هاو خجسته بادها بمناسبت بیستمین سالگرد زاده شدن «پیک مهر» که پیوند دهنده دلها است، بشود که بیاری مزدا اهورا سالهای سال همچنان پایدار و کوشنده باشید و این پیک مهر و شادمانی را بدر خانه همکیشان خود در سراسر جهان بفرستید.

در شماره ۱۵۱ گرامی نامه پیک مهر، نوشتار چشمگیری از نازنین بانویی بچاپ رسانیده اید که مرا سخت برانگیخت تا پاسخی به نوشتار



ایشان فراهم آورم، بشود که در چنین گفتگوهای دوستانه بتوانیم راهی درست، و شاید بهترین راه را برای آینده خود و فرزندان خود و کشورمان پیدا کنیم، از اینرو امیدوارم این نازنین بانو بجای هر گونه رنجش از سخنان من، بکوشند تا اشتباهات و نا درستی سخنانم را نشان دهند.

درونمایه سخنان این هم‌کیش گرامی نشان می‌دهد که ایشان از رویکرد چشمگیر هم‌میهنان خود به آیین نیاکانشان سخت به هراس افتاده و بیم آن دارند که این تازه از راه رسیده‌ها با دست و پاهای ناشسته!! و خدای نکرده «... با باورها و مراسمی که قبلاً داشتند و در آمیختن آنها با کیش زرتشتی در آینده موجب گروه‌سازی و انشعاب در این کیش بشوند!!...» از اینرو با سهش‌های مادرانه و سزاوار ستایش یاد آوری می‌کنند که:

«... پایه و اساس این کیش بر مینا و پیروی از فرموده‌های شت اشو زرتشت است با اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک».

من دل‌نگرانی این نازنین بانو و دیگر کسانی را که مانند ایشان می‌اندیشند بخوبی می‌دانم و امیدوارم که از راه هم‌پرسی و هم‌زوری و هم‌مهری که ستون‌های استوار آیین زرتشت اند بتوانیم با بهترین شیوه‌ها با چنین پی‌آیندهای بد‌هنجاری بر خوردکنیم، اما آنچه که این کمترین را به پاسخگویی برانگیخت رهنمودها و هشدارهای دگر دیسانه این نازنین بانوی فرهنگیار است که نه تنها هیچ سازگاری با آموزشهای وخشور بزرگوار ایرانی ندارند بلکه یکسره با آن بیگانه و حتی در ستیزند!! برای نمونه، در فرازی از رهنمودهای خود می‌فرمایند:

«افراد و انجمن‌های زرتشتی در هر مقام و در هر کجا که هستند مجاز نیستند!! که افرادی از ادیان دیگر را به کیش زرتشتی پذیرا شوند!!»

به روشنی پیدا است که این هم‌کیش گرامی مانند بسیاری از هم‌اندیشان خود از رویکرد شادی‌بخش ایرانیان به آیین نیاکانشان (که من آنرا خانه‌پدري می‌نامم) چنان به هراس افتاده‌اند که آسیمه سر انجمن‌های زرتشتی را زنهار می‌دهند که «مجاز نیستند!!» به کاری که بایسته آنها

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، شکر - هومر آبرامیان

است دست بزنند!! و فراموش کرده اند که اشو زرتشت در سرود چهل و ششم خود می‌فرماید:

۴۶/۵

ای مزدا اهورا،  
اگر دانا و توانایی که پیرو راستی است  
و بدرستی زندگی می‌کند،  
بر پایه آیین ایزدی و یا از راه مهر،  
دروندی را که از او یاری می‌جوید  
بگرمی بپذیرد،  
با خرد خود می‌تواند  
او را از گمراهی و تباهی برهانند  
و به خود شناسی برسانند.

۴۶/۶

اما اگر آن توانا،  
به کسی که برای یاری بسوی او آمده است،  
یاری نکند،  
او خود بدام دروند فریبکار خواهد افتاد،  
زیرا، بر پایه آیین دین  
که اهورا مزدا از آغاز بر نهاده است،  
کسی که برای دروند بهترین را بخواهد،  
خود دروند است،  
و آنکه راستان را ارجمند بدارد،  
از راستان است.

اینک این پرسش رخ نشان می‌دهد که سخن چه کسی را باید پذیرفت، سخنان شیرین اهورا مزدا را که پایه دین را از آغاز بر نهاده است، یا سخنان این یارگرایی را که انجمن‌های زرتشتی را پروانه نمی‌دهند که

خواست اهورا مزدا و خواست اشو زرتشت را که بایسته ترین خویشکاری آنها است به انجام رسانند.

بهتر است بجای هر سخنی که می‌تواند نا درست باشد به سرود های خود اشو زرتشت بنگریم و داوری را به این بزرگمرد تاریخ اندیشه و بنیادگذار فرهنگ و آرمانشهر ایرانی بسپاریم، ولی پیش از آن جا دارد یادآوری کنم که فردوسی بزرگ در شاهنامه کلان خود دستکم دویست بار از ایران نام برده ولی اشو زرتشت حتی یکبار هم از ایران نام نبرده است!! نه تنها این، بلکه از زادگاه خود نیز نامی نبرده است، از همین رو است که می‌بینیم هنوز هم بر سر مادی بودن، یا خراسانی او بودن او گفتگوهای بسیار در میان است، می‌دانید چرا نازنین؟ برای اینکه ایران برای او تنگ بود!! برای اینکه او در تنگنای ایران نمی‌گنجد!! برای اینکه آیینی که او بنیاد گذاشت سرزمینی و قبیله ای و کران بسته، و وابسته به یک قوم و قبیله و تبار نبود، او دست اند کار بنیادگذاری آیینی بود که می‌خواست همه جهانی و همه زمانی و همگانی باشد.

این سیمرخ بلند پرواز تاریخ اندیشه بسی بزرگتر از آن بود که در یک روستا یا دریک شهر، یا دریک کشور و یادر یک خشکسار بگنجد، او بالهای ستبرش را بر بام جهان و در سراسر تاریخ گسترانیده بود.

او بر بالاترین چکاد اندیشه، سفره ای فراخدامن، به فراخی همه سرزمینهای جهان، و به گستردگی همه تاریخ، و به سرشاری همه رودها و جنگلها فرا روی همه مردمان جهان گسترانیده و همگان، بویژه گرسنگان و گمراهان و جویندگان راستی را بر سر این سفرهپراز خوردنی های نیک و اشتها انگیز خود فرا می‌خواند، اینک کیست که بتواند این فرا خوانده شدگان را که همه گرسنگان و گمراهان جهان اند از نشستن بر سر این سفرهشادمانی باز بدارد؟

کیست که بتواند سد راه دیگران در پذیرفتن این آیین بشود؟

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و اگر کسی بتواند چنین کند، آیا هنوز هم می‌توان او را فرزند زرتشت یا پیرو آیین او نامید؟ بیدار شوید نازنین!!

پیش از اینکه اشو زرتشت رستاخیز بزرگ خود را آغاز کند بنمایدگی از سوی «روان جهان» به پیشگاه دادار آفریدگار خروش بر می‌آورد که:

روان جهان به شما گله می‌دارد،

برای چه مرا آفریدی؟

که مرا به کالبد هستی در آورد؟

خشم و زور و دست یازی و گستاخی مرا فراگرفته است،

مرا جز تو پستی و پناهی نیست،

رهانده‌نیکی که مرا برهاند به من بنمای.

اینک از شما نازنین بانو و دیگر هم اندیشان ارجمند شما می‌پرسم که آیا «روان جهان» تنها برای این گله مند است که مستی مردم خرد باخته، و فرزندان پدر ناشناخته! در یزد و کرمان بر زرتشتیان بیچاره ستم کردند، جوانانشان را کشتند، پیرانشان را آزدند، و زنان و دختران خوبچهرشان را ربودند و دارش و دسترنجشان را تاراج کردند؟..

آیا برای آن یک و نیم میلیون تن ارمنی بیگناه که در سال ۱۹۱۴ در ترکیه عثمانی بگناه ارمنی بودنشان به زشتترین چهره بدست ترکان مسلمان کشته شدند گله نمی‌کند؟

آیا برای آن یک میلیون تن آشوریان هم میهن شما که در همان سال بگناه مسیحی بودنشان در آذربایجان کشته شدند گله نمی‌کند؟

آیا برای آن ۲۵۰ هزار تن ژاپونی بیگناه که در هیروشیما و ناکازاکی در بمبارانهای اتمی آمریکا جان خود را از دست دادند گله نمی‌کند؟

## زرتشت چه می‌گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

آیا برای آن چند میلیون یهودی بیگناه که مانند هیمه در کوره های آدسوزی هیتر سوزانیده شدند گله نمی‌کند؟

آیا برای آن کودکان فلسطینی که بدست سربازان اسراییلی کشته شدند و می‌شوند گله نمی‌کند؟

آیا برای آن ۶۰ میلیون تن مردمی که در دو جنگ بزرگ جهانی در جای، جای جهان جان باختند گله نمی‌کند؟

آیا برای آن یک و نیم میلیون جوان ایرانی و به همین اندازه جوان عراقی که در جنگ خانمانسوز این دو کشور جانهای نازنینشان را از دست دادند گله نمی‌کند؟

آیا برای سیاه پوستان آفریقای که با پاهای برهنه بر روی الماس راه می‌روند و از گرسنگی جان می‌بازند گله نمی‌کند؟

آیا برای پستان بی شیر مادران و شکم گرسنه کودکان گله نمی‌کند؟

آیا برای آن چند صد میلیون گاو وگوسپند بیگناه که همه ساله در پیشگاه خدایان «قربانی» می‌شوندگله نمی‌کند؟

آیا برای رودخانه ها و تالابها و دریاها و دریاچه ها که به گند آلوده شده اند و ادامه زیست را برای مردمان و گیاهان و جانوران سخت و بد هنجار ساخته اند گله نمی‌کند؟

اشو زرتشت پاسخ می‌دهد: آری، روان جهان برای همه این جانها و برای همه این آبها، و برای همه گیاهان، و برای همه جانوران گله می‌کند، از این رو است که زرتشت پاک کار خود را با این سخن آغاز کرد و با همین آرمان پایان رسانید که:

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

«... باشد که،

با مهین پیام اندیشه انگیز بر زبان،

« به گمراهان» راه بنمایم.».

نازنین، در اینجا سخن از فرهیختگان و نیک اندیشان و نیک کرداران در میان نیست که شما در نوشتار خود آنان را بر دیگران برتری داده اید، در اینجا سخن از گمراهان در میان است، چرا گمراهان و بدکاران؟ برای اینکه زرتشت پاک جهان ناپاک و گمراه را دوست نمی‌دارد، زرتشت می‌خواهد همه بدان و گمراهان جهان را همانند خود خوب و پاک و آراسته و سرشار کند. پس اگر شما نگران این هستید که این گمراهان به جامعه بسته شما آسیب برسانند، بجای اینکه خاری بر سر راهشان باشید بهتر نیست بیاری شان بشتابید و به آنها راه بنمایید؟

آیا بهتر نیست که بجای بستن درها برویشان بر آنها مهر بگسترانید و با اشک شادمانی خود زنگار شرمساری را از چهره های نجیبشان بزدایید؟

آری نازنین، نه تنها بهتر است بلکه من آیین زرتشت را جز این نمی‌دانم، این است آیین زرتشت، این است کوشش در راه گسترانیدن پیام ورجاوند او نه درخانه ها و انجمن های در بسته نشستن و درب خانه ها را بروی خود بستن که زرتشت از خانه های در بسته بیزار است.

آری، زرتشتی که من شناخته ام از خلسه آرامشی که در امتداد نرم خویش در خانه های در بسته، رخوت و رفاه و آزمندی آسایش در پی می‌آورد بیزار است، او نمی‌خواهد که ما از آرمانهای با شکوهش عروسکهای کوچکی بسازیم و در خانه های در بسته خود با آنها بازی کنیم، زرتشت فرزند بی کرانه های آسمان و زمین است، شور او - و خروش او - و آرمانهای با شکوه او در خانه های تنگ ما نمی‌گنجند، او نمی‌خواهد که خانه های ما لنگری باشند در دریاها توفنده، او می‌خواهد خانه های ما دکلی باشند برای بگردش در آوردن بادبان در روزهای توفانی، نازنین، شکوه چشمگیر هیچ خانه ای، حتی خانه خوب شما آرمان بلند او را پناه نمی‌تواند داد، این ابر مرد تاریخ اندیشه نمی‌خواهد که ما بالهای ستبر پروازمان

## زرتشت چه می گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

را تا کنیم و در خانه بنشینیم، او نمی خواهد که ما از بیم آسیب رساندن به سقف خانه سرهای سرفرازمان را فرود آوریم و از ترس اینکه مبادا دیوارها شکاف بر دارند گرمی نفس هامان را در سینه زندانی کنیم، او نمی خواهد که ما برای زیستن خود را زنده بگور کنیم، او نمی خواهد که ما در خانه های خود بنشینیم و از پشت پنجره تنهایی غروب غم انگیز زندگی مان را بتماشا بنشینیم، او می خواهد که ما از خانه هامان بدر شویم، او می خواهد که ما همه دیوار ها را فرو ریزیم و دست افشان و پای کویان و ترانه خوان، ترانه های شادی بخش او را بگوش جهانیان برسانیم. از اینرو است که در بند هفتم نخستین سرود خود می سراید:

و تو ای مزدا،  
به ما توانایی بخش،  
تا پیام ترا به همگان برسانیم.

و در بند چهاردهم سرود چهل و سوم می گوید:

ای مزدا،  
همان گونه که مرد دلیر و توانا،  
به دوست خود شادمانی می بخشد،  
تو نیز با شهریاری خود،  
و در پرتو راستی،  
به پیروان من شادمانی ارزانی دار،  
من بپا خواهم خاست،  
و همراه با همآهایی که  
سراینده سخن اندیشه انگیز تو هستند،  
پشتیبان آموزشهای تو خواهم بود.

آیا شما همکیش گرامی من در درازای زندگانی خود هرگز چنین کوشش خجسته ای را بکار گرفته اید؟ آیا هرگز بپا خاسته اید تا گسترش دهنده آیین شکوهمند راهبر خود باشید؟

آیا هرگز کوشیده اید تا پیام این بزرگمرد تاریخ را به در و همسایه خود، به پزشک و دندانپزشک خود، به مکانیک و باطری ساز خود، به خوار

## زرتشت چه می گوید؟

## پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

بار فروش و روزنامه فروش خود، و به راننده اتوبوس و آموزگار مدرسه، و آوازه خوان شهر خود برسانید؟ اگر چنین کرده اید و همواره چنین می کنید، درود ایزدان بر شما باد، ولی اگر چنین نکرده اید بفرمایید که از دید شما اندیشه نیک - و گفتار نیک - و کردار نیک که در نوشتار خود به آن اشاره فرموده اید چیست؟

من نمی دانم پاسخ شما چه خواهد بود! ولی اگر بگویید که اندیشه نیک آن است که زیانش بکسی نرسد.. و گفتار نیک آن است که کسی را نرنجاند.. و کردار نیک آن است که وجدان را نیازارد.. آنگاه از شما خواهم پرسید که مگر درویشان و صوفیان و کشیشان و بهاییان و بوداییان و هندویان جز این می گویند و می کنند؟

مگر اینها دروغگویی و دزدی و مردم آزاری را به پیروان خود آموزش می دهند، مگر آنها جز این می گویند که شما می گویند؟

جای اندوه بسیار خواهد بود اگر ما ندانیم آن چینه ای که ندیشه نیک زرتشتی را از اندیشه نیک پیروان آیین های دیگر جدا می کند در چیست و در کجا است؟

آنگونه که من از زرتشت بزرگ دریافته ام اندیشه نیک زرتشتی در را بروی خود بستن و درچار دیواری خانه نشستن و به کسی آزار نرساندن نیست! اندیشه نیک زرتشتی دگرگون کردن چهره جهان است - فرسگرد کردن گیتی است - نو کردن ارزشهای فرمانروای برهستی است - مهر گسترانیدن است - و این آیین را به سراسر جهان فرا بردن است چنانچه خود اشو زرتشت در بند نهم سرود سی ام می گوید:

«ای مزدا اهورا،  
باشد که  
از آن تو باشیم،



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

و از کسانی باشیم که جهان را تازه می‌گردانند»

نمی‌گوید از کسانی باشیم که سفره شادمانی را در خانه خود می‌گسترانند و در را بروی بیگانگان می‌بندند. در همان نخستین گامه می‌گوید:

«باشد که،

با همه کردارهای پاک و راست  
که با خرد و اندیشه‌نیک انجام گیرد،  
روان آفرینش را خشنود سازم»

پس دانسته شد که اندیشه نیک زرتشتی آن است که بتواند روان جهان را و سراسر هستی مزدا آفریده را خشنود سازد.

آیا شما راه دیگری بجز آیین زرتشت برای خشنودی روان جهان سراغ دارید؟ اگر سراغ دارید آنرا بما هم نشان دهید تا به آنسو رو کنیم و آیین شما را بشما واگذاریم و از رنج شما بکاهیم!! ولی اگر راه دیگری سراغ ندارید بجای آنکه ما را از خود برانید بیایید دست در دست ما بگذارید و با ما در رساندن پیام زرتشت و گسترانیدن آیین ورجاوند او هم‌زور شوید و از این تازه رسیده‌هایی که تن هاشان خسته و خونین است هراسی نداشته باشید که اینها مرواریدهایی هستند نه بر سینه بلکه در دل زرتشت.

آری نازنین، این است آرش درست اندیشه نیک بشیوه زرتشتی.

اشو زرتشت در بند چهارم سرود بیست و هشتم می‌گوید:

«تا تاب و توان دارم،  
به مردمان می‌آموزم که  
در راه راستی بکوشند»

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

نمی‌گویند تا تاب و توان دارم مردمان را از رویکرد به آیین راستی باز می‌دارم تا خود و خانواده خود را از گزند بیگانگان غبار آلود که تازه از راه رسیده‌اند دور بدارم!.

در بند دوم سرود بیست و نهم که از زیباترین نمایشنامه‌های تاریخ ادب جهان است، پس از گفتگوی شیرینی میان آفریدگار جهان و وهومن و اشا آفریدگار جهان از اشا می‌پرسد:

«راهبر تو در جهان کیست؟»

تا ما او را پشتیبان شده و به او

توان آبادی جهان را ببخشاییم،

و می‌خواهی چه کسی «سر دار جهان باشد!!»

نازنین، نکته‌ها را می‌بینی؟ در همین نخستین گامه سخن از سراسر جهان در میان است، سخن از کسی در میان است که باید سردار جهان باشد، سخن از یک جامعه کران بسته‌ا که سپس تر بنام جامعه زرتشتی نامیده خواهد شد نیست، شما اگر براستی خود را فرزند زرتشت و پیرو او می‌شناسید باید در اندیشه جان جهان باشید نه در اندیشه جامعه کوچک زرتشتی خود، باید پیا خیزید، باید از خانه برون شوید، باید دیوارها را فرو ریزید، باید پا به جهان بیرون بگذارید، چرا که سردار جهان گرسنگی و بیماری و اعتیاد و روسپیگری و دزدی و آلودگی آب و خاک و هوا، و آزدن جان و جهان را بر نمی‌تابد و با کژ اندیشانی که روان جهان را آسیب می‌رسانند می‌رزد و از ما که سربازان اویم می‌خواهد که در برابر هر گونه پتیارگی بایستیم و با پتیارگان برزمیم چنانچه در بند هیجدهم سرود سی و یکم می‌فرماید:

پس شما هیچیک، به گفتار و آموزشهای دروند

گوش فرا مدهید،

زیرا دروند

بیگمان خانه و ده و شهر و کشور را

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

به ویرانی و تباهی می‌کشاند  
پس در برابر دروند بایستید و با او برزمید.

پس زمان رسیده است که شما نیز بیدار شوید، شما نیز بپا خیزید- شما نیز برزمید و نیک بنگرید که در اینجا هم سخن از شهر و کشور در میان است نه از یک جامعه کران بسته ای بنام زرتشیان و بگفته شما پیروان آیین زرتشتیگری.

در بندهشتم سرود بیست و نهم که به آن اشاره کردم و هومن در پاسخ آفریدگار جهان زنده می‌گوید:

«من تنها یکی را می‌شناسم که  
به آموزش ما گوش فرا می‌دارد،  
و او،  
زرتشت اسپیتمان است،  
و تنها او است که می‌خواهد  
سرود ستایش مزدا و راستی را  
به مردمان برساند.»

اینک از شما نازنین بانوی فرهنگیار و دیگر هم اندیشان ارجمندتان می‌پرسم: در اینجا سخن از کدام مردمان در میان است، از آن ۵۰ هزار تن زرتشتی؟ یا میلیاردها تن از مردم جهان؟

براستی نازنین چرا این ابر مرد تاریخ جهان را تا بدین اندازه کوچک می‌کنید؟

بیاد داشته باشید که او سردار جهان است نه یک رییس قبیله!! چنین سیمرخ بلند پروازی را با هیچ بندی نمی‌توان به بند کشید و او را از دسترس همگان دور نگهداشت.

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

خود این سیمرغ بلند پرواز که بالهای ستبرش را بر فراز جهان گسترانیده است در بند یکم سرود سی ام می‌فرماید:

اینک سخن می‌دارم،  
برای شما ای خواستاران،  
و برای شما ای دانایان  
از دو نهاده بزرگ.

در اینجا سخن از کدام گروه خواستاران در میان است؟ آیا نه آن گروهها گروه از هم میهنان خوب شما که پس از هزار و چهار صد سال آوارگی و در بدری می‌خواهند به خانه پدری خود برگردند؟ و این کیست که می‌خواهد و ارون آموزشهای این سردار بزرگ جهان سد راهشان باشد؟!

در بند ششم سرود سی و یکم می‌فرماید:

بهترین پاداشها و شادمانیها،  
از آن دانایی خواهد بود،  
که پیام راستین و سخن پاک مرا،  
که مردمان را  
به رسایی و بالندگی جاودانه راه می‌نماید،  
به آنها می‌رساند،  
مزدا اهورا در پرتو اندیشه‌نیک،  
توانایی این کس را فزونی خواهد بخشید.

نازنین من! آیا شما نمی‌خواهید در ردیف این دانایان خوشبخت باشید و پیام راستین و سخن پاک سرور خود را به مردمان برسانید، نازنین، خویشکاری شما این نیست که دیگران را از در آمدن به این آیین باز بدارید، خویشکاری بایسته شما این است که در گسترش این آیین بکوشید و پیام زرتشت را در پیرامون زیست خود بگسترانید و ترانه های شادی بخش او را بگوش هر کس که بر سر راه شما است برسانید و آنان را به گرویدن به این راه رهایی بخش بر انگیزید، و در این راه از هزینه کردن

زرتشت چه می گوید؟

پژو، مسگر - هومر آبرامیان

پول و جان و مال خود دریغ نداشته باشید و بالاتر از همه از هیچ سختی نهراسید و بیاد داشته باشید که سرور شما در بند هفدهم سرود سی و یکم می فرماید:

دانای روشن بین باید

مردمان را بساگاکاند

تا نادان آنان را نفریبد و بگمراهی نکشاند.

نازنین، دانای روشن بین کسی است که چشم خورشید گونه داشته باشد و راستی ها را در دل تاریکی ها شناسایی کند، دانای روشن بین کسی است که فریب گمراهان را نخورد، همچنانکه در بند نوزدهم همان سرود می فرماید:

ای مزدا اهورا،  
باشد که مردمان  
به سخن دانایی گوش فرا دهند که  
راست می اندیشد،  
و چاره ساز زندگی مردمان است،  
در گفتار راستین خود شیوا و توانا است.

در بند دوم سرود سی ام می گوید:  
پس،  
بهترین گفته ها را بگوش خرد بشنوید،  
و با اندیشه روشن بنگرید،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

و هر یک از شما برای خویشتن،  
از این دو راه یکی را برگزینید،  
و پیش از رویداد بزرگ،  
هر یک بدرستی آگاه شوید،  
و این آیین را بیاموزید و بگسترانید!!

نازنین، من از زمانی که پیام زندگی ساز و شادی بخش این بزرگمرد تاریخ اندیشه را دریافته و به او دلباخته ام بی نگر به اینکه شما و دیگر هم اندیشان‌تان مرا مجاز!! می دانید یا نمی دانید، و پروانه می دهید یا نمی دهید، تا پای از دست دادن جانم در گسترش آیین او کوشیده ام و هیچ سختی را در این راه خیلی سخت نشمرده ام، هیچ رنج بزرگی را در این راه رنج بزرگ بشمار نیاورده ام، هراس آوریهای اهریمن را به پیشیزی نخریده ام، سرزنشها و نکوهشها و خوار شماری هم کیشان پیشینم، و نیش زبانهای دل آزار هم کیشان جدیدم را بها نداده ام، و بالاتر از همه اینکه هرگز نگران این نبوده ام که آیا جامعه زرتشتیان مرا بخود می پذیرند یا نمی پذیرند!!، هرگز نیازی به پذیرش آنها در خود ندیده ام، آرمان من همیشه این بوده است که سردار بزرگ جهان مرا به سربازی در سپاه خود بپذیرد تا سنگر به سنگر به همراه او تا جایی که در توان دارم با هر گونه پتیارگی برزمم، و او مرا به سپاه خود پذیرفته است!! تا کنون بارها لبخند شادمانی را بر لبان خندانانش دیده ام، بارها دست در دست او بام تا شام در کوی و برزن ها رقصیده ام، همواره با شیپور بیدارباش او پیا خاسته ام و همه آنچه را که داشته ام از پایگاه اجتماعی در هم بودگاه پیشینم گرفته تا کار و کوشش برای پیشبرد زندگی مادی و رساندن این تخته پاره به کرانه های آسایش، همه و همه را در زیر پاهای او گذاشته ام، و این برای ابدیت من کافی است، مرا نیازی به پذیرش شما و هم اندیشان‌تان نیست. این را گفتم تا بدانید که آنچه می گویم برای خود نمی گویم، من از هفت خوان آزمونها گذشته ام، من دیو سپید ترس و تنهایی و دو دیو گردن فراز آز و نیاز را در تاریک ترین غار درون خود کشته ام و با چشمان خورشید بین زرتشتی از درون آن غار بیرون جسته ام، من امروز برای آن کسان سخن می گویم که غریب و تنها و سرگردان در

جستجوی خانه پدر می‌گردند و چشم براه دستی تا از آستین زرتشت بدر آید و روانهای خسته شان را سرپناهی فراهم آورد، من بارها چشمان گریان این بخانه پدر برگشته ها را دیده ام و شانه هایم را تکیه گاه حق هق گریه هاشان کرده ام، دریغ اما که شما این جانهای نازنین را از خود می‌رانید و درب خانه زرتشت را به رویشان می‌بندید و بی آنکه خود بدانید به جرگه خدمتگزاران کلیسا در می‌آید و نیم‌نگاهی هم به بیرون نمی‌اندازید تا ببینید که آن جانهایی را که شما با اکراه دور انداخته بودید کلیسای مسیح با میلیونها دلار پول و با منت بسیار می‌خرد و مانند جان شیرین تر و خشکشان می‌کند!!

در همین چند سال گذشته بیش از چهل هزار تن از اینها که می‌توانستند سپاهیان خوبی برای سردار جهان باشند بدست شما و هم اندیشان شما در دام کلیسا افتادند و مسیحی شدند آیا این است رسالت زرتشتی بودن شما؟ براستی شما کجا بودید آن روزی که این چهل هزار تن زرتشتیان خوب ما مسیحی می‌شدند؟

شما نگران این هستید که اینها فرقه های تازه در آیین شما پدید آورند، نازنین، فرقه های مذهبی در آیینی پدید می‌آیند که شریعتی داشته باشد، برداشتها و تفسیر های گوناگون از یک شریعت است که فرقه ها و پارگی ها و جدایی ها را پدید می‌آورد، مگر آیین شما هم شریعتی دارد که از پاره پاره شدنش می‌ترسید؟ آیینی که من به آن گرویده ام شریعتی ندارد و آن میلیونها کسانی هم که سخنان مرا در رسانه های گروهی می‌شنوند با من هم سدا می‌شوند که آیین زرتشت شریعتی ندارد، براستی آیا بگمان شما دارد؟

دستاویز دیگر شما و دیگر هم اندیشانتان این است که جامعه زرتشتی یک جامعه پاک و خوش نام و سالم است و نو به دینان آموزش نیافته می‌توانند بر پیکر این جامعه کوچک آسیب برسانند، در پاسخ این دستاویز

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

نادرست شما می‌پرسم که آیا براستی همه هموندان این جامعه مردمانی آراسته به فروزه های نیک و پیراسته از اهریمنی رایات هستند؟

خود شما چند تن از زرتشتیان بد سرشت و کژ اندیش و زشتکار و پیمان شکن را می‌شناسید، اگر نمی‌شناسید، آن جوان سیاه دل زرتشتی را بیادتان می‌آورم که برای چنگ انداختن بر مرده ریگ پدراسلام پذیرفت و از آیت الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران در مورد تقسیم ارث فتوا خواست، چرا که می‌دانست دارایی پدرزرتشتی به یگانه فرزند مسلمانش خواهد رسید.

مگر اینگونه آدم‌ها در جامعه زرتشتی شما کم‌اند؟ مگر شمار زرتشتیان پرورش نیافته‌ای که به بهاییگری و کمونیزم روی می‌آورند کم‌اند؟

برای من دانسته نیست که شما چرا در کوچک نگهداشتن جامعه خود تا این اندازه پا فشاری می‌کنید و بدست خود آن را آسیب پذیر می‌سازید، بیایید چنین بیانگاریم که در ده سال آینده ۵۰ میلیون تن از ایرانیان به آیین زرتشت بگردند، و از این میان ده یا پانزده میلیون تن از آنها مردمان خوبی نباشند و زرتشتیان خوبی نشوند، آیا داشتن سی و پنج میلیون زرتشتی خوب و پانزده میلیون تن زرتشتی بد از ۳۰ هزار زرتشتی خوب و پنجهزار زرتشتی بد بهتر نیست؟ نازنین، شما را بخدا بیدار شوید!!

و افسین نکته در این زمینه اینکه اگر کسی به آیین زرتشت بگردد و هنوز انسان خوبی نشده باشد گناه از او نیست، گناه خوب نبودن او از من و شما است که او را به حال خود رها می‌کنیم، آموزش نمی‌دهیم، یاری نمی‌رسانیم، تر و خشک نمی‌کنیم، دستش را در دست زرتشت نمی‌گذاریم، و جان و تن و روانش را، و ارزشهایش را نو نمی‌کنیم.



## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

نو کردن دیگران پیشکش ما باد، ما از نو کردن خود نیز ناتوانیم تا چه رسد به اینکه بخواهیم دیگران را نو کنیم.

در اینجا پروانه بدهید یکبار دیگر به گاتها برگردیم و با بوی خوش آن ترانه‌ها نفسی تازه کنیم، اشو زرتشت در بند یازدهم سرود سی و دوم می‌فرماید:

ای مزدا،  
کسانی زندگانی را تباه می‌سازند که  
دروندان را بزرگ می‌شمارند،  
زنان و مردان بزرگوار را از رسیدن  
به بخشایش ایزدی باز می‌دارند  
و پارسایان و راستان را  
از بهترین اندیشه‌ها  
دور می‌دارند و می‌آزارند.

۳۲/۱۲

آنان با آموزشهای خود  
مردم را از بهترین کارها «که رویکرد به آیین زرتشت است» باز می‌دارند،  
و زندگی مردم را با گفتار فریبنده خود تباه می‌سازند،  
مزدا اهورا برای چنین کسان و کارهای آنان کیفی سخت نهاده است!

و در بند نهم سرود سی و دوم می‌فرماید:

آموزگار بد، گفته‌های دینی را برمی‌گرداند و پریشان  
می‌کند.  
و با آموزشهای خود،  
زندگی خردمندان را تباه می‌سازد.  
و بدین سان،  
مردم را از داشتن سرمایه‌گرانبهای  
راستی و اندیشه نیک باز می‌دارد.  
ای مزدا و ای راستی،

## زرتشت چه می‌گوید؟

پژوه، مسگر - هومر آبرامیان

من با سخنانی که از دل بر می‌خیزد،  
به شما گله می‌آورم و پناه می‌جویم.

امیدوارم که شما نازنین بانوی فرهنگیاراز من نرنجیده باشید، و به یاد داشته باشید که من از خود هیچ نگفتم، آنکه می‌گفت سردار جهان بود، با اینهمه اگر در سخنان من کمترین کژی و کوچکتزین نادرستی دیده باشید سپاسگزار شما و همه دیگر هم اندیشان شما خواهم بود که راه درست تر را بمن نشان دهید.

زنده باد ایران و جاودان باد آیین زرتشت  
سر پرست بنیاد فرهنگ ایران - هومر آبرامیان»

